

سرمقاله

دموکراسی به روایت امپریالیسم آمریکا

سال ۱۹۸۹ میلادی و مخصوصاً سه ماهه آخر آن، بی تردید نقطه عطف سرنوشت سازی در تاریخ معاصر جهان ما بود. حوادثی که در این سال اتفاقی افتاد بطور قطع نشان داد که سوسیالیسم بدون دموکراسی شریطی بوجود می‌آورد که مردم اگر مجال تصمیم گیری داشته باشند، از آن فرار میکنند و این البته تیر خلاصی بود بر درک سلط از سوسیالیسم در جنبش جهانی کمونیستی؛ درکی که در فاصله سالهای ۲۵ تا ۴۵ قرن بیستم شکل گرفت و از طریق احزاب کمونیست حاکم بعنوان تنها درک معتبر و درست از سوسیالیسم در جنبش کمونیستی اشاعه یافت. نیاز به گفتن ندارد که بی اعتبار شدن این درک از سوسیالیسم، شوک عمیقی است برای جنبش کمونیستی و کارگری و همه جنبشهای انقلابی در سراسر جهان. اما بی اعتبار شدن این درک از سوسیالیسم، نه بی اعتبار شدن اندیشه‌های بنیادی سوسیالیسم و کمونیسم بلکه نهایتاً اثبات حقانیت آنهاست. سوسیالیسم و کمونیسم، آنگونه که بوسیله مارکس، انگلس، لنین، لوزکامبورگ، گرامشی و امثال آنها تبلیغ میشد، نه تنها با دموکراسی بیگانه و بدون آن قابل وصول نیست، بلکه تکامل دادن و جامعیت بخشیدن به دموکراسی است. بنابراین تضاد نیست که در صد و پنجاه سال گذشته، پیکار برای دموکراسی با پیکار برای سوسیالیسم بنحو غیر قابل تفکیکی در هم تنیده بوده است. اکنون جسورانه تر از هر وقت دیگر میتوان گفت وقتی گرد و خاک این زمین لرزه تاریخی فرو بنشیند معلوم خواهد شد که تنها راه رهائی از بربریتی که اینک در برابر جامعه انسان قرار گرفته، در راستای اندیشه‌های بنیادی سوسیالیسم و کمونیسم پیش میرود.

بقیه در صفحه ۴۰

پیام کمیته مرکزی

به مناسبت یازدهم دی، روز تجدید پیمان با شهیدان سازمان
به همسنگران کمونیست، کارگران و زحمتکشان
و خانواده شهدا و زندانیان سیاسی

پیام ضد استبدادی در رومانی

جنبش دموکراسی در کشورهای سوسیالیستی که با روی کار آمدن میخائیل گورباچف در اتحاد شوروی آغاز شده و مخصوصاً در سال ۸۹ شتاب بیشتری پیدا کرده و ساختار سیاسی همه کشورهای اروپای شرقی (باستثنای آلبانی) را بنحوی سلامت آمیز دگرگون ساخته، مسأله در رومانی به خون کشیده شد و در نتیجه مقاومت‌های احقانه و سرکوبگریهای خشن حکومت چائوشسکو به يك انقلاب قهر آمیز تمام عیار تبدیل شد. در رومانی اعتراضات تودنای در اواسط دسامبر از شهر "تمی شورا" آغاز شد که در غرب کشور در منطقه مجارنشین قرار دارد. حرکت تودنای هنگامی شروع شد که ماموران امنیتی کشیش جوانی بنام "توکش" را که بخاطر مبارزاتی در دفاع از حقوق اقلیت ملی مجار از محبوبیت زیادی در منطقه برخوردار بود با خشونت وحشیانه‌ای دستگیر کردند. سرکوب حرکت مردم که در اعتراض به این دستگیری شکل گرفته بود، آتش شورش را به سرعت مشتعل ساخت. نیروهای امنیتی به روی تظاهراتی که در صفوف مقدم آن عمدتاً زنان و کودکان قرار داشتند،

بقیه در صفحه ۳۱

اعلامیه دفتر سیاسی درباره
بازدید هیئت اعزامی سازمان ملل
از زندانهای ایران

اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی درباره:
★ برگزاری پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی
★ برگزاری رفراندوم سازمانی پیرامون
ماده ۲۴ طرح جدید اساسنامه سازمان



دیگنا توری و دموکراسی
در مارکسیسم (۲)

در صفحه ۱۱



★ بازهم درباره بیعت گیری جمهوری اسلامی
از هنرمندان
در صفحه ۲۷



• توطئه بیعت چیان
و کنسرت شجریان در سوئد
در صفحه ۲۹

★ فصلی نو در موسیقی سنتی ایران
در صفحه ۲۷

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

در صفحه ۵

هر چه جیدرخان بگوید

در صفحه ۱۸

در لابلای مطبوعات

در صفحه ۲۳



سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

پیام کمیته مرکزی

به مناسبت یازدهم دی، روز تجدید پیمان با شهیدان سازمان، به همسنگران کمونیست، کارگران و زحمتکشان و خانواده شهدا و زندانیان سیاسی

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) روز یازدهم دیماه، روز شهادت رفیق علیرضا شکوهی و روز تجدید پیمان با همزمان شهید خود را غنیمت می‌شمارد و یاد بر افتخار تمام شهیدان آزادی و سوسیالیسم را گرامی میدارد و به تمام خانواده‌های داغدار آنان و به تمام کمونیستها و انقلابیون در بند و خانوادهمای رنج‌دیده‌شان درود می‌فرستد.
کارگران و زحمتکشان ایران! همزمان کمونیست!

طی سالهای سیاه حاکمیت ولایت فقیه، این خلق ستمدیده و این خاک به خون نشسته، حوادث بزرگی از سر گذرانده و فراز و نشیب زیادی را شاهد بوده است؛ اما در تمام این مدت تنها يك عامل همیشه حضور داشته و هیچگاه تداوم بی وقفه خویش را از دست نداده است؛ نبرد مقدس برای رهایی از استبداد و آزادی کشی و پایان دادن به بهره کشی و چپاول سرمایه داران زالو صفتی که به بهای گرسنگی و مرگ تدریجی کارگران و زحمتکشان کیسه گشاد خود را هر روز پرتر کرده‌اند. در این نبرد مقدس، اما نابرابر، ما یا یکی از خونخوارترین دیکتاتورهای تاریخ روبرو بودیم و هستیم که از کهنترین خرافات تا مدرنترین دستگاههای سرکوب را برای خفه کردن ندای حق طلبی بکار گرفته است. پیروزی در این نبرد نه تنها سهل و آسان نیست، نه تنها يك شبه و سریع امکانپذیر نیست بلکه برای دست یافتن به آزادی از فدا کردن سر و جان گریزی نیست. برای تداوم این نبرد، خیل عظیمی از بهترین فرزندان این خلق ستمدیده به خاک افتاده‌اند و در میان آنان قافله رفقای شهید سازمان ما نیز طولانی‌تر شده است.

این قهرمانان در خون خفته و آن رادهدان و شیر زنانی که در سیاهچالهای مخوف رژیم ولایت فقیه آرمان شریف رهایی از استبداد و استعمار را پاس میدارند، پرچمدار این نبرد مقدسند. برماست که با خونخواهی شهیدان خلق و با مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و قطع شکنجه و اعدام، این پرچم سرخ را همیشه در اهتزاز نگاه داریم. مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و قطع شکنجه و اعدام، مقدمترین سنگر مبارزه برای دمکراسی و سوسیالیسم است. بنابراین نبرد در این سنگر بر افتخار یکی از مهمترین و حساسترین وظایف رزمی آزادگان و آزادیخواهانی است که برای در هم شکستن استبداد و بهره کشی بپا خاسته‌اند.

کارگران و زحمتکشان!

از مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و قطع شکنجه و اعدام حمایت کنید و به سازماندهی آن یاری رسانید، تا پوزه دژخیان فقیه بخاک مالیده شود. پیروزی در این مبارزه شرط مقدم هر تحول دمکراتیک و هر مبارزه راستین برای سوسیالیسم است.

خانودهمای قهرمان شهیدان آزادی و زندانیان سیاسی!

شما در صف مقدم مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و قطع شکنجه و اعدام قرار دارید. اگر رژیم اسلامی بارها و بارها در مجامع بین‌المللی محکوم شده و چهره پلید آن در انظار جهانیان افشا شده است، قبل از هر چیز و پیش از هر چیز حاصل تلاش خستگی ناپذیر شما بوده است. با فشرده‌تر کردن صفوف خود، این تلاش خستگی ناپذیر را بیش از پیش گسترش دهید. جانیمان حاکم، با قتل عام زندانیان قهرمان شما در سال گذشته، بر آن بودند تا پرچم نبرد مقدس برای رهایی از استبداد و بهره کشی را یکبار برای همیشه سرنگون سازند. اما تظاهرات قهرمانانه شما در سالگرد این قتل عام وحشیانه، در ده شهریور سال جاری و نیز تداوم اعتصابات کارگری و شورش و اعتراضی توده‌های گرسنه در تهران و شهرستانها، آشکارا نشان داد که آن توطئه شوم نه تنها با شکست مفتضحانه روبرو شده است، بلکه این زخم عمیق بر جان و روح مردم ستمدیده ایران، آنچنان کینه‌ای را شعلهور ساخته که در آینده‌ای نه چندان دور تخت خلافت جانیمان حاکم را یکسر در خود خواهد سوخت. خون عزیزان شما به هدر نرفته است و با جوشش مداوم آن، ندای حق طلبانهای که از حلقوم خونین عزیزانتان فریاد شد، رساتر شده و همه آزادگان را به نبرد تا به آخر فرا میخواند.

ما راه کارگری‌ها، در ششمین سالگرد شهادت قهرمانانه رفیق علیرضا شکوهی، بار دیگر با رفقای شهید خود با همه شهیدان آزادی این سرزمین، با طبقه کارگر و مردم زحمتکش و ستمدیده ایران، پیمان می‌بندیم که پرچم پیکار مقدس علیه استبداد و استعمار را هرگز بر زمین نخواهیم گذاشت و همچون گذشته، خالی و وفادار نسبت به کارگران و زحمتکشان و آشتی ناپذیرتر علیه دشمنان آنان خواهیم جنگید. در این پیکار مقدس، قهرمانی و سازش ناپذیری شهیدان، الهام بخش ماست. درود بر آنان!

درود بر شهیدان آزادی و زندانیان سیاسی!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

بر قرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!

زنده باد آزادی!

زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) دی ماه ۱۳۶۸



اطلاعیه

دبیر خانه کمیته مرکزی

در باره برگزاری

پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی

پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی برای بررسی مسائل باقیمانده از پلنوم قبلی و همچنین ارزیابی از تحولات اردوگاه سوسیالیستی تشکیل شد. در این پلنوم تزهائی در زمینه تدقیق نظرگاه سازمان در باره جمهوری دموکراتیک خلق بتصویب رسید. پلنوم با ارزیابی از تحولات جاری کشورهای سوسیالیستی تزهائی در باره این تحولات بتصویب رساند که در شماره های آینده نشریه مرکزی مجبوعه آنها انتشار خواهند یافت.

دبیر خانه کمیته مرکزی
دی ماه ۱۳۶۸

آنکه رژیم جمهوری اسلامی به اهداف فریبکارانه خود در لایوشانی جنایات بزرگی که مرتکب شده است دست نیابد:

اولاً- این هیئت امکان تماس مستقیم و بدون حضور مقامات دولتی با خانواده شهدا و زندانیان سیاسی ایران را داشته باشد تا بتواند اطلاعات دقیق در باره جنایات رژیم علیه زندانیان سیاسی را بطور زنده و فراگیر بدست آورد.
ثانیاً- هیئت اعزامی بخنوان يك مرجع بین المللی صاحب صلاحیت برای بررسی وضع زندانیان سیاسی، لیست تمام اعدام شدگان و زندانیان سیاسی ایران را منتشر سازد.

ثالثاً- امکان بازدیدهای مکرر از زندانهای ایران توسط کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل ایجاد شده و وضع زندانیان سیاسی تحت نظارت این مرجع قرار داده شود.

ما خانواده های زندانیان سیاسی و شهدا را فرا میخوانیم تا با هوشیاری تمام با هیئت بازرسی تماس گرفته و افشاکری لازم را انجام دهند.
دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
آذر ۱۳۶۸

دعوت حکومت اسلامی ایران از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای باز دید از زندانهای ایران نیرنگ فریبکارانه دیگر سران جنایتکار جمهوری اسلامی برای مقابله با فشار افکار عمومی بین المللی و اعتراضات وسیع علیه نقض حقوق بشر در ایران است. رژیم خود کماطی که پس از قتل عام بیرحمانه و وحشیانه هزاران نفر از زندانیان سیاسی ایران در سال پیش، جلاد جنایتکاری چون لاجوردی را به ریاست زندانها گمارده و مستگاه سرکوب و کشتار را پس از مرگ خمینی با قسی القلب ترین مهرها باز سازی نموده است چگونه میتواند مدعی رعایت حقوق بشر در ایران باشد! مسلم است و این حقیقت را تمامی مردم آزاده ایران و جهان میدانند که دعوت از کمیسیون حقوق بشر نمایشی بیش نیست و یقیناً میتوان ادعا نمود که رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بپر کاری برای پوشاندن آثار و علائم جنایات خود دست خواهد زد و حتی احتمال اعدام و نابودی باقیمانده زندانیان سیاسی نیز در لحظه حاضر خطری جدی است!

حال که سفر هیئت بازرسی سازمان ملل در آستانه تدارک است ما از این هیئت میخواهیم برای



سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

اطلاعیه مطبوعاتی

دعوت حکومت اسلامی ایران از کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای بازدید از زندانهای ایران يك عمل فریبکارانه دیگر جمهوری اسلامی در برابر فشار افکار عمومی بین المللی و اعتراضات وسیع علیه نقض حقوق بشر در ایران است. در عین حال این حکومت ارتجاعی در چنین وضعی هم بیکار نبوده و نخواهد بود و بهرکاری برای پوشاندن آثار و علائم جنایات خود دست خواهد زد. لذا احتمال اعدام و نابودی باقیمانده زندانیان سیاسی و یا دور نگه داشتن آنها از دسترس هیئت اعزامی ملل متحد وجود دارد. حال که سفر هیئت بازرسی قریب الوقوع است ما از کمیسیون حقوق بشر می خواهیم که خواهان ملاقات با خانواده شهدا و زندانیان سیاسی ایران بدون حضور مقامات دولتی ایران شود تا اطلاعات دقیق در مورد زندانیان بدست آید. همچنین لیست تمامی اعدام شدگان و زندانیان سیاسی ایران منتشر شود. کمیسیون حقوق بشر بایستد بازدیدهای مکرر از زندانهای ایران را ترتیب دهد تا کنترل وضع زندانیان تامین شود. ما خانواده های زندانیان سیاسی و شهدا را فرا میخوانیم تا با هوشیاری تمام با هیئت بازرسی تماس گرفته و افشاکری لازم را انجام دهند.

دبیر خانه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۶ آذر ۶۸

۷ دسامبر ۸۹

دموکراسی به روایت امپریالیسم آمریکا

جاودان باد یاد رفیق علیرضا زمریدیان

دنباله از صفحه ۱

برای مشاهده چنین دور نثائی لازم نیست سالها و دهها انتظار بکشیم. حتی در میان گرد و خاکی که اکنون افتقا را تیره میکند، درماندگی پیامبران و آوازه گران بورژوازی را میتوان دریافت. آنها که تا دیروز از فقدان دموکراسی در کشورهای سوسیالیستی موجود، حربهای برای دفاع از سرمایه داری ساخته بودند، اینک در اوج بحرانی که این کشورها را فرا گرفته، در میان تمام هلهلهها و هوراها که برای "پیروزی سرمایه داری" براه انداختاند، نمی‌توانند نگرانی خود را پنهان کنند؛ زیرا توده مردمی که در کشورهای سوسیالیستی برای دست یافتن به آزادیهای سیاسی به حرکت در آمدند، میل ندارند از سیستم تامین اجتماعی صرفنظر کنند. اگر آنها میخواهند آزادیهای سیاسی، تامین اجتماعی، فرصتهای برابر و دموکراسی اقتصادی را یکجا و باهم داشته باشند، آیا سرمایه داری میتواند خواستهای آنها را بر آورده سازد؟ و آیا آنها با مجموعه خواسته‌هایشان، دانسته، بطرف سوسیالیسم نمی‌روند؟ سرمایه داری نه تنها نمیتواند و نمی‌خواهد تامین اجتماعی و فرصتهای برابر برای توده‌های مردم ایجاد کند، بلکه حتی دموکراسی سیاسی را نیز نمیتواند و نمی‌خواهد، در مقیاس جهانی جدی بگیرد. برای اثبات این حقیقت کافی است نگاهی به سیاستهای امپریالیستی ایالات متحد آمریکا. یا بقول بورژواها: "بزرگترین دموکراسی صنعتی جهان" ببیند. از طی همین سه ماهه آخر سال ۸۹ که موج دموکراسی خواهی کشورهای اروپائی شرقی را در نوردیده و بی آنکه با مخالفتی از جانب دولت اتحاد شوروی روبرو شود، تغییرات بی سابقه‌ای در ساختار سیاسی این کشورها بوجود آورده، ایالات متحد آمریکا، دست کم در سه کشور - در السالوادور، در فیلیپین و در پاناما - مداخله نظامی کرده است. عمیقترین این مداخلات نظامی در پاناما بود. ده روز پیش در حالیکه ۲۴ هزار سرباز آمریکائی برای سرنگونی دولت پاناما رسماً عملیات نظامی همه جانبه‌ای را آغاز کرده بودند و مناطق حساس کشور کوچک پاناما در زیر آتش هلی کوپترهای آمریکائی میسوخت، جرج بوش، رئیس جمهوری آمریکا به خبر نگاران توضیح میداد که هدف عملیات نظامی حکومت او در پاناما "باز گرداندن دموکراسی" به آن کشور است (برای آقای بوش مهم نیست که حق حاکمیت مردم هر کشور اساسی‌ترین رکن دموکراسی است. از نظر او دموکراسی آن چیزی است که "منافع ملی" آمریکا را تامین کند. ژنرال نورینگا گر چه خود قبلاً از

خادمان "دموکراسی" آمریکائی و حتی بنا به روایاتی، در دوران ریاست جرج بوش بر سازمان سیا، از حقوق بگیران آن بوده، چون کاسه و کوزه آمریکا را در يك منطقه حساس بهم موریخته، پس ضد "دموکراسی" است این دموکراسی در السالوادور با درهم‌کستن جبهه‌ها با روند ارتزی میتواند تامین شود که اکثریت توده‌های مردم السالوادور از آن حمایت میکنند و اینک به شرف يك انتخابات آزاد، حاضر است اسلحه را بر زمین بگذارد! این "دموکراسی" در نیکاراگوآ با سرنگونی دولت انقلابی ساندنیست میتواند تامین شود که در راس يك انقلاب مردمی تمام عیار با سرنگونی يك دیکتاتوری کثیف چهل ساله به قدرت رسیده و از حمایت تمام مردم لگد مال شده کشور نیز برخوردار است، اما بهمین دلیل طرحهای آمریکا را در منطقه بهم میریزد! این درك از دموکراسی مختص آمریکا نیست، همه کشورهای امپریالیستی - یا باصطلاح بورژواها، "دموکراسیهای صنعتی" - دموکراسی را بهمین روایت قبول دارند. بر پایه این درك از دموکراسی، مردم ویتنام و کامبوج را بدلیل اینکه دولت ویتنام برای براندازی آدم کشان پول پوت در کامبوج مداخله نظامی کرده، باید در محاصره تمام عیار اقتصادی و نظامی و سیاسی زجر کش کرد، اما به بیانه اینکه بر سیاهان آفریقائی جنوبی ممکن است فشار وارد شود، باید از محاصره و بایکوت اقتصادی رژیم آپارتاید اجتناب کرد! باید برای تامین بودجه تبلیغات انتخاباتی "کنترها" در نیکاراگوآ میلیونها دلار کلک نقدی و غیر نقدی داد. اما در مورد فقدان انتخابات در عربستان سعودی حتی يك کلمه هم در "مطبوعات آزاد" سخنی نگفت.

آری نظام سرمایه داری نه میتواند و نه میخواهد حتی دموکراسی سیاسی را در مقیاس جهانی جدی بگیرد و یا تحمل کند. دموکراسی سیاسی موجود در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، تنها به شرط حفظ برتری چهار پنجم بشریت میتواند برای بورژوازی قابل تحمل باشد. این نکته‌ای است که در این روزهای حساس باید همیشه بخاطر داشت. اما انسان امروز دموکراسی میخواهد، به عدالت، تساوی فرصتها، به نان و حق حیات و در يك کلمه به سوسیالیسم نیاز دارد و بسرعت در می‌یابد که سوسیالیسم را فقط بر مبنای دموکراسی میتوان بر پا کرد. و انسان امروز، فقط انسان سیر خورده و سیر خفته کشورهای متروپل نیست. انسان امروز بدون چهار پنجم جمعیت انسانی سیاره ما چیزی غیر قابل تصور است. بنابراین انسان امروز نمیتواند روایت امپریالیسم آمریکا را از دموکراسی بپذیرد.

در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال گذشته، رفیق علیرضا زمریدیان، یکی از کادرهای برجسته جنبش کمونیستی کشورمان، تیر باران شد. اما انقلابیون راستین و کارگران و زحمتکشان ایران، هرگز چهره مصمم، صمیمی و آرام او را فراموش نخواهند کرد.

علیرضا در سال ۱۳۲۶ در خانواده نسبتاً مرفهی در تهران، متولد شد؛ در محیطی مذهبی پرورش یافت و تحصیلات دبیرستانی خود را در مدرسه علوی پایان رساند. در سال ۴۶ پس از ورود به دانشگاه بلافاصله به جبهه مبارزان و فعالین سیاسی پیوست و در سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین در آمد و در فاصله کوتاهی یکی از کادرهای اصلی بخش ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق شد.

رفیق علیرضا، در سال ۵۰ همراه با عدای از هم‌زمانش دستگیر و پس از مقاومتی جانانه به ۱۰ سال زندان محکوم شد. او در زندان بتدریج به تناقضی ایدئولوژی مجاهدین پی برد و سپس با کوششی وصف ناپذیر به تبیین سایه روشنی‌های مواضعش پرداخت و بالاخره در سال ۵۴ با اعلام مواضع جدیدش به بخش مارکسیست سازمان مجاهدین پیوست. رد ایدئولوژی اسلامی از طرف علیرضا، اما، ضربه سختی بر مرتجعین مذهبی وارد آورد. بگونه‌ای که سالها بعد نیز بارها با کینه و نفرت فراوان از این ضربه سخن میگفتند. از جمله گروهی جنایتکار بارها در مجلس اسلامی به این مسئله اشاره کرد و یا بهزاد نبوی در مصاحبهای با رادیو تلویزیون در سال ۵۹ عنوان کرد که: "وقتی علیرضا زمریدیان و علیرضا تشید مارکسیست شدند، همه ما همراه با آیتالله منتظری در زندان گریستیم!"

رفیق علیرضا، در جریان انقلاب از زندان آزاد شد و همراه با رفقایش به جریان پر خروش انقلاب پیوست. او پس از آزادی از زندان با یکی از محافل که بعدها "راه کارگر" را بنیاد گذاشتند، همراه شد، اما قبل از ادغام محافل و اعلام موجودیت راه کارگر، بدلیل نزدیکی ایدئولوژیکی با سازمان پیگار به آن سازمان پیوست. فعالیت انقلابی رفیق علیرضا بمثابة یکی از کادرهای اصلی سازمان پیگار، تا سال ۶۱ ادامه یافت، تا اینکه در اواخر پائیز همان سال، توسط مزدوران رژیم شناسایی شده و دستگیر گردید. دؤخبطان کینه بقیه در صفحه ۲۶

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

ایران

جهان

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

انتخابات میاندوره‌ای

و تشدید اختلافات

انتخابات میاندوره‌ای مجلس سوم که قرار بود تحت آن ۹ نماینده جدید به مجلس راه یابند، نشان داد که روند اختلافات جناح‌های درگیر رژیم فقها وارد مرحله جدیدی شده است. لیست کاندیدها برای انتخاب چهار نماینده در تهران که از جانب این جناح‌ها ارائه گردید، صف بندی آنها را در مقابل یکدیگر هر چه بیشتر آشکار نمود. آنها که در انتخابات گذشته برای حفظ وحدت ظاهر شدند، لیست کاندیدهای مشترکی را ارائه میدادند، اینبار با اعلام لیستهای جداگانه و درگیری شدید بر سر اختلافات را بنمایش گذاشتند.

جامعه روحانیون مبارز تهران با معرفی محتشمی، اکرمی، سرحدی زاده و بهزاد نبوی، نمایندگان شناخته شده حزب الله در مقابل عسکر اولادی، موحدی کرمانی چهره‌های معروف جناح بازار و مریم بهروزی و مرتضی نبوی که از جانب جامعه روحانیت مبارز تهران معرفی شدند بودند، به مقابله برخاستند. حذف بهزاد نبوی از لیست کاندیدهای جامعه روحانیون مبارز از سوی هیئت نظارت بر انتخابات به اتهام سوابق سوء در زمان شاه، دست داشتن در جریان انفجار نخست وزیری در سال ۶۰ و سوء استفاده مالی در یک قرار داد اقتصادی با رومانی، خشم شدیدی نمایندگان حزب الله را برانگیخت. آنها برای برائت وی از اتهامات وارد به نامه امام در تائید وی و دست نداشتن در انفجار نخست وزیری و رد اتهامات دیگر در سخنرانیهای مجلس روی آوردند. علاوه بر آن حذف وی را در زمانی که او تنها چند ماه پیش در جریان استیضاح بر سر مسئله سایپا از مجلس رای اعتماد گرفته بود را بشدت محکوم کردند. محمد سلامتی نماینده تهران در مجلس اظهار داشت که "میشود گفت تنها چیزی که میماند یک حرکت سیاسی است از طرف یک جناح. بقیه در صفحه ۶

توضیحات آیت الله جنتی

در رد قانون کار

همانطور که در شماره گذشته راه کارگزاران ه شد، تصویب نهایی قانون کار دوباره به بن بست رسید و کارگزاران رژیم اسلامی برای حل این بن بست آنرا به شورای تشخیص مصلحت نظام خود احاله دادند. قبل از این، استنباط آقای وزیر کار و روزنامه‌های رسمی رژیم این بود که این قانون پس از توافقات پشت پرده کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس و شورای نگهبان و تأمین نظر این شورا با بهانه گیری دوباره اعضای فقهای شورای نگهبان روبرو نخواهد شد. اما ظاهراً بر خلاف انتظار همه دست اندر کاران رژیم، شورای نگهبان به همه قول و قرارها پشت پا زده و نه تنها از تصویب نهایی آن سر باز زد، بلکه با بیش از نیمی از موارد آن مخالفت نموده و آنرا رد کرد. در پی اعتراضات موافقان قانون کار مصوبه مجلس که بیش از همه سنگ آن از جانب تشکل کارگری وابسته به رژیم یعنی خانه کارگر و ارگان آن هفته نامه کار و کارگر به سینه زده میشد و راهپیمایی عده‌ای از کارگران کارخانجات جنوب تهران بسوی مجلس و برای حمایت از این قانون، بالاخره آیت الله جنتی در نماز جمعه سوم آذر ماه قم لب به سخن گشود و ادعا کرد که این مجلس بوده که به قول و قرارها پشت پا زده و با وارد کردن تصرفاتی در ۲۶ مورد از این لایحه تصویب نهایی آنرا با بن بست روبرو کرده است. وی در مورد دلائل رد این قانون اظهار داشت که "وظیفه شورای نگهبان انطباق قوانین تصویب شده با شرع و قانون اساسی و تائید آنست و هر قانونی که تائید میشود ضرر عده‌ای و منافع عده دیگری را در بر دارد و لایحه جنجالی کار اساس مسئله عمده اش مواردیست که در مجلس اضافه شده است" (رساله ۴ آذر ماه ۶۸). او همچنین اظهار داد که "بر طبق دستورات امام خمینی (ره) شورای نگهبان بی هراس از جو سازان به وظائف بقیه در صفحه ۶

اروپای شرقی

در یکماه گذشته کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی دستخوش تحولات پر شتاب و تب آلود بودند. جنبش بزرگ و فراگیر مردمی همه این کشورها را در می‌نوردد تا سوسیالیسم را با آزادی بیامیزد. سوسیالیسم در این کشورها یا باید نو نوار شده و با درک بنیان گذاران سوسیالیسم علمی انطباق یابد - که در باور آنها آزادی جزئی از سرنوشت عدالت جویانه سوسیالیسم بوده است و یا دیگر سوسیالیزمی در میان نخواهد بود. در درک رایج احزاب، حاکم کمونیست، سوسیالیسم و عدالت اجتماعی در تقابل با آزادی قرار داشته اکنون این درک، و پراتیک مبتنی بر آن بهارزه طلبیده میشود. اما این تحولات يك تكامل ساده، مستقیم و در همه موارد رو به پیش نیست. در شرایطی که کشورهای سوسیالیستی دچار مجموعه مشکلات و بحسرا نهای تلخوار شده هستند روند دمکراتیزاسیون، بطور همزمان بهترین شرایط را برای رشد و تشکل سریع نیروهای بورژوازی در این جوامع فراهم میسازد نیروهائی که بمدد حمایتی بیدریغ قدرتهای امپریالیستی در صدد سازماندهی روند قهرانی یعنی احیاء نظام سرمایه داری و بر چیدن سوسیالیسم در اروپای شرقی هستند. بدین ترتیب روند دمکراتیزاسیون مبارزه طبقاتی در این کشورها را بطور بیسابقه تشدید نموده است و در مواردی به تهدیدی جدی تبدیل شده است. اما سوسیالیسم از این روند دمکراتیزاسیون قویتر سر بلند خواهد کرد اگر چه بنظر میرسد تلفات و ریخت و پاشی اجتناب ناپذیر باشد. نگاهی فشرده داریم به برخی از تحولات مهم در این کشورها:

آلمان شرقی - کنگره فوق العاده حزب

متحد سوسیالیست برگزار شد. قبل از برگزاری کنگره میز گردی با شرکت حزب و نیروهای اپوزیسیون تشکیل شد که در آن توافقات مهمی از جمله برگزاری انتخابات آزاد در ماه مه، اصلاح قانون

تحولات شوروی

دومین اجلاس کنگره شوراهای خلق در اتحاد شوروی برگزار گردید. در این اجلاس از مهمترین موضوعات مورد بحث رفرف اقتصادی و مسئله رشد ناسیونالیسم و مسئله ملی در اتحاد شوروی بود.

در مورد رفرف اقتصادی پس از مباحثات بسیار حاد برنامه ارائه شده توسط ریشکوف بتصویب

جنگ مضاربه و تداوم بن بست تولید

مجلس و روزنامه کیهان علیه شرکتیهای مضاربه‌ای سخن میگویند و در همان حال روزنامه ابرار که خود وابسته به این محافل است در این دعوا موضعی دیگر گرفته و حداقل در تبلیغ علیه این شرکتیها فعال نیست، و اگر چه منافع گروهبندیهای مختلف تجار و سرمایه داران در این جنگ دخیل است (مثلاً سعید امانی که خود یکی از سردمداران بورژوازی متنازه است علیه شرکتیهای مضاربه‌ای موضع بقیه در صفحه ۷

پس از جنگ سبب زمینی و جنگ ارز، اینک دولت هاشمی رفسنجانی برگیر جنگ تازه‌ای شده است: جنگ مضاربه! در یکسوی این جنگ دولت است و تعدادی از روزنامه‌ها، بخشی از نمایندگان مجلس و بالاخره فتوای ضمنی یا صریح برخی از مراجع و در سوی دیگر حدود ۳۰ شرکت مضاربه‌ای که هر کدام سرمایه‌ای حدود ۷ تا ۱۰ میلیارد تومان دارند. اگر چه در این دعوا، صفها کاملاً تفکیک شده نیست (مثلاً نمایندگان جناح حزب الله در

اروپای شرقی ...

اساسی و... انجام شد. کنگره فوق العاده حزب نیز که متعاقب آن برگزار شد خطر انشعاب را از سر گذرانیده و وحدت حزب را تضمین نمود. مجموعه این تحولات موجبات مهار اوضاع را فراهم ساخت. مردم آلمان شرقی نشان دادند که خواهان تداوم حیات جمهوری دموکراتیک آلمان هستند و نیروهای چپ و مترقی آلمان شرقی همزمان با سفر صدر اعظم آلمان غربی به جمهوری دموکراتیک آلمان از طریق یک تظاهرات بزرگ در برلین شرقی با وحدت دو آلمان مخالفت ورزیدند. شرایط برای یک ائتلاف نیرومند بین حزب و نیروهای چپ برای دفاع از موجودیت سوسیالیسم در آلمان شرقی و هموار ساختن روند دمکراتیزاسیون فراهم میشود.

چکسلواکی. - استعقای آدامک، برگزیده شدن رهبر حزب کمونیست و متعاقب آن تشکیل یک کابینه ائتلافی موجب کاهش تشنج و بحران شد. این واقعیتی که الکساندر دوپچک نقش تودنای مهمی در ابوزیسیون دارد فرصت بزرگی برای کمونیستهای چکسلواکی فراهم ساخت. برگزیده شدن دوپچک به ریاست مجلس فدراتیو نیز گام بسیار مهمی در تحول مثبت اوضاع سیاسی در چکسلواکی بود.

مجارستان. - حزب سوسیالیست جدیدالتاسیس مجارستان یعنی بخش انحطاط یافته حزب قبلی با ناکامیهای پی در پی روبرو شد. شکست فراندوم برای تقدم دادن انتخابات ریاست جمهوری به انتخابات پارلمان، عدم نام نویسی مجدد اعضا سابق حزب در حزب جدیدالتاسیس بمقیاس بسیار وسیع و مهتر از همه برگزاری کنگره حزبکارگران سوسیالیست مجارستان از حوادث مهم بود. بخش مهمی از اعضا سابق این

تحولات شوروی ...

رسید. مضمون این برنامه تاکید بر استفاده از مکانیسمهای برنامه ریزی اقتصادی برای چند سال آینده است بطوریکه در یک دوران انتقال از ساختار اقتصادی سابق به جدید از اختلالات ناشی از عملکرد مکانیسمهای گسترده بازار جلوگیری شود. دو نظر نسبتا متضاد در این عرصه نیز در کنگره خود را نشان داد. نظری که بحران اقتصادی کنونی را ناشی از یگارگیری نیم بند مکانیسم بازار ارزیابی نموده و عملکرد همه جانبه آنرا توصیه میکرد و نظر دیگر که خواهان باز گشت به اشکال و شیوههای برنامه ریزی سابق بود. طرح ارائه شده توسط ریشکوف با اکثریت قوی بتصویب رسید.

در شرایط حاضر اتحاد شوروی شاهد رشد گرایشهای شدید ناسیونالیستی است. این گرایشهای خود را بخشا در به اصطلاح "جبهه‌های خلق" ایجاد شده در جمهوریهای بالتیک و ماوراء قفقاز آشکار میسازند و بخشا نیز نفوذ آنها احزاب

حزب ترجیح دادند که در حزب کارگری خود باقی مانده و به صف مرتدین نیبوندند، حزب احیا شده کارگران سوسیالیست مجارستان همه احزاب چپ و کارگری مجارستان را به اتحاد عمل علیه ابوزیسیون بورژوازی برای دفاع از سوسیالیسم در مجارستان فرا میخواند. حزب معتقد است که بلوک چپ باید حزب سوسیالیست جدیدالتاسیس را به بریدن علاقه از ابوزیسیون بورژوازی و پیوستن به بلوک چپ فراخواند. جناح یزگای تصور میکرد از طریق ارتداد، اصول فروشی و چوب حراج زدن بر سوسیالیسم در مجارستان میتواند مقبول واقع شود. انزوی آنها و احیا بلوک چپ مایه امیدواری همه کمونیستهاست.

بلغارستان. - طی یک تحول پر شتاب سه ابتکار جناحی از دفتر سیاسی حزب کمونیست بلغارستان برهبری ملودانف، تئودور ژوکوف و جناح مخالف اصلاحات از حزب تصفیه شدند و بدین ترتیب راه بر اصلاحات پر دامنه گشوده شده. به ابتکار حزب، ماه اول قانون اساسی که حاکمیت انحصاری حزب کمونیست را تامین میکرد حذف میگردد و یک رشته اصلاحات سیاسی پر دامنه در دستور قرار گرفته است. ابتکار مهم حزب کمونیست بلغارستان اعاده حقوق اقلیت ترک بلغارستان است که در دوره ژوکوف بشدت سرکوب میشدند. پس از این تحولات ۹۰ هزار از ترکهای بلغارستان که سیه روزی و فلاکت را در ترکیه طی چند ماه اخیر آزمودند خواهان باز گشت سریع به بلغارستان شدند. نیروهای ابوزیسیون، ائتلافی بنام "اتحاد نیروهای دمکرات" بوجود آوردند که مهمترین جریان آن سندیکای آزاد "پودگرپکا" میباشد. پس از اعلام این اعتماد ۲ ساعته توسط این سندیکا دولت بلغارستان حاضر شد در مذاکرات میز گرد با این جریانات شرکت جوید.

کمونیست جمهوریها را تحت سیطره خود قرار میدهد. در این میان وضعیت لیتوانی و حزب کمونیست آن حساستر از دیگر جمهوریهاست. کنگره حزب کمونیست لیتوانی در ماه دسامبر تشکیل شد و اکثریت قوی نمایندگان آن خواهان گسستن از حزب کمونیست شوروی و ایجاد یک حزب کمونیست مستقل شدند. اقلیتی از نمایندگان نیز خواهان ماندن با حزب کمونیست شوروی هستند. شعارهایی مانند کنفدراسیون، جدائی از اتحاد شوروی، چرخاندن گاهل اقتصاد بسوی مکانیسمهای بازار در میان ناسیونالیستها مقبولیت دارد. روشن است که این روند تجزیه که در صورت علمی شدن میتواند در سایر جمهوریهای بالتیک و همچنین جمهوریهای ماورا قفقاز (مانند آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) نیز تسری یابد ضربه جبران ناپذیری خواهد بود برای روند اصلاحات در اتحاد شوروی، باید ضمن حفظ روند اصلاحات و دمکراتیزاسیون با این گرایشهای ناسیونالیستی بطور جدی مقابله شود.

انتخابات میان دوره‌ای ...

علیرغم اینکه هنوز چند ماهی بیشتر از رای اعتماد مجلس به این فرد در مجلس نگذشته است با ایسن حرکت چکار میخواهد بشود. یعنی میخواهند یک فرد و یک جناح را بگویند که بیابند همه قدرت را قبضه کنند. مجلس را بگیرند که چکار بکنند؟ قانونگزاری یکی از کارهای مجلس است شما میخواهید قانونگزاری کنید؟ شما قانون مالیاتها را میتوانید خوب به تصویب برسانید در صورتیکه به لحاظ اصولی به آن معتقد نیستید؟ شما به تعاونیها اعتقاد نداشتید میگفتید کمونیستی است؟" (مذاکرات مجلس، جمهوری اسلامی، ۲۰ آذر ماه) خلخالی نماینده قم دیکتاتوری جناح رقیب را با دیکتاتوری خود کامه شاه مقایسه کرده و اخطار نمود که وظیفه مبارزه با دیکتاتوری را تا پای جان ادامه خواهد داد. وی در سخنان تهدیدآمیز خود خطاب به جناح مخالف اظهار داشت: "همینجور که شرکت در انتخابات را امام علیه السلام واجب میدانند همینجور حفظ حیثیت اشخاص را شما زبکطرف نمیتوانید این را عنوان کنید که امام فرمودند واجب است ولی از یکطرف بیائید همه انقلابیون را لت و پار بکنید. همه این انقلابیون را پنچر کنید. مگر ما مرده هستیم. ما زنده ایم همینجور که با دیکتاتوری خود کامه شاه مبارزه کردیم و زندانها رفتیم حالا همان آدمها هستیم. با دیکتاتوری ما سرسختانه مخالفت میکنیم. ایسن وظیفه ماست ولو تا پای جان" (مذاکرات مجلس - جمهوری اسلامی، ۲۰ آذر ماه ۶۸)

توضیحات ...

شرعی و قانونی خود عمل میکند و چنانچه لایحه‌ای خلاف شرع یا قانون اساسی باشد آنرا رد میکنند و هیچگاه بدلیل آنکه عده‌ای هوچی و یا روزنامه و غیره جنجال ایجاد میکند بر لایحه منایر با قانون اساسی مهر تائید نزنند و قانون اساسی و موازین شرع را زیر پا نمیگذارند" (رسالت ۴ آذر ماه ۶۸).

آیت الله جنتی در توضیحات خود شهادت آنرا پیدا نکرد که موضع شورای نگهبان را در مسئله که "به ضرر عده‌ای و منافع عده دیگری است" روشن کند ولی وی با خط و نشان کشیدن در برابر مجلس و روزنامه‌ها و عده‌ای هوچی! این مسئله را روشن نمود که شورای نگهبان به هیچوجه قصد تصویب نهائی قانون کار را ندارد. علاوه بر آن وی بسا توضیحات خود در مورد راه حل بن بست تصویب نهائی قانون کار مصوبه مجلس دست شورای تشخیص مصلحت نظام خودشان را نیز در پوست گردو گذاشت و در واقع بن بست دیگری را در برابر بن بست تصویب نهائی قانون کار قرار داد. چرا که وی صریحا اعلام نمود که قانون کار مذکور خلاف شرع و قانون اساسی است و شورای تشخیص مصلحت نظام نیز قادر نیست بجز کاریکه شورای نگهبان هم اکنون انجام داده کار دیگری انجام دهد. بنابراین

توضیحات ...



تنهاراهی که در برابر شورای تشخیص مصلحت نظام باقی‌میماند اینست که یا دل شورای نگهبان را بدست آورد و آنرا برای حفظ مصلحت نظام از خسر شیطان پائین بیاورد و به آن جالی کند که بنا به مصلحت نظام قوانین مغایر با قانون اساسی و شرع اسلام را بتصویب برساند. یعنی همان کاری را که در دوره بازسازی و هر روزه و پراحتی برای جلب رضایت سرمایه داران انجام میدهند. و با اینکه مجلس رانگزیبر سازد که بار دیگر قانون کاری را تدوین کرده و بتصویب برساند که رضایت شورای نگهبان نسبت به آن جلب شود. بن بست که حل آن در شرائط کنونی و با زخم کهنه بین شورای نگهبان و مجلس احاله به محال بنظر میرسد. از اینرو بن بست تصویب قانون کار اسلامی در چشم - انداز نزدیک و پراحتی امکانپذیر نبوده و ایسین دعوی مسخره و ناتوانی رژیم اسلامی در داشتن قانون کاری برای خود تا مدت‌ها ادامه خواهد داشت. اما توضیحات آیت‌الله جنتی در مورد دلائل رد قانون کار منکوره واقعیت دیگری را نیز آشکار نمود. و آن اینکه مشکل رژیم فقها و همچنین شورای نگهبان دیگر مشکل شرعی و یا مشکل مغایرت قانون کار با قانون اساسی نبوده بلکه مشکل دیگری است

بنام بار مالی. این مشکل و بهانه تراشی جدید شورای نگهبان نشان داد که دیگر نمیتوان قسم حضرت عباس آقاپان در مشکلات فقهی و شرعی و یا حقوقی و غیره قانون کار را باور نمود. چرا که دم خروس فقهای حاکم از زیر عبایشان و از توضیحات همین جناب آیت‌الله جنتی به عیان آشکار شده است. چرا که وی اینبار دلیلی را برای رد قانون کار منکوره به پیش کشید که هیچ ارتباط مستقیمی به مشکل شرعی و مغایرت مستقیم قانون کار با مواد قانون اساسی نداشت. آیت‌الله جنتی کسه بخوبی از عدم مغایرت مستقیم قانون کار منکوره با مواد قانون اساسی و حتی از جنبه باصطلاح مالی آن آگاه است، ناگزیر شد تا برای رد این قانون به تفسیر ماده ۷۵ قانون اساسی روی بیاورد. بر اساس این ماده از قانون اساسی، مجلس قادر نیست قوانینی را بتصویب برساند که هزینه‌های مطرح شده در آن از جانب دولت در نظر گرفته نشده و یا تامین نشده باشد. او ضمن تفسیر ماده ۷۵ اظهار داشت که "در این لایحه حدود ۲۶ مورد تصرفاتی در مجلس صورت گرفته که میلیاردها هزینه برای دولت ایجاد میکند و چون منبع درآمدی برای هزینه های مطرح شده در نظر گرفته نشده است، لذا این پیشنهادها قابل طرح در مجلس نبوده و بدین دلیل رد شده است" (آیت‌الله جنتی نماز جمعه سوم آذر ماه قم) ●

حملاتی اساسا صلاح نیست | به همین دلیل شرکتهای مضاربتهای که ظاهرا جدیدالتاسیس و تازه کارند و بویژه با محافل اسلامی شناخته شده ارتباط آشکاری ندارند، زیر ضرب قرار گرفتند تا بقیه حساب کار خود را بکنند.

اما، آیا با راه انداختن هیاهو علیه شرکتهای مضاربتهای و یا بر چیدن آنها آنطور که تعدادی از مجلسیان تقاضا کردند، مشکل حل خواهد شد؟ واقعیت اینست که مسئول اوضاع کنونی نه شرکتهای مضاربتهای و نه حتی "تجار محترم" آقای خمینی، بلکه قبل از همه و بیش از همه خود رژیم اسلامی است. تا وقتی که اوضاع اقتصاد بگونه‌ای است که سرمایه گذاری در تجارت و خدمات سرچشمه سودی نجومی است که در کشاورزی و صنعت هرگز بدست نمی‌آید، هیچ آدم عاقلی در آنها سرمایه گذاری نخواهد کرد. و این وضع بیش از هر چیز حاصل سیاستهای مخرب و جنگ طلبانه‌ای است که رژیم اسلامی سالها دنبال کرده است. و روشن است که با بستن دفتر و دستک چند شرکت مضاربتهای به این بهانه که "این مضاربه نیست بلکه ریاست"، مشکل همچنان بر جای خود باقی است و نتیجتا تنها نام شرکتهای تغییر کرده و با دوز و کلک تازه‌ای مجددا وارد میدان خواهند شد.

اقتصاد ایران بیمار است. این بیماری، اما، به این سادگیها قابل درمان نیست! این بیماری با شرایط موجودیت جمهوری اسلامی گره میخورد.

بقیه در صفحه ۲۶

مذاکرات مالت

مذاکرات مالت مسلما يك دست آورد مهم برای سیاست صلح اتحاد شوروی بود. جرج بوش پس از يك دوره انفعال کامل و آنچه شدن در برابر سیاست تعرضی صلح گریاچف که با اعتراضی جناحهای سرمایه مالتی آمریکای و متحدانش (بویژه متحدان اروپائی آمریکای) روبرو بود در مذاکرات مالت با اتحاد شوروی در عرصه کاهش ۵۰٪ از موشکهای قاره پیما، کاهش سلاحهای سنتی مستقر در اروپا، کاهش عمده سلاحهای شیمیایی به توافقیاتی تن داد و از مانع تراشیهایی قبلی با توجه به مجموعه اوضاع و احوال بین المللی و بویژه تحولات اروپای شرقی صرفنظر نمود. بوش خواهان تضمین اتحاد شوروی در مورد عدم مداخله نظامی برای سرکوب تحولات در اروپای شرقی و همچنین امتیازگیری در باره عدم کک و قطع ککهای موجود شوروی به کشورهای آمریکائی مرکزی و افغانستان بود. اتحاد شوروی بر سیاست جدید خود مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی و تحولات سیاسی کشورهای پیمان ورشو تاکید نمود اما مذاکرات باره آمریکای مرکزی و افغانستان به نتیجه نرسید. مسئله وحدت دو آلمان نیز از مهمترین مباحثات این گفتارن بود. پس از مذاکرات مالت امپریالیسم آمریکا با مداخله نظامی در پاناما نشان داد که امپریالیستها همچنان به "جنگ گرم" علیه مخالفان خود ادامه میدهند. با این وصف این مذاکرات فصل نویی را برای پیشرفت سیاست صلح کشورهای سوسیالیستی گشوده است.

مرگ يك كارگر

سعید طالبی کارگر صنایع ریخته‌گری ایران واقع در شهر صنعتی کاوه (ساوه) حدود اوائل مهر ماه سال جاری حین کساردن مجاورت کوره ذوب در اثر اتصال برق فشار قوی کلید کوره، دچار برق گرفتگی و سوختگی شدیدی شد که بلافاصله به بیمارستان ساوه رسانده شد و سپس برای درمان به بیمارستان توحید انتقال یافت. با وجود وضع بسیار وخیم بیمار از پذیرش او توسط مسئولین بیمارستان خودداری شد. بالاخره بعد از چندین ساعت وقت کشی بیمار در بیمارستان سوانح سوختگی شهید مطهری بستری شد. در این بیمارستان بدلیل عدم حضور پزشک و فقدان داروهای سوختگی سعید طالبی بعد از ۳۶ ساعت زجر کشیدن در گذشت.

جنگ مضاربه ...

دنباله از صفحه ۶

گیری کرده است)، اما با این وجود مضمون آن کاملا روشن است. ماجرا اینست که دولت هاشمی در جلب نقدینگی بخش خصوصی به سرمایه گذاری در تولید با شکست روبرو شده و هیاهو علیه شرکتهای مضاربتهای در واقع حربتهای است علیه سرمایه دارانی که اساسا سرمایه خویش را در حوزه تجارت و خدمات بکار میگیرند و با دامن زدن به بحران "عدم تولید" اوضاع اقتصادی را به انفجار و فلج کامل میکشانند. البته ناگفته پیداست که اینکار صرفا از جانب شرکتهای مضاربتهای انجام نمیشود، بلکه کل "تجار محترم" در اینکار شریکند. آمار نیز بیانگر این است که اتفاقا شرکتهای مضاربتهای در عمل نمیتوانند اهرم اصلی این فعالیت مخرب باشند. کل نقدینگی موجود در جامعه که عمدتا در اختیار بورژوازی است، بالغ بر ۱۹۰۰ میلیارد تومان است، در حالی که شرکتهای مضاربتهای در بیشترین ارزیابی کلا چیزی بیش از ۳۰۰ میلیارد تومان در اختیار ندارند. و سهم اصلی نقدینگی در دست سرمایه دارانی است که بزرگتر از آنند که به مضاربه احتیاجی داشته باشند!

اما، چرا حمله اصلی و شاید تمامی حمله متوجه شرکتهای مضاربتهای است؟ علت را تنها و تنها باید در توازن قوای موجود میان جناحهای رقیب رژیم اسلامی جستجو کرد. فعلا نمیتوان به تمامی بورژوازی متنازه حمله کرد و بعبارت دقیقتر چنین

سازمان فدایی:

دوپرنامه و یک تسکيلات؟

شمارد و از شرایط موجود حرکت کند، نمیتواند از حد فرقه‌های ایدئولوژیک فراتر رود و نمیتواند به یک جنبش سیاسی جدی و توده گیر تبدیل شود. (همانجا)

تا کتون تمامی برنامه‌ها، جدا از اینکه چقدر ذهنی تدوین شده باشند یا تماما منطقی بر نیازهای جامعه باشند، ادعای "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" را ینکد کشیدند، اما تاکید برچمداران سوسیال دمکراسی در سازمان فدایی مبنی بر اینکه برنامه بایستی "واقعیت‌های زنده را مقدم شمارد و ۰۰۰" اساسا ربطی به این مفهوم آشنا برای جنبش چپ ما ندارد. مقدم شمردن واقعیت‌های زنده که به‌تابه خصوصیات منحصر به فرد این برنامه، معرفی شده است، در فرهنگ لغات آقایان و البته تمامی اپورتونیست‌های کهنه و نو، اسم رمزی است برای مبارزه در چهار چوب رژیم حاکم؛ مقدم شمردن واقعیت‌های زنده در واقع چیزی نیست جز اینکه معلوم کنیم آیا این مطالبه‌ای که طرح میکنیم در حال حاضر در چهار چوب رژیم حاکم میتواند بدست آید یا نه؟ باید مطالبات به گونه‌ای تنظیم کردد که نه رژیم برمد و نه مردم بترسند! اگر جنبش دست به نقد آماده سرنگونی نیست، نباید شعار سرنگونی داد! اگر هنوز دولت موقتی در کار نیست، سخن گفتن پیرامون وظایف آن، کاری عبث است! وقتی هنوز در زندانی یا تو را به تیرک اندام میندند، تشریح اقداماتی که پس از تسخیر قدرت انجام خواهی داد، حماقت محض است و الی آخر. اما این استدلال مبتنی بر "عقل سلیم" تنها در خدمت اینست که آقایان سوسیال دمکرات بتوانند بدون هیچ تردستی نان را به نرخ روز بخورند و بقول معروف به همان سمتی خم شوند که باد می‌آید. آری اپورتونیسم اینگونه است که "واقعیت‌های زنده را مقدم" می‌شمارد!

و اما طرح برنامه سخنگویان سوسیال دمکراسی در جزئیات خود، طرح برنامه ابتدا با تشریح اوضاع "مبنی" آغاز میکند؛ "مبنی" طراحان برنامه، سرزمین ثروتمندی است که سرشار از منابع و ثروت‌های طبیعی، نفت و گاز، معادن مورد نیاز تمام رشته‌های صنعت و همچنین دارای دشت‌ها و جلگه‌های بسیار وسیع و حاصلخیز، باغات و جنگلهای غنی، منابع سرشار شیلات و از همه مهمتر دارای جمعیت عظیمی از نیروی فعال کار است. با این همه اکثریت مردم کشور در فقر و محرومیت زندگی میکنند. حاصل کار و تلاش مردم ایران و ثروت‌های ملی و طبیعی ایران را سالیان تراز است. که استثمارگران و استثمارکاران داخلی و خارجی به یغما میبرند و تر ازای آن فقر و بی خانمانی، بیکاری و بیماری، اختناق و سرکوب برای مردم ایران به ارمغان می‌آورند.

گذرانده و با یک چرخش قلم توانستند با کنار گذاشتن برنامه سنتی، برنامه‌ای ارائه کنند که به ادعای آنان عمیقا با "واقعیت جامعه ما و جهان" ارتباط داشته و میتواند "واقعا راهنمای عمل و فعالیت سیاسی زنده باشد! اما ببینیم این راهنمای عمل زنده سیاسی چیست و چه خصوصیتی دارد؟

قبل از ورود به جزئیات، ضروری است از مقدمه‌ای آغاز کنیم که تدوین کنندگان "طرح برنامه" ویژگی برنامه خود را در آن تشریح کردند: "گذار از ایدئولوژی بسته به ایدئولوژی باز ۰۰۰ طبعاً در فرمولبندی‌های طرح برنامه نیز منعکس شده است؛ ما بجای صدور احکام جامع و قطعی در باره جامعه آینده، اشکال تحقق آن و تمام مسائل دیگر، به بر شمردن خصوصیات و گرایش‌های عمده این جامعه و جهات مختلف فعالیت در راه آن در حدیکه بر اساس تجارب موجود روشن است، پرداختیم و گسترش و تدقیق آنرا به پیشرفت خود واقعیت و زندگی موکول کردیم." (در راه کنگره - شماره ۲ - دوره دوم - ص ۱۴) همانطور که از عبارات فوق معلوم است، اولین و برجسته‌ترین خصوصیت طرح برنامه پرچمداران سوسیال دمکراسی، مبارزیت است از سیالیت و عدم تعین آن. چنین برخوردی با برنامه، ظاهراً از جوهر تفکر مارکسیستی مایه گرفته است که با هر نوع احکام جامد و دکم مخالفت میکند؛ اما آنچنانکه در بررسی مفاد برنامه خواهیم دید، این سیالیت و عدم صدور احکام جامد و قطعی "نه تنها ارتباطی با روح علمی مارکسیسم ندارد، بلکه ترفندی است برای باز گذاشتن بحث در تمامی حوزنها و تغییر مفاد "برنامه" بر مبنای موقعیت‌های تاکتیکی. در واقع بجای آنکه برنامه راهنمای عمل باشد، این عمل است که برنامه را سمت و سو میدهد و تعیین مینماید؛ "حرکت همه چیز - هدف هیچ چیز!"

مقدمه فوق‌الذکر همچنین خصوصیت دیگری برای این "برنامه" بر می‌شمارد که گویا برنامه‌های سنتی فاقد آنست: "علاوه بر این ما با عزمیت از شرایط موجود، خط مشی مبارزاتی معینی برای نزدیکی به طرح جامعه آینده و هموار کردن راه مبارزه برای تحقق آن مطرح کردیم." جنبش چپ ایران، به نظر ما بدون تجهیز به خط مشی و برنامه‌ای که واقعیت‌های زنده را مقدم

چندی پیش، طبق تصمیم کنگره مشترک سازمان فدائیان خلق و سازمان آزادی کار که در عین حال کنگره موسس سازمان فدایی نیز بود، انتشار دوره دوم نشریه "در راه کنگره"، آغاز گردید. و بدین ترتیب، در گیری میان خط مشی سوسیال دمکراتیک منحنط و طرفداران مارکسیسم - لنینیسم در نرون این سازمان، وارد مرحله جدیدی شد. وجه مشخصه این مرحله، پرده نری هر چه بیشتر پرچمداران سوسیال دمکراسی و طرح آشکار جوهره فکری و مضمون واقعی پلاتفرم سیاسی‌شان است. این مشخصه اگر چه در مجموعه مباحثات خود را نشان میدهد، اما اصلی‌ترین عرصه ظهور آن طرح برنامه‌ای است که از سوی پرچمداران انحطاط سوسیال دمکراتیک در سازمان فدائی و اینبار با امضای ۵ نفر ارائه شده است. در زیر به مضمون این برنامه، عواملی که طرح آنرا در این مرحله امکانپذیر کرده و اهدافی که پرچمداران انحطاط سوسیال دمکراتیک از مطرح کردن آن دنبال میکنند، میبرداریم.

طرح برنامه یا نغی برنامه!

جوهر اصلی سوسیال دمکراسی از بدو پیدایش آن با عبارت معروف "حرکت همه چیز، هدف هیچ چیز" بیان شده است. اگر چه در ابتدا، این عبارت بیان تاکید یا بمعنای دقیقتر، در جا زدن در چهار چوب مطالبات حداقل طبقه کارگر بود و در واقع هر گونه رابطهای بیان خواستهای حداقل و برنامه حداکثر را قطع مینمود، اما در ادامه حرکت به تغییراتی بنیادی در خود ساخت برنامه انجامید. امروزه، برنامه در احزاب سوسیال دمکرات در واقع عبارت است از پلاتفرمهای تاکتیکی معینی که در هر دوره، بسته به اینکه اوضاع چگونه است، تنظیم میگردد و به اصطلاح راهنمای عمل قرار میگیرد. وقتی "عمل" در احزاب سوسیال دمکرات با عمل احزاب کمونیست از پایه و اساس متفاوت است، روشن است که "راهنمای عمل" نیز نمیتواند از ساخت یکسانی برخوردار باشد. مگر نه این است که هر مضمونی، شکل مناسب خود را مییابد؟

بر همین مینا، پرچمداران سوسیال دمکراسی در سازمان فدائی، یک شبه ره صد ساله رفته و تحولی را که در احزاب سوسیال دمکرات معاصر بتدریج صورت گرفته، طی کمتر از یکسال از سر

برای تشکیل حزب طبقه کارگر، پیش به سوی برنامه کمونیستی و سازماندهی توده‌ای کارگران!

به اعتقاد طراحان این برنامه، "این وضعیت" نتیجه رشد ناموزون، وابسته و از هم گسیخته سرمایه داری در دهه‌های گذشته و نتیجه سلطه رژیم‌های دیکتاتوری در طی دهه‌ها و قرون است!"

بعبارت دیگر، "واقعیت‌های جامعه و جهان معاصر" از دید طراحان این برنامه حاکی از این است که پایان استثمار و ستم، و چاره فقر و محرومیت، بیکاری و بی خانمانی، رشد موزون، مستقل و منسجم سرمایه داری است!

پس از این ادعا نامه کوبنده "نواندیشان" علیه ناموزونی، وابستگی و از هم گسیختگی رشد سرمایه داری، نوبت ادعا نامه علیه رژیم جمهوری اسلامی می‌رسد. این رژیم توتالیتر ایدئولوژیک نه فقط یک نظام استبدادی همه گیر مذهبی را بر "میین" طراحان برنامه تحمیل میکند، بلکه "گردش چرخ اقتصاد سرمایه داری را نیز دچار اختلال میکند."

همانطور که از عناوین فوق پیداست، "طرح برنامه" اساساً فاقد نظم منطقی در طرح مطالب یا بررسی پدیده‌هاست؛ گویا تدوین کنندگان "نواندیشان" به این نتیجه درخشان رسیدند که برای نفی هر آنچه که نشانی در "سنت‌گرایی" و "دکامتسم" دارد، باید ارتباط درونی و منطقی پدیده‌ها و مقولات را نفی کرد! اما از این ادعا "کوبنده" که بگنیم، مهمترین مفاهیمی که در "طرح برنامه" مزبور گنجانده شده و به شیوه به اصطلاح نو ارائه شده است عبارتند از: الف - سوسیالیسم دمکراتیک؛ ب - دمکراسی؛ ج - استقلال و همبستگی؛ ه - نظام سرمایه داری؛ و - مطالبات فوری یا عملی برای شناخت ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی "طرح برنامه" کذا، بررسی دقیقتر آنها ضروری است.

الف - سوسیالیسم دمکراتیک

ایده سوسیالیسم و کمونیزم، همزاد انسان است. این ایده در سرتاسر تاریخ تمدن انسان حضور داشته و پا به پای تحول آن متحول شده است. در عین حال این ایده همواره با عبور از منافع طبقاتی معین، شکل معینی به خود گرفته و بنا براین تفاوت ایده سوسیالیسم در عین حال با تنوع اشکال تبیین و بویژه انواع قلب شده آن همراه بوده است. نوع اخیر، بویژه پس از پیدایش سوسیالیسم علمی و پیروزی اولین انقلاب سوسیالیستی، همواره خود را با پسوند دمکراتیک، انسانی و امثالهم متمایز مینماید. سوسیالیسم دمکراتیک برچمداران سوسیالیسم منحنی در سازمان فدایی نیز به همین ترتیب چیزی نیست جز نظام سرمایه داری لیبرالیزه شده‌ای که عنوان سوسیالیسم را برای فریب توده‌های کارگر و سرپوش گذاشتن بر تضاد طبقاتی میان کار و سرمایه، یخک می‌کشد. آیا این یک افترا است؟ برای روشن شدن پاسخ، به تصویر آقایان از سوسیالیسم مورد نظرشان، نگاهی می‌اندازیم.

تدوین کنندگان "طرح برنامه" سوسیالیسم دمکراتیک را به لحاظ ایدئولوژیک بدینصورت مشخص کرده‌اند: "نظام سوسیالیسم دمکراتیک که ما برای آینده جامع‌مان پیشنهاد... میکنیم از لحاظ جهانی با سیر فکر و عمل جنبش کارگری و سوسیالیستی در قرن نوزدهم... با فعالیت متفکران و رهبران بعدی این جنبش... و با اندوخته فکری و تجربی جنبش کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی معاصر و از آنجمله، تجارب کشورهای سوسیالیستی پیوند دارد این نظام از لحاظ ملی، با سیر فکر آزادی، عدالت، دمکراسی، تجدد و ترقی در ایران و با تلاش‌های پیام آوران این افکار در قرن گذشته تاکنون ارتباط دارد و ادامه و گسترش آنهاست." (همانجا - ص ۱۵) و در معرفی چهره‌های مورد نظر از مارکس تا میرزا آقاخان کرمانی و از لنین تا بین جنزی را ردیف کرده‌اند! آیا اعتراضی هست؟ و جناب "نواندیشان" یا شنیدن اعتراضی ما، بلافاصله خواهد گفت: ببینید! دکماتیسما می‌خواهند. از مارکس و مارکسیسم آیه بسازند و آنرا به احکام جامد تبدیل کنند. مگر نه اینکه مارکسیسم خود حاصل تلاوم و گسترش ذخایر فکری و عملی قبل از خود بوده و بنیادگذاران آن بارها این مسئله را مورد تاکید قرار داده‌اند؟ پس شما اساساً با تفکر علمی مخالفت دارید.

اما، باز هم در اعتراضی خواهیم گفت این شارلاتانیزم و شعبده بازی بی است برای نفی میانی اساسی سوسیالیسم علمی، این درست است که مارکسیسم خود نتیجه تلاوم و گسترش فکر و عمل پیشرو بشری است. اما یک کاسه کردن مجدد مارکسیسم و ایدئولوژیهای ما قبل آن و ارائه مخلوط حاصل بعنوان تلاوم و گسترش تفکر بشری نتیجی است جز قهقرا و ارتجاع فکری نخواهد داشت. کسی که مارکس را در کنار میرزا آقاخان کرمانی می‌گذارد و لنین را با دکتر مصدق در یک ردیف، از هر چمن گلی میچیند تا غنچه انقلاب را زیر بار سنگین رفرمیسم له کند و طعم و بوی علم را در انواع توهامات ارتجاعی محو نماید. و اگر چنین کسی بیرونده روشنی به لحاظ خیانت، سازش و بی پرستی در گذشته داشته باشد و امروزه تحت شعار "تنوع فکری" از آزادی انتقاد از میانی سوسیالیسم علمی، دفاع نماید، بطور قطع در دسته گلی که میچیند رنگ غالب، سرخ که چه عرض کنیم، حتی صورتی نیز نخواهد بود!

می‌گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست. و براستی سوسیالیسمی که چنین خصوصیات ایدئولوژیکی دارد، به لحاظ سیاسی چه تفاوتی با نظام سرمایه داری خواهد داشت؟ هیچ! از همین رو، سوسیالیسم دمکراتیک به لحاظ سیاسی، طبق توضیحات "طرح برنامه"، هیچ چیزی اضافه بر آنچه که امروزه در نظام مبتنی بر پارلماناریزم اعمال میگردد، ندارد. در سوسیالیسم دمکراتیک آقایان، خیری از دیکتاتوری پرولتاریا نیست. هیچ حرفی از شوهرها زده نمیشود. هیچ اشاری به طبقه کارگر بعنوان پی ریز و سازنده جامعه سوسیالیستی نمیشود. اما در عوض سوسیالیسم بعنوان نظام مبتنی بر انتخابات، آزادی

احزاب و اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم، تصویر میشود. و معلوم نیست اگر خصوصیات اصلی سوسیالیسم آزادی بیان و احزاب است، چرا آقایان سوسیالیسم دمکرات پارلماناریسم پیروزی را مناسبترین رویای جامعه سوسیالیستی اعلام نمیکند؟ شاید هم هنوز برای اعلام این نظر و اعتقاد درونی زود است!

به همین ترتیب سوسیالیسم دمکراتیک، از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، شباهتی به نظام سوسیالیستی ندارد. طبق تعریف "طرح

برنامه"، "سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی، بمعنای سلب مالکیت مردم و انتقال آن به دولت نیست. سوسیالیسم عبارتست از سلب مالکیت از اقلیتی که از اکثریت جامعه سلب مالکیت کرده است... چنین نظامی میتواند از طریق بکارگیری اشکال گوناگون مالکیت... و در عین حال بکارگیری مکانیسمهای بازار تحقق یابد." (همانجا - ص ۱۵) طرح برنامه همچنین معتقد است که سوسیالیسم "اجتماعی باز و متحول از انسانهای آزاد اندیش، همبسته، مستقل و مخلوق کار و فعالیت خلاق توده‌های وسیع مردم است که مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید را مستقر میسازد." (بنیال این جمله و در ادامه همان سطر، نوار بین سیاهرنگی بچشم میخورد که شبیه نوار سیاه حاشیه آکپهای ترحیم است. این نوار سیاه، در واقع قلم خودرنگی سفت و سختی است روی جملاتی که دست بر قضا براحتی از روی همین نوار ترحیم هم خوانده میشود. جمله قلم خوردنای که ظاهراً نواندیشان محترم بعد از چاپ بولتن به تضاد آن با سوسیالیسم آرمانی‌شان پی برده و سیاهش کرده‌اند چنین است: "و استثمار انسان از انسان را به ترحیم" بعد از برداشتن وظیفه محو استثمار انسان توسط انسان از کرده سوسیالیسم () جمله پیشین چنین ادامه مییابد: "بموازات رشد مداوم صنعت و تکنولوژی و افزایش ثروت جامعه، سطح زندگی عمومی را بالا میبرد و بر اساس اصول انتخابات، مشارکت فزاینده و دمکراتیک توده‌ها و کنترل آنها بر اداره امور در شرایط وجود آزادیهای کامل سیاسی اداره میشود." (همانجا)

نکته قابل توجه دیگر آنکه از نظر آقایان مسئله اساسی شکل مالکیت نیست بلکه تلقی مردم از مالکیت است که ماهیت مناسبات سوسیالیستی را تعیین میکند: "مسئله اساسی اینست که انسانها... واقعا خود را مالک ثروتهای جامعه بدانند و بیگانگی انسان از وسایل تولید از میان برخیزد." (همانجا - ص ۵)

راستی سوسیالیسمی که استثمار انسان از انسان را از میان نمی‌برد؟ مالکیت مردم را سلب نمیکند؟ همه اشکال مالکیت را همراه با مکانیسمهای بازار به خدمت میگیرد، چه تفاوتی با نظام سرمایه داری دارد که از طریق رفرمهای تدریجی در جهت کنترل انحصارات و در عین حال فروش سهام کارخانجات و امثالهم کمی متعادل شده باشد؟ و

دوره دوم - شماره ۲ - ص ۴)

ج - استقلال و همبستگی

سوسیال دموکراسی معاصر، با شعار مبین پرستی، بر خلاف موضع مارکسیسم که میگفت کارگران مبین ندارند، متولد شد. امروزه جماعت "نواندیش" نیز با تبعیت از اسلاف خویش سنگ مبین پرستی به سینه می‌زنند. پرچمداران سوسیال دموکراسی در سازمان فدایی یک کام جلوتر آمده با حذف واژه انترناسیونالیسم پرولتری و جایگزین آن با کلمات استقلال و همبستگی موضع خود را چنین فرموله کرده‌اند: "نیروهای چپ و دمکراتیک... باید فعالیتشان را بر شالوده دفاع از منافع ملی ایران استوار کنند و باینکه استقلال طلبی و مبین پرستی مردم ایران باشند. تنها بر چنین پایای است که همبستگی موثر با مبارزات مردم سایر کشورها نیز امکانپذیر میگردد." (همانجا - ص ۱۷) اما منافع ملی چیست؟ اگر دچار خیال بافی یا پرت و پلاگویی نشویم منافع ملی همواره توسط طبقه حاکم و طبق منافع معین آن تعریف و تفسیر شده است. اینجاست که آقای "نواندیش" فریاد خواهد زد که این دکما و احکام کلیشه‌وار را کنار بگذارید! چشمان خود را باز کنید و واقعیتها را خوب نظاره کنید! آیا دولتها و طبقات حاکمی که مردم خود را و ذخایر مادی کشور خود را حراج میکنند، امروز کم یافت میشود؟! آیا طبقات حاکمی که به زایده امپریالیسم تبدیل شده‌اند منافع ملی را بیان میکنند یا توده‌هایی که در فقر و مسکنت بسر می‌برند و رهایی مبین خود را آرزو میکنند؟! مبین پرستی ما بیان دفاع از توده‌های لگدمال شده است و الهی آخر.

اما آیا، "منافع ملی" تنها در مسئله تعرضات امپریالیستها خلاصه میشود؟ امروزه هر شاگرد ساده مدرسه سیاست نیز میداند که منافع ملی مفهومی بسیار وسیعتر و پیچیده‌تر از تعدیات امپریالیستها علیه ملل کوچکتر دارد. آقایان "نواندیش" آیا ژئوپلیتیک و ملرومات آنرا جزو منافع ملی میدانید یا نه؟ آیا حفظ برتری سیاسی - نظامی یا حداقل حفظ تعادل قوا در یک منطقه معین را جزو منافع ملی میدانید یا نه؟ آیا حفظ تمامیت ارضی را جزو منافع ملی میدانید یا نه؟ آیا رقابت بر سر بازار را جزو منافع ملی میدانید یا نه؟ و بر این نیست میتوان همچنان افزود. پاسخ مثبت به هر کدام از این سئوالات به ناگزیر شما را در آن مورد معین در کنار رژیم حاکم قرار خواهد داد و اگر شالوده سیاستتان "منافع ملی" باشد به ناگزیر به زائده رژیم حاکم تبدیل خواهید شد. همچنانکه مدتها به زائده دیکتاتوری سیاه ولایت فقیه تبدیل شدید. آیا این تجربه سیاه و ننگین برای اثبات نتایج فاجعه بار این سیاست کافی نیست؟

علاوه بر این، شما که خود را مجاز میدانید، شالوده سیاست خویش را بر دفاع از منافع ملی بگذارید، آیا به "چیپا" و کارگران سایر کشورها و از جمله کشورهای امپریالیستی نیز حق چنین کاری را بقیه در صفحه ۲۴

از بررسی مجموعه این عبارات در عرصه تعریف و تبیین ماهیت دموکراسی و نقش آن در رابطه با سوسیالیسم فرمولهای زیر بدست می‌آید: اولاً آزادی احزاب = دموکراسی = مرجعیت مردم = سپرده شدن کار مردم بدست مردم = حاکمیت اکثریت؛ ثانیاً تأمین آزادی احزاب و گسترش دموکراسی به سوسیالیسم منتهی میگردد. هر دوی این نتایج، عمیقاً ضد علمی و بیان توهمات خرده بورژوازی نسبت به پارلمانتاریسم بورژوایی بوده و نتیجتاً ارتداد تمام عیار از مارکسیسم - لنینیسم است. اما چرا؟

این درست است که آزادی احزاب و انتخابی بودن مسئولین یعنی دموکراسی، اما در جامعه بورژوایی این آزادیها نه تنها برابر با مرجعیت مردم حاکمیت اکثریت و سپرده شدن کارها بدست مردم نیست، بلکه کار کردی کاملاً معکوس دارد. مگانسیسم کنترل افکار عمومی و رای سازیهای ناشی از آن امروزه روشنتر از آنست که بتوان چنین مهملاتی را سر هم کرد. و اگر چنین است نتیجه گیری دوم نیز بخودی خود منتهیست. البته در این مورد توضیح کوتاهی لازم است. مارکسیسم - لنینیسم همواره بر نقش دموکراسی بورژوایی در رابطه با روشنتر کردن صف بندی طبقاتی، تأمین شرایط مناسب مبارزه و رشد آگاهی و تشکل طبقه کارگر و در نتیجه هموار شدن راه جهت انقلاب سوسیالیستی، تأکید کرده‌اند. اما این مسئله به هیچ وجه نمیتواند با این فرمول که "دموکراسی راه نیل به سوسیالیسم است" بیان گردد. این فرمول در واقع تبیین خط مشی برنشتاین و احزاب سوسیال دمکرات است. این فرمول ناظر بر این است که هر گاه دموکراسی گسترش یابد، سوسیالیسم فرا میرسد. واقعیت نشان میدهد که اگر طبقه کارگر میتواند از دموکراسی و آزادیهای سیاسی جهت گسترش مبارزه طبقاتی بهره برداری کند، اما پارلمانتاریسم در عین حال شیوه مناسبی برای تحکیم سلطه سرمایه است و بنابراین نمیتواند خود بخود به سوسیالیسم منجر گردد. برای ایجاد سوسیالیسم این شکل از دموکراسی باید سرنگون گردد. حقیقتی که نه تنها تدوین کنندگان برنامه آنرا مسکوت گذاشته‌اند، بلکه سعی کرده‌اند خلاف آنرا القا نمایند!

بنا بر این نگرش آقایان "نواندیش" در قبال دموکراسی عبارتست از توهم پراکنی پیرامون دموکراسی بورژوایی و لاپوشانی ماهیت آن بمثابه دیکتاتوری اقلیت سرمایه دار بر اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان. این توهم پراکنی در واقع نه تنها از فراتر رفتن از این چهار چوب مناعت میکند، بلکه خواهان آنست که سوسیالیسم به زائده این دموکراسی تبدیل گردد. این نگرش بیش از آنکه تودمه‌ها را به مبارزه برای دموکراسی فرا بخواند، آنها را از "لولوی" دیکتاتوری پرولتاریا میترساند و به تعظیم و تکریم در برابر پارلمان بورژوایی دعوت میکند. در یک کلام این درک خود مانعی در برابر حاکمیت دموکراسی در معنای دقیق کلمه، یعنی سرنگونی بورژوایی و تأمین سلطه کارگران و زحمتکشان میباشد.

بالاخره آیا شرکتهای ژاپنی که در پرتو سنتهای ریشه دار این کشور، دربان شرکت نیز خود را در دارایی آن سهام میدانند و به اصطلاح "با وسایل تولید بیگانه" نیست، مناسبات سوسیالیستی را بی ریزی نگرنداند؟

در یک کلام، سوسیال دمکراتیک آقایان چیزی نیست جز خیالیافی مشتکی خرده بورژوا پیرامون ایدئولوژی، سیاست و اقتصاد که در عمل "سوسیالیسم" را ضمیمه پارلمانتاریسم بورژوایی میکند و وظیفهای جز تطهیر نظام سرمایه‌داری در انظار کارگران و زحمتکشان ندارد!

ب - دموکراسی

این کلمه، شاید تنها کلمه‌ای است که از همان ابتدای "طرح برنامه" تا پایان آن بارها و بارها تکرار شده است. اما اشتباه محض خواهد بود هر گاه این افراط در تکرار را به حساب پیگیری تدوین کنندگان برنامه مزبور در امر مبارزه برای دموکراسی بگذاریم. بر عکس این افراط در تکرار دقیقاً در خدمت جا انداختن سیاستی است که در عمل به چیزی جز محدود کردن میدان عمل تودمه‌ها و در واقع به مانعی بر سر راه حاکمیت دموکراسی در معنای دقیقی آن منجر نمیکرد. به نتایج عملی این سیاست و بقول خود تدوین کنندگان برنامه "خط مشی نوین مبارزاتی" در ادامه خواهیم پرداخت. اما مقدمتاً ببینیم این سیاست بر چه مبنای "تئوریک" استوار است؟

مهمترین و کلیدی‌ترین عبارات در رابطه با توضیح مفهوم دموکراسی و تشریح نقش و جایگاه آن در برنامه مزبور چنین است: "پذیرش کامل آزادی احزاب، به معنای پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم است."، "شرکت و دخالت هر چه فزاینده مردم در تحول جامعه، یعنی دموکراسی راه نیل به سوسیالیسم است."، "سوسیالیسم دمکراتیک و انسانی... مردم دموکراسی را مبنای قرار میدهد و اصلت و مرجعیت آنها را برسمیت می‌شناسد." (همانجا - ص ۱۵)

همین مضمون در مقاله دیگری به قلم علی کشتگر که در همان نشریه به چاپ رسیده مورد بحث قرار گرفته که به لحاظ صراحت بیشتر، به روشن شدن معنای دقیق این مفهوم نزد آقایان "نواندیش" کمک میکند: "بدین ترتیب کنکره سازمان به آزادی احزاب سیاسی در جامعه آرمانی چپ رای داد و آنرا تابع منافع هیچ طبقه، هیچ گروه اجتماعی و هیچ نظام سیاسی از جمله سوسیالیسم قرار نداد."، "از سپرده شدن سرنوشت مردم به دست مردم و از استقرار نظام مرجعیت مردم رشد همه جانبه جامعه... حاصل میشود. همه تجارب قرن اخیر بویژه تجربه کشورهای سوسیالیستی دلیلی بر صحت این مدناست و گر نه چرا باید همه این کشورها بلااستثنا از کشورهای سرمایه داری غرب چه در زمینه رشد نیروهای مولد... و چه در زمینه‌های دیگر شکست بخورند؟" (در راه کنکره -

دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم موجود

نگاهی به مباحثات مارکسیستها و " نو اندیشان "

در رابطه

با دولت - دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم موجود

دیکتاتوری و دموکراسی
در مارکسیسم

۲

آیا مارکسیسم بمثابه يك تئوری درست بوده است و علت بحران انحراف همه رهبران تا کنونی رادیکالترین انقلابیای جهانی بود؟ در اینصورت چه تضمینی برای صحت این تئوری در دست هست؟ تئوری‌ای که پیشرفتهترین و عظیمترین جنبشهای اجتماعی همراه با خیلی از متفکران، اندیشمندان و انقلابیون فداکار تا ۱۹۳۰ در اروپا و پس از آن در سراسر جهان عقب مانده در خدمت تکامل آن بودند، ولی باز هم نتوانسته است جای خود را در واقعیت عینی و ملموس باز کند، چرا علمی و عملی است؟ چرا نباید مانند کارل پوپر مارکس را "پیامبر"ی خدایی دانست که پایه "نبوت" خود را بر تاریخ پردازی اخلاقی و اقتصادی نهاد و تهدستان روی زمین را به انقلاب علیه سرمایه‌ای خواند که عامل پیشرفت تاریخ است و در نتیجه موجد پیدایش "جوامع بستنای" شد که امت عقب مانده این صیخ جدید با "جباریت" علیه تاریخ ایجاد کردند؟ (۲) و یا اگر ایستادن همسره روشنفکران، متفکران، انقلابیون برجسته در گسترهای باین وسعت و در طول زمانی نزدیک به يك قرن اشتباه گردانند، چه تضمینی است که دیگرانی که به این راه میروند اشتباه نکنند؟

اگر همه این سئوالات پاسخ منفی دارند و هم تئوری درست بود و هم جنبش راه درستی رفت و علت این بحران فقط محاصره امپریالیسم است. آیا این سرنوشت محتوم انقلابیای سوسیالیستی است؟ و تا امپریالیسم هست جنبش پرولتاریا در کشورهای عقب مانده همین راه را خواهد پیمود؟ در اینصورت با کدام انگیزه باید در راه این سرنوشت جنگید؟

اینها و انبوه سئوالات جدی دیگر است که مساله بحران اردوگاه سوسیالیست پیش آورده است. "نواندیشی" ایرانی در مقابل این سئوالات جدی که به سرنوشت دو سوم از جامعه بشری مربوط است، چنان سهل انگارانه جواب میدهد که آدم را حتی در جدی بودن آن به شك می‌اندازد. در میان انبوه کاغذهایی که اینها سیاه میکنند هیچ چیز نمیتوان یافت مگر موعظه‌های مسیحایی در مضرات دیکتاتوری و کرشمه‌های سانتیبالا در وصف دموکراسی

"نواندیشی" از بحران اردوگاه سوسیالیست تغذیه میکند. اردوگاه سوسیالیست؟ اما با مجموعه کشورهای که در دریای طوفانی مشکلات و بحرانیهای اجتماعی - اقتصادی فراگیر پیش از آنکه بیرونی هراهی با یکدیگر نگرانی داشته باشند، به ساحل آرام و امنی برای پیلو گرفتن و رهایی از جنیده مشکلات می‌اندیشند. این واقعیت پدیدهای است که تا دیروز "اردوگاه واحد سوسیالیستی" نام داشت. (۱)

این تحلیل نواندیشان است از اردوگاه سوسیالیست. باید قبول کرد این شیوه - سرخورد "خردمندانتر" است از شیوه سرخورد اتوپیستی مثلا حزب کومه. بهر حال اردوگاه سوسیالیست هر چه هست - نیست - تنها محصول عینی جنبشی صد و پنجاه ساله است که تئوری مارکس و انگلس با تعبیری درست یا نادرست را در رهبری خود داشته است. بدون آن، تئوری مارکس و انگلس و لنین مقداری عبارت است در کتابخانه. اگر حاصل این رهبری، این است، چرا نباید ارزش علمی تئوری را زیر سئوال برد؟ "نواندیشی" با این شیوه "بخردانه" است که از مارکسیسم فاصله میگیرد، گاه عیان و گاه پوشیده.

اما اگر "خرد" در خدمت مثله کردن واقعیت در آید و حقیقت را تحریف کند، به کونه بینی آن کوتولمهای نامن میزند که هر چه عاجزانه جست و خیز میکنند، نمیتوانند آنسوی حصار بلندی را ببینند که در این دنیای پر تلاطم حقیقت را میپوشاند. تردیدی نیست که امروز اردوگاه سوسیالیست در بحران عمیقی بسر میرود. اما آیا میتوان از اینجا نتیجه گرفت که دیگر "يك اردوگاه سوسیالیست" وجود ندارد؟ یا به دو و سه و ده اردو تقسیم شده که هر يك بفکر ساحل امنی در زیر سایه سرمایه - آنطور که بطور ضمنی از مقاله مربوطه مستفاد میشود - هستند؟

بحران موجود در اردوگاه کشورهای که در آنها سرمایه قدرت سیاسی را در دست ندارد، (و بهمین دلیل يك اردوگاه واحد نامیده میشود نه به آن دلیلی که کونه بینی "خردمندان" ارائه میکند، یعنی سیاست خارجی و داخلی یگانه مجموعه‌ای از سئوالات را پیش می‌آورد - علت این بحران چیست؟ آیا کمونیسم يك اتوپی انساندوستانه و غیر عملی بود؟ در اینصورت آیا سلب قدرت از سرمایه يك اشتباه تاریخی است که در طی نزدیک بیک قرن جمعیتی نزدیک به يك سوم جهان را از مسیر تحول طبیعی بازداشته است؟ در اینصورت چاره این مشکلات غیر انسانی در روی کره زمین در پایان قرن بیست چیست؟ و این جنبش بر حق انبوه تهنیستان جهان علیه سرمایه چه برنامه‌ای را باید در پیش نهد؟

غریبی!

در این نوشته ما نمیتوانیم بطور مفصل مسایل فوق را بررسی کنیم، اما تلاش میکنیم لاقط خطوط عمده علمی را که به بحران کنونی اردوگاه انجامیده است بررسی کنیم.

نگاهی به پیشینه تاریخی اردوگاه نشان میدهد لاقط در اصلیترین کانونهای آن - فرضا اروپایی شرقی را کنار بگذاریم و سوسیالیسم آنرا تعبیه شده توسط استالین بشماریم، هر چند که این برخورد سهل انگارانه است - انقلابیای بزرگی سرنوشت قدرت را رقم زدند و اگر دموکراسی را، اعمال اراده مردم برای اداره سرنوشت خود بدانیم، بشیوهای بسیار دمکراتیک قدرت را تسخیر کردند. در همه آنها قدرت سیاسی در بادی امر به شیوهای کاملاً دمکراتیک و انقلابی سازمان داده شدند. در انقلاب روسیه که موتور اصلی محرکه پیشرفت بعدی انقلاب پرولتری در جهان بود، برای اولین بار در جهان قدرت به سرعت به کارگران و تهیستان انتقال یافت، و شوراهای در برابر چشمان وحشت زده انحصارات و قدرتهای سیاسی مدافع آن به سرعت گسترش یافت و به اداره جامعه و تولید فراخوانده شد، در ویستام يك حزب مارکسیست - لنینیست بمدت چهار سال مبارزه برای مطالباتی را که از اعماق جامعه بر می‌آمد، علیه استبداد، علیه استثمار، علیه دزدی و فحشا سازمان داد. بطوریکه تحت تاثیر مستقیم آن، روحیه دفاع از صلح و دموکراسی در جهان پس از دهه ۶۰ جهشی آشکار داشت. در چین و کوبا شاهد همین جریان هستیم، دولتهای بر آمده از این انقلابیای در سالهای اولید، تا هر جا که امکانات فراهم بود، به شیوهای دمکراتیک سازمان داده شد اما همین دولتها در روند تثبیت خود بتدریج از شیوهای دمکراتیک - انقلابی دور شدند. در همه آنها بوروکراسی بدرجات گوناگون رشد کرده است. آنچه مهم است اینست که روند بوروکراتیزه شدن این دولتها، اغلب هنگامی آغاز شده که رهبران دوره آغازین، که خود هدایت انقلابیای بزرگ و توده‌ای را در دست داشتند در قید حیات بودند. پس اگر تا دهه ۶۰ میشد انحرافات را با مرگ لنین و نابودی دسته جمعی رهبران قدیمی بلشویسم در دوره استالین توجیه کرد، امروز پس از تجارب بیست ساله اخیر، چنین توجیهاتی بی معنا شده است.

بهمین ترتیب در اغلب این انقلابیای ما شاهد يك دوره تحول اقتصادی بویژه در جهت تامین اجتماعی محرومترین طبقات و پی ریزی بنیادهای زیر بنایی ساختار اقتصادی هستیم، اما پس از آن

میبینیم گرامشی عقب ماندگی اقتصاد نسبت به سیاست در انقلاب پرولتری را در بعد جهانی و تاریخی میبیند و آنرا به کشورهای عقب مانده منحصر نمیکند. در واقع این تناقض تاریخی است که مارکس را متقاعد میکند پرولتاریا با اینکه منافع او در محو طبقات و زوال قدرت دولتی بر فراز جامعه است - ناگزیر است برای رسیدن به کونیسم از یک دوران انتقالی بگذرد که دولت آن ناگزیر دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود.

با وجود این روشن است که در کشورهای عقب مانده این تناقض شدت مییابد. گرامشی این نامه را در جریان مشاجرات حاد رهبران حزب کونیست شوروی بر سر مسأله دهقانان نوشته بود و تالیاتی با ارسال آن مخالفت کرد بدان دلیل که بگمان او نامه به شیوهی غیر دمکراتیک خواهان توقف مشاجرات تند علنی رهبران حزب کونیست شوروی بود (۴) در این نامه که به لحاظ تئوریک از ارزش فوق العادهای برخوردار است، گرامشی بر تناقض خطرناکی انگشت میگذارد که کونیستهای جهان هفتاد سال است برای فایق آمدن بر آن تلاش میکنند. او پایههای عینی مشکلات سیاسی را با توجه به این تناقض میشکافد و به ایویزیسیون متحد هشدار میدهد که بجای توسل به راه حلهای اتوپیک و مشاجرات فرمایشی دکترین لنین را برای فایق آمدن بر مشکلات ناشی از این تناقض مورد توجه قرار دهند. از نظر او دکترین لنین مبتنی است بر حفظ هژمونی پرولتاریا در میان اقشار کنترالعهده متوسط - و این امر تا حصول به هدفهای اولیه، فداکاری پرولتاریا و ایجاد تسهیلات برای وسیع ترین قشر دهقانان را میطلبد:

"... پرولتاریا نمیتواند به طبقه مسلط تبدیل شود اگر نتواند بر این تناقض از این طریق غلبه کند که منافع صنفی خود را قربانی کند. او نمیتواند هژمونی و دیکتاتوری خود را حفظ کند، حتی هنگامیکه به طبقه مسلط تبدیل میشود، اگر این منافع آتی خود را فدای منافع عمومی وادیی طبقه نکند. مطمئنا آسان است که در این فضا دست به عوام فریبی زد، آسان است که بر جنبههای منفی تضاد اسرار ورزید: "آیا شما حاکم هستید، آه چه کارگران زنده پوش و گرسنه‌ای؟ یا نپ من حاکم است در پوست خز، با همه کالاهای عالم در دسترس؟" درست مثل رفرمیستها که پس از هر اعتصاب انقلابی که همبستگی و دیسیپلین توده‌ها را افزایش داده، ولی بعلت به طول انجامیدنش کارگران منفرد درگیر اعتصاب را تضعیف کرده است، میگویند: "فایده مبارزه چه بود؟ شما ضعیف و در هم شکسته شدید!" آسان است که در این فضا عوامفریب بود، و مشکل است که عوامفریب نبود وقتی که مساله را با روح صنفی مورد توجه قرار دهیم، نه با روح لنینیسم، دکترین هژمونی پرولتاریا، پرولتاریایی که از نظر تاریخی خود

روستاهای چین و فرار دسته جمعی روستائیان از ده بود. همه کشورهای سوسیالیست کما بیش از اشتباهی با این ابعاد اجتناب کرده‌اند، با وجود این حداقل تامين اجتماعی طبقه کارگر و سایر اقشار محروم و ساختمان پایههای اساسی برای تکامل نیروهای مولد، به منابعی برای انباشت نیازمند بود و خلج ید اولیه برای تامین این منابع کافی نبود. آنها این منابع را اولاً به قیمت صرفه جویی شدید در هزینههای عمومی و ثانیاً به هزینه طبقات متوسط شهری تامین میکردند و مساله از همینجا آغاز میشد، مسالهای که مستقیماً به ساختار دولت و تامین هژمونی دولت سوسیالیست در میان پایههای خودش مربوط بود، باین ترتیب که صرفه جویی طبیعتاً فشاری بود بر طبقه کارگر، بعبارت دیگر برای اینکه سوسیالیسم از طریق اتکا بر صنعت بزرگ ساخته شود - و سوسیالیسم باید بر آخرین کلام صنعت استوار باشد - طبقه کارگر باید تن به فداکاری میداد و همین امر هژمونی دولت سوسیالیست را در میان پایه اصلی خودش تضعیف میکرد. اقشار متوسط شهری نیز عموماً به مخالفت بر میخواستند. در مورد دهقانان، دولتهای سوسیالیست تلاشی کردند از طریق اصلاحات ارضی و برخی تسهیلات دولتی رضایت این طبقه را جلب کنند. اما تولید بر پایه انفرادی، بازده پائینی داشت و نمیتوانست با آهنگ رشد صنعت هم طراز شود. در خود شوروی هم تا ۱۹۲۸ - غیر از دوره کونیسم جنگی - همین سیاست پیگیری میشد. با توجه به اینکه در همه کشورهایی که تا کنون در آنها انقلاب سوسیالیستی صورت گرفته، مساله کشاورزی و دهقانان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است، دولت سوسیالیست تنها میتوانست از طریق جلب رضایت آنها پایه خود را در میان اکثریت جمعیت حفظ کند، اگر پرولتاریا را در کنار خود میداشت. اما آیا پرولتاریا همیشه حاضر به فداکاریهای بزرگ بود؟

در رابطه با همین مشکل بود که گرامشی در نامه‌ای بناریخ اکتبر ۱۹۲۶ خطاب به رهبران حزب کونیست شوروی نوشت:

"رفقا، تاریخ هر کز طبقه مسلطی را ندیده است، که در کلیت خود، از شرایطی از زندگی برخوردار باشد که در سطحی پایین‌تر از شرایط زندگی عناصر و ردههای طبقه محکوم وزیر سلطه باشد. این تناقضی بی سابقه را تاریخ در سرنوشت پرولتاریا رقم زده است. در این تناقض، بزرگترین خطرها برای دیکتاتوری پرولتاریا نهفته است، بویژه در آن کشورهایی که سرمایه داری در آنها توسعه چندانی نیافته و یا نژوانسته است نیروهای تولید را متحد کند. از این تناقضی - که اکنون هر چه بیشتر خود را به اشکال گوناگون در آن کشورهای سرمایه داری نشان میدهد که در آنها پرولتاریا به سطح عالی فونکسیون اجتماعی رسیده است - رفرمیسم، سندیکالیسم، روحیه صنفی و طبقه بندی اشرافی کار زاده میشود." (۳)

آهنگ رشد تولید اجتماعی کم و بیش کند و اخیراً دچار رکود شده است. این تغییر مسیر ناشی از چیست؟ به این مساله بپردازیم.

عقب ماندگی اقتصاد از سیاست ، پایه عینی رشد انحرافات

نیروهای پرولتری هنگامیکه قدرت سیاسی را بدست آوردند و با وظیفه سازمان دادن قدرت طبقه اکنون مسلط سیاسی یعنی پرولتاریا روبرو شدند در همان قدم آغازین با مشکلی مواجه بودند - چگونه باید هژمونی را سازمان داد؟ قبلاً گفتیم سازماندهی دولت تنها از طریق ساختار ارگانیکی به پیش میرود که از دو بازوی جبر و جلب رضایت عمومی در ترکیبهای مختلفی استفاده میکند و گفتیم در عین حال هنر ترکیب این دو بازو بصورتی که از قهر آشکار در کمترین حد ممکن استفاده شود، تماما بر نیوغ حکام استوار نیست، بلکه عمدتاً شرایط، این ترکیب را مشروط میکند. شرط اساسی برای کسب هژمونی تامين حداقلهای اجتماعی است بطوریکه وسیعترین اقشار اجتماعی را به لحاظ مادی و معنوی حداقل متقاعد کند که تگانهای بزرگ بنفع آنها نیست و وضع موجود، بهترین وضعیت است. اما هنگامیکه پرولتاریا قدرت را بدست میگیرد، با این مشکل مواجه میشود که در عین حال طبقه مسلط سیاسی و طبقه محروم اجتماعی است. نه تنها در کشورهای عقب مانده، بلکه حتی در کشورهای پیشرفته هم پرولتاریا قدرت را علیه طبقهای بدست میگیرد که شرایط زندگی‌اش از او بهتر است و محصور است در میان اقشاری که در سطحی بالاتر از او زندگی میکنند. هر چه کشور عقب مانده‌تر باشد این فاصله بیشتر و تناقض شدیدتر است، اما اگر در کشور پیشرفته بر اساس رشد نیروهای مولد و رشد ساختار سیاسی و اقتصادی طی یک دوره نسبتاً کوتاه دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیزه کردن سریع تولید میتوان به سرعت بر این تناقض فایق آمد، در کشورهای عقب مانده حل تناقض دشوارتر میشود.

بنا بر این دولتهای پرولتری که همین سوسیالیسم واقعاً موجود را تشکیل داده‌اند در برابر این مساله قرار گرفتند که چگونه باید شرایط طبقه کارگر را به سطحی بالاتر ارتقا دهند. خلج پد سریع از مالکیت خصوصی و سوسیالیزه کردن شتابان ابزار تولید اجتماعی به علت عقب ماندگی نیروهای مولده در این کشورها که اغلب در عقب مانده‌ترین سطح تکامل سرمایه داری بسر میبردند ، نه ممکن بود و نه مفید. این نوع برنامه ریزی برای تحول به سوسیالیسم را که هم اکنون حزب کونیست کومله پیشنهاد میکند، مائوئیستهای چینی یکدور عملی کردند و نتیجه آن ویرانی و قحطی در

باشد، متشکل از جمعیتی ۵-۴ میلیونی تبدیل میشود ولی اگر طبقه کارگر که امروز در روسیه ۲۰ میلیون نفر جمعیت دارد، ارتباطش را با توده عظیم دهقانان، که شامل میلیونها نفر است - حفظ کند، رقی که دشمنان سوسیالیسم عرضه میکنند به نسبت واقعی خود تقلیل پیدا میکند، و پیروزی نسبتاً صلح آمیز نیروهای سوسیالیست بر نیروهای سرمایه داری تأمین خواهد شد. میگوئیم نسبتاً صلح آمیز، زیرا در واقعیت در روسیه زندانها در دست کارگران است، دادگاهها در دست کارگران است، ارتش در دست کارگران است، بعبارت دیگر در روسیه دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد. يك عنصر سوسیالیستی که باید احصی بود که آنرا آنقدر کوچک بحساب آورد که دشمنانش ۱۰۰۰- تاکیید از ما این نوشته طولانی را نقل کردیم زیرا بنحوی روشن و تجربی مهمترین مسایل و مشکلات دیکتاتوری پرولتاریا و راههای غلبه بر آن را بنحوی که هژمونی پرولتاریا حفظ شود، توضیح داده است: توجه به سطح رشد اقتصادی، توجه به ترکیب جمعیت، اتحاد مستحکم با پائینترین بخش جمعیت بمنظور حفظ قدرت پرولتاریا، تلاش برای ائتلاف با هسته مرکزی و بر جمعیت بخش غیر پرولتاری و تبدیل آن به وسیلهای برای افزایش ذخیره ملی ۱۰۰۰ اینها درست همان مسایلی است که لنین از ۱۹۱۸ ببعده بر آنها انگشت میگذاشت. تلاش او برای توضیح "عقب ماندگی اقتصاد از سیاست در روسیه"، ضرورت حفظ اتحاد با دهقانان و بویژه دهقانان میانه حال، ضرورت حرکت آرامتر و مطمئنتر پس از سیاستهای تند ۲۰ تا ۱۹۱۷ در اغلب کنفرانسها و کنفرانسها و نوشتههای او مشهود است. بدیهی است که تا ۱۹-۱۹۱۸ که آلمان در شرایط انقلابی بسر میبرد، انقلابیون بلشویک به کمکهای آلمان پیشرفته به روسیه عقب مانده در صورت پیروزی انقلاب دل ببندند. اما عقب نشینی انقلاب جهانی لنین را بر روی تاکتیکهای لازم برای ساختمان سوسیالیسم در يك کشور عقب مانده و محاصره شده متمرکز کرد. او در آخرین مقاله خود، "بهتر است کمتر ولی بهتر باشد" خطوط اصلی این سیاست را طرح کرد - خطوط اصلی این مقاله مهم چیست؟ انقلاب در جهان عقب نشسته است، انقلاب در کشوری پیروز شده که مجموعه شرایط عینی و ذهنی بسیار عقب مانده است - دولت و شوراهای مادوما بوروکراتیزه میشوند - حزب و دولت بطور اجتناب ناپذیری در هم می آمیزند - پس برای جلوگیری از بوروکراسی باید شوراهای مداوم تقویت شود و حزب و دستگاه دولتی مرتب مورد تصفیه قرار گیرد. اما اینجا مسکن است - راه اصلی در اقتصاد است باید آرامتر ولی مطمئنتر حرکت کرد. بهتر است کمتر ولی بهتر باشد تا اکثریت عقب مانده "فرصت متمدن شدن بیابد" زیرا در روسیه "مقدمات سیاسی" هست اما روسیه فاقد آن تمدنی است که بتواند مستقیم بسوی سوسیالیسم انتقال

علاحد کشورهای سوسیالیست در این مدت به نقل آن سیردازیم. او در این مقاله هماهنگ با نظریات مارکس و لنین تأکید کرد که قیل و قال سوسیال دمکراتها مبنی بر نا توانی سوسیالیسم برای غلبه بر مشکلات، فقر کارگران و وجود انگلهای اقتصادی تنها بدین جهت صورت میگردد که "تصویری اتوپیک" ارائه دهند مبنی بر اینکه گویا "عناصر دمکراسی ۱۰۰۰ میتوانند در ساختار نظام سرمایه داری آنچنان نفوذ کنند که آنرا کاملاً دگرگون سازند، بطوریکه بدون خونریزی منجر به سوسیالیسم شود" او در این مقاله در توافق با نظریه مارکس و لنین تأکید کرد که دمکراسی پارلمانی شکلی است از دولت بورژوازی که در آن پرولتاریا و زحمتکشان هرگز نخواهند توانست منافع خود را تأمین کنند، زیرا مساله کلیدی این است که کدام طبقه قدرت سیاسی را در دست دارد. اما برای اینکه قدرت در دست پرولتاریا بماند پرولتاریا باید سیاست اقتصادی را در پیش بگیرد که در عین غلبه بر عقب ماندگی اقتصادی، دهقانان را در کنار دیکتاتوری پرولتاریا نگهدارد:

"امروز که در روسیه طبقه کارگر قدرت دولتی را در دست خود دارد، اگر بخواهد يك بازار داخلی ایجاد کند که بتواند تولید صنعتیاش را جذب کند، منافعی در تقویت و تشویق کشاورزی به پیشرفت است. از آنجا که کشاورزی در روسیه هنوز عقب مانده است و تنها میتواند بر پایه انفرادی سازمان یابد رشد اقتصادی طبقات کشاورز در روسیه، ضرورتاً منجر به نوعی ثروتمند شدن لایه فوقانی در روستاها خواهد شد. هر کارگری میفهمد که اگر سیاستی در پیش گرفته شود که در آمد يك صدم دهقانان را از هزار لیر (۷) به دو هزار لیر ارتقا دهد ۱۰۰۰ که بتوانند مسایل بیشتری ۱۰۰۰ از صنایع سوسیالیستی بخزند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد که این يك در صد دهقانان بعلت پدید آمدن شرایط بسیار مطلوب، نه تنها دو هزار، بلکه ۶ تا ۵ هزار لیر بدست آورند. در حالیکه درست در جهت مقابل آن، ۵ تا ۶ دهقان نه تنها نمیتوانند بظرف افزایش درآمدشان از يك به دو هزار لیر بروند، بلکه در نتیجه شرایط بسیار پدید آمده ۱۰۰۰ خواهند دید درآمدشان از هزار لیر به صفر تنزل خواهد کرد."

آنچه در سیاست طبقه کارگر روسیه نقش اساسی بازی میکند، آنست که توده مرکزی دهقانان، از طریق مقررات قانونی، به نتایجی دست یابد که هدف دولت پرولتاریا را تأمین کند: یعنی پایبای شود برای ذخیره ملی که در خدمت نگاهداری دستگاه تولید در دست طبقه کارگر قرار گیرد. و به این دستگاه اجازه بدهد نه تنها خود را حفظ کند، بلکه گسترش یابد. بپیر حال ۴ تا ۵ درصد، وجود دارد که و رای حد پیش بینی شده قانونی توسط دولت کارگری رشد خواهد یافت. در کشوری مثل روسیه، جایگه امروز جمعیت دهقانان ۱۰۰ میلیون نفر است. این ۴-۵ درصد به يك نیروی اجتماعی - که میتواند کاملاً قابل توجه

را در شرایط مشخصی میباید نه در هر شرایطی. (۵)

بلی - نواندیشان عزیز آسان است که در این فضا عوامفریب بود، و آسان نیست که عوامفریب نبود!

بطور خلاصه دولتهای پرولتاری که در کشور عقب مانده قدرت را در دست میگیرند، برای آنکه بتوانند بر عقب ماندگی اقتصاد غلبه کنند تا پایه اجتماعی خود را در دراز مدت در شرایط اقتصادی بهتری قرار دهند، ناگزیر میشوند با محدودیتهای بیندستی صنفی طبقه خود برخورد کنند، همین امر موجب میشود حزب پرولتاریا که بر منافع دراز مدت پرولتاریا متکی است نقش درجه اولی در اداره دولت بعهده بگیرد. این مجموعه است که پایه عینی محدودیت شوراهای و تقویت بوروکراسی در حزب و دولت را در انقلاب پرولتاری کشورهای عقب مانده تشکیل میدهد بعبارت دیگر تلاش رهبری انقلابی پرولتاری برای نهادهای کردن انقلاب پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه محروم - که در اساسیترین مضمون خود چیزی نیست مگر پیشبرد ساختمان سوسیالیسم - باعث تحرک روی سوسیالیزه کردن اقتصاد از طریق فشار بر پایه خود شده و این امر به رشد بوروکراسی در ساختار اجتماعی نامن زده است. اما بوروکراسی، مانند هر پدیده زنده اجتماعی، در ادامه خود به تجدید حیاتی این بار نه بر اساس ضرورت، بلکه درست علیه ضرورتهای عینی تبدیل شده و کل حیات اقتصادی - اجتماعی را زیر تأثیر مخرب خود قرار میدهد.

نقش رهبری در رشد انحرافات ، عقب ماندن سیاست از اقتصاد

آیا این همه بدان مفهوم است که نهادهای شدن بوروکراسی که سرانجام و در رابطه پیچیدهای به رکود در تولید سوسیالیستی انجامیده است، سرنوشت اجتناب ناپذیر انقلاب پرولتاری در کشور عقب مانده است؟ چنین نیست.

ما در نقل قول مربوط به گرامشی دیدیم که او راه حل غلبه بر تناقض تاریخی - یعنی عقب ماندگی اقتصاد از سیاست در انقلاب پرولتاری - را در دکترین لنینی حفظ هژمونی پرولتاریا در میان لایههای کنترالعهده غیر پرولتاری میداند، در این رابطه او پرولتاریا را به فداکاری و تنظیم برنامههای میخواند که منافع اقشار وسیع میانی را تأمین کند و در عین حال راه را بسوی صنعت بزرگ از طریق اتکا بر این دو اصل باز کند. او در مقاله دیگری که تحت عنوان "مساله دهقانان و دیکتاتوری پرولتاریا" به تاریخ سپتامبر ۱۹۲۶ در اوپینا نوشت (۱۶) رابطه تئوری هژمونی لنین را با مسایل عملی حکومت پرولتاری با ذکر مثالهای مشخص باز کرده است که با توجه به اهمیت عملی آن در نقد

عقب ماندگی اقتصاد سیاستی را در پیش گرفتند که با تئوری لنینی حفظ هژمونی و انتقال آرام به سوسیالیسم در کشور عقب مانده در تناقض بود و این امر موجب شده است که با وجود آنکه بخش وسیعی از تولید اجتماعی شده، سازمان اجتماعی کار عقب بماند و دمکراتیزه نشود. دوام سرمایه داری در کشورهای پیشرفته و تکامل غول آسای آن - که خود ناشی از عوامل متعددی است - این کشورها را بیش از پیش تحت فشار قرار داده و بر مصائب دامین میزند. عبارات دیگر اگر در دوران پیروزی سوسیالیسم در کشورهای عقب مانده و بویژه در اتحاد شوروی عقب ماندگی اقتصاد از سیاست عامل رشد بوروکراسی بود - در مراحل بعدی بعینت تمرکز رهبران این کشورها روی مسایل اقتصادی و روشهای انحرافی در پیش گرفته شده، سیاست از اقتصاد عقب افتاده است.

رشد غول آسای سرمایه داری جهانی که به کمک گسترش آن به سراسر کره ارض و مکیدن تمامی منابع و نیروهای موجود در دسترس بشر، و بقیمت قربانی کردن میلیونها نفوس بشری صورت گرفته است، بند به خود فشار بر کشورهای سوسیالیست را اقتصاد عقب افتاده است.

رشد غول آسای سرمایه داری جهانی که به کمک گسترش آن به سراسر کره ارض و مکیدن تمامی منابع و نیروهای موجود در دسترس بشر، و بقیمت قربانی کردن میلیونها نفوس بشری صورت گرفته است، بنویسه خود فشار بر کشورهای سوسیالیست را افزوده است. در این شرایط که امریالیسم جهانی تلاش میکند به کمک ثروت باد آورده خود، همه تلاشهای پرولتاریای قهرمان این کشورها را بیپوده و مالکیت خصوصی را موتور محرک تکامل جامعه بشری جلوه دهد، غلبه بر اشتباهات گذشته، دمکراتیزه کردن سازمان اجتماعی کار و انطباق سیاستهای اقتصادی بر شرایط مشخص به ضرورت فوری و آتی تبدیل شده است.

استبداد سیاسی و سوسیالیسم

تا کنون ما پایههای عینی رشد بوروکراتیسم را در کشورهای سوسیالیستی مورد بررسی قرار دادیم و دیدیم تاثیرات دو جانبه محدودیت مادی و اشتباهات رهبری منجر به نهادی شدن بوروکراسی در سازمانهای اجتماعی کشورهای سوسیالیستی شده است. اما همچنانکه قبلا یاد آوری کردیم بوروکراسی هنگامیکه حیات مییابد بر پایه خود رشد میکند و گسترش مییابد و تمام حوزهای اجتماعی را تحت تاثیر خود قرار میدهد. بنابراین باید توجه داشت که اگر چه محدودیت مادی و فشارهای جهانی عامل اساسی رشد بوروکراسی در کشورهای سوسیالیست بوده است، اما بوروکراسی و روشهای غیر دمکراتیک اداره امور را نمیتوان تنها با محدودیت مادی و فشارهای امریالیسم توجیه کرد. اشتباهات رهبران در سازمان دادن اقتصاد و سیاست بنحوی که بقیه در صفحه ۱۹

ضربه ببیند، ثانیاً تمایلات واقعی افراد بر اساسی انگیزههای مادی به مسیری خارج از ساختار سیاسی و اداری قانونی کشانده میشود، و به توزیع مجدد در آمدها بر پایه غیر قانونی منجر میشود بررسی گزارشات کنونی از اوضاع اجتماعی شوروی حقیقت تلخی را نشان میدهد، در این کشور قانون پاکتر از هم دولت و هم ملت است (و طبیعی است که در چنین اوضاعی دسترسی به مقامات اداری و حزبی بهترین وسیله برای داشتن دست بالا در توزیع مجدد در آمد در ورای قانون باشد ثانیاً - و این از نقطه نظر بحث کنونی ما از همه مهمتر است - این شیوه ساختمان سوسیالیسم که بی توجه به سطح تکامل صنعت و تناقضات ساختاری اقتصاد صورت میگیرد، خود مانع دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی و اداری جامعه است و در راه تکامل شوها به سازمانهای اغفال قدرت پرولتاریا مانع ایجاد میکند، نه فقط بدان دلیل کمپانیهای هژمونی ضربه دیدنند، بلکه اساسا بدان دلیل که ساختمان سوسیالیسم به شیوای نا مناسب با سطح تکامل صنعت، تنها از طریق یک ساخت بوروکراتیک و با قدرت فوق العاده میتواند پیش برده شود. بهمین دلیل در کشورهای سوسیالیست و بویژه در اتحاد شوروی یک دستگاه بر خرج و عریض و طویل دولتی ایجاد شده است که ما ذیلا نقش آنرا در رکود اقتصادی شوروی توضیح خواهیم داد.

در اینجا لازم بیاد آوری است که مقامات حزب و دولت شوروی خود از عقب نشینی بخشی از اقتصاد به بازار بعنوان پیشروی یاد میکنند و تئوریایی از قبیل "سوسیالیسم بازار" اکنون در اردوگاه سوسیالیسم رواج مییابد. طبیعی است که این تحریفات تئوریک را نباید فقط اشتباهاتی در حرکت مساله تلقی کرد. این گونه تحریفات خود ناشی از گرایشهای انحرافی است که اگر در سیاست عقب نشینی کنونی صورت اجرایی بخود بگیرد، میتواند به رشد انحرافی بازار در دل اقتصاد سوسیالیستی منجر شود. مشابه چنین گرایشاتی را قبلا در چین، لهستان و مجارستان مشاهده کردیم و عواقب آن نیز دیگر معلوم شده است. کافی است یاد آوری شود هم اکنون در لهستان یک سوم نیروی کار در بخش خصوصی کار میکنند در حالیکه نقش بسیار نا چیزی در تولید ملی دارند. این نیرو که عمدتا به مغازه داری، تجارت خرد و خدمات اشتغال دارد، در آمدی بدست میآورد بدون اینکه تولید را گسترش دهد، بخش دولتی چیزی برای عرضه در مقابل این در آمد ندارد و این امر باعث میشود، که نیروی مزبور خود به عامل فشار سیاسی تبدیل شود، البته اصلاحات وضع دهقانان را بهتر کرده است، اما کارگران قربانیان اصلی این انحرافات بودند: خوراک سیاسی برای نیروهای ارتجاعی - امریالیسم، کلیسا و عامل آنها لخواصا.

خلاصه کنیم: دولتهای سوسیالیست که در کشورهای عقب مانده وظیفه به انجام رساندن ساختمان سوسیالیسم را بعهده گرفتند، برای غلبه بر

یابد "پس دولت کارگری باید بر دهقانان خرد و خردمیا متکی شود" آیا این جولانگهی برای محدودیت دهقانی نخواهد بود؟ و او پاسخ میدهد نه زیرا از این طریق روسیه به صنعت بزرگ دست خواهد یافت و بر عقب ماندگی خود غلبه پیدا خواهد کرد.

این تلاش برای جلب دهقانان میانه حال تا ۱۹۲۹ در روسیه علیرغم مخالفت "چپ" ادامه داشت، اما در دهه سی همه چیز دگرگون شد. ما ذیلا آثار این دگرگونی را بررسی خواهیم کرد. آنچه باید اینجا مورد تاکید قرار گیرد این است که دولتهای کمونیست پس از آن نتوانستند. بر پایه تئوری لنینی، ساختمان سوسیالیسم را "آرام ولی مطمئن" پیش ببرند و یا لااقل در این مورد اشتباهات عظیمی مرتکب شده باشند. توجه داشته باشیم که اقتصاد دانان هم اکنون بحران در تولید شوروی را ناشی از عدم تناسب بخش صنایع سبک و مصرفی با بخش صنایع سنگین میدانند. در حالیکه تولید و توزیع در هر دو بخش اساسا در دست دولت است. صنایع سبک و مصرفی نیاز به سرمایه گذاری برای توسعه دارد، در حالیکه دولت حتی برای تحول تکنولوژیک در صنایع سنگین ذخیره کافی ندارد و هیچ پایهای برای ذخیره ملی نیز وجود ندارد.

چاره چیست؟ تشدید کار؟ امیری که امکان پذیر نیست، تکیه بر قرونی خارجی؟ راهی که لهستان و مجارستان در شرایطی مشابه به آن روی آوردند و اکنون در بحران ناشی از عواقب آن دست و پا میزنند. یا عقب نشینی در بخشی از تولید، همراه با کاهش مخارج نظامی و نوسازی سازمان اجتماعی کار از طریق مبارزه با بوروکراسی و تمرکز روی توسعه عمقی صنایع سنگین. راهی که اکنون در پیش گرفته شده است. در اتحاد شوروی اکنون از انبوه تجارب صحبت میشود: بی توجهی به سطح رشد اقتصادی و محدودیت غیر ضروری در حوزهای مختلف اقتصادی و سوسیالیزه کردن حتی آن بخش از خدمات و کشاورزی و صنایع مصرفی که قادر به تولید اجتماعی وسیع نبودند، انکار مصنوعی انگیزههای مادی و انبوهی از اطلاعات دیگر - که اغلب با تفسیرهای نادرست تئوریک در هم آمیخته است - امکان بررسی دقیقتر راه طی شده را فراهم کرده است، این اطلاعات از یک طرف نارسایی آن تحلیلیهای اخلاقی را نشان میدهد که فساد یا شرارت یا انحراف این یا آن شخصی را علت اصلی بحران بشمار میآورند. از طرف دیگر تماما در جهت تاثیر همان اصول لنینی سازماندهی اقتصاد و سیاست در دیکتاتوری پرولتاریا بر پایه اصل هژمونی و توجه به شرایط مشخص عینی در برنامه ریزی اقتصادی است. این تجارب نشان میدهد بی توجهی به اصول مزبور موجب شده است اولا پایههای هژمونی پرولتاریا در میان تودمها

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشانشان

اخراج يك كارگر

چندی پیش در یکی از کارخانه‌های داروسازی بین یکی از کارگران و سرپرست درگیری لفظی در سالن روی داده بود که سرپرست با وقاحت به کارگر مزبور فحش و ناسزا میداد. کارگر مزبور تنها در جواب فحاشی سرپرست میگفت " هر وقت حسرت زدن یاد گرفتی آنوقت من با تو حرف میزنم " در همین رابطه سرپرست بخش با همکاری مدیر داخلی به مدیر کارخانه شکایت کرده و باعث میشوند که کارگر فوق اخراج گردد. ابتدا اخراج کارگر در بین کارگران با اعتراض و نافرمانی مواجه میشود و حتی برخی از کارگران مسئله خواباندن دستگهارا طرح میکردند. یکی از کارگران میگفت شما باید بسه حمایت از کارگر اخراجی بپردازید و اگر راست میگویی دستگهارا بخوابانید که کارگر دیگری میگفت، من حاضرم اما دیگران هم حاضرند دستگهارا از کار بیاندازیم؟ کارگران هیچوقت این کار را نمیکنند. چند نفری هم از اینکه کارگر مزبور اخراج شده بود خوشحال بودند. بعد از اخراج این کارگر مدیر داخلی بلافاصله شروع به سخنرانی مینماید و میگوید او آدم خیلی بدی بوده و نسبت به همکاریانش خیلی بی انصاف بوده و همیشه از زیر کار در میرفته است قابل ذکر است که کارگر مزبور عموماً با مدیر داخلی و سرپرست بخش درگیری داشته و آنها منتظر بهانه بوده‌اند که او را اخراج نمایند. کارگر فوق پس از اخراج بلافاصله لباس پوشیده و به وزارت کار رفته و نسبت به مدیر داخلی و سرپرست شکایت مینماید. و شکایست او حاوی توهینهای مدیریت، افشاء فسادها، و درگیری او با کارگران، و حتی اخراج سرپرست سابق کارخانه بوده است. این شکایت نامه توسط عده‌ای از کارگران نیز امضا شده بود. مسئله امضاء کارگران در شکایت نامه به گوش جاسوسان رسیده و از آن طریق به اطلاع مدیر داخلی میرسد. مدیر داخلی یکی از امضا کنندگان را خواسته و او را تهدید بسه اخراج مینماید. کارگر مزبور در جواب میگوید که اگر میخواهید مرا اخراج کنید واهمهای ندارم و حتماً بر علیه شما در دادگاه صحبت میکنم. مدیر داخلی دست از تهدید برداشته و سعی میکند از در دیگری وارد شود او میگوید ما قصد داشتیم به تو پاداش بدهیم اما با اینکارها موقعیت خود را خراب میکنی. کارگر فوق میگوید امروز او را اخراج میکنید فردا مرا اخراج خواهید کرد با اخراج این کارگر همه کارگران مخالفند که در همین موقع مدیر داخلی پرسید که چه کسانی هستند که کارگر با هشیاری پاسخ میدهد که فرد بخصوصی نبوده بلکه همه کارگران مخالف اخراج آن کارگر هستند.

نحوه انتخابات بازرس تعاونی کارخانه آزمایش

خالی است. و اکثریت کارگران شرکت نمیکند. در پاسخ به سخنان رئیس انجمن کارگران سؤال میکنند که چرا شورای اسلامی را تشکیل نمیدهید؟ رئیس انجمن در پاسخ میگوید که ما مقصر نیستیم بلکه از طرف وزارت صنایع گفته اند که فعلاً در کارخانجات بزرگ برای تشکیل شورا دست نگه دارید علت آن را هم میدانیم. تا اینکه حدود ساعت ۱۲ جلسه از حد نصاب برخوردار میشود و رسمیت مییابد مسئولین تعاونی ابتدا بیلان کار خود را ارائه میدهند و در آخر کله میکنند که شما همکاری نکردید و دیر در جلسه حاضر شدید و ماهم مجبور شدیم خیلی خلاصه گزارش عملکرد خود را عنوان نمائیم. سپس رای گیری شروع میشود و ۵ نفر خود راکاندید مینمایند که بازرس قبلی تعاونی هم جزو آنها بود. است. بعد از اعلام نتایج رای گیری بازرس قبلی بعنوان بازرس علی‌البدل انتخاب میشود. یکی دیگر از کارگران بعنوان بازرس اصلی انتخاب میشود البته هیئت مدیره تعاونی بسیار فعالیت و تبلیغ کرده بود و وعده وعیدها و رشوه‌هایی نیز داده بود که بازرس قبلی انتخاب شود. اما بعلت ناراضیتهای کارگران از بازرس قبلی، او انتخاب نگردیده است. متأسفانه بعنوان علی‌البدل انتخاب میگردد.

کارخانه ناز نخ

مشکل آنها با پول حل میشود به آنها وام خواهد داد و این کار را نیز کرده و حداقل وام را نیز افزایش داده است. با اینحال حزب اللهی‌های کارخانه (انجمنیها و شوراییها) که در کمیته قزوين فعال هستند با شکایت از مدیر جدید سبب شده‌اند که او را بارها به کمیته بخوانند و اینطور که شایع است او در آنجا گفته که وقتی دولت به وی اعتماد میکند و کلی امکانات و کارخانه را در اختیار او میگذارد پس دیگر برای چه او را بازجویی میکنند. مدیر جدید قصد دارد کارخانه را سه شیفتی نماید که این امر به نفع کارگران نیست و کارگران از این امر ناراضی هستند. کارخانه در حال حاضر دو شیفت کار میکند و کارگران حق شیفت هم دریافت میکنند و با سه شیفت شدن هیچ مزایایی نمیگیرند و فقط سختی ۱۰ شب شبکاری را در ماه خواهند داشت. عده‌ای از اخراجیهای سابق که بسه جبهه رفته بودند بعد از ۸ ماه در دوره مدیریست جدید به سر کار برگشته‌اند و حقوق ایام بلاتکلیفی را هم گرفته‌اند ولی دیگران با مزایای کمی اخراج شده‌اند.

انجمن اسلامی کارخانه از ده روز قبل طی اطلاعیه‌ای به اطلاع کارگران میرساند که رأس ساعت ده صبح روز ۶۸/۷/۵ مجمع عمومی تعاونی مصرف جهت انتخاب بازرسان تعاونی تشکیل میشود. در روز تعیین شده رأس ساعت ده صبح، انجمنیها و هیئت مدیره تعاونی و عده کمی از کارگران در نمازخانه جمع میشوند. اما جلسه بخاطر فقدان حد نصاب لازم رسمیت نمییابد. ساعت به ده و نسیم میرسد، باز هم جلسه رسمیت نمییابد. یکی از افراد انجمنی پشت بلندگو میروید و از کلیه کارگران درخواست میکند که در جلسه شرکت نمایند. ساعت به یازده میرسد باز هم از شرکت کارگران خبری نمیشود. یکی دیگر از افراد انجمنی پشت بلندگو میروید و دعوت انجمن را تکرار میکند، ساعت یازده و نیم میشود اما باز هم جلسه رسمیت نمییابد. تا اینکه رئیس انجمن پشت بلندگو میروید و باناراحتی و عصبانیت کارگران را دعوت به شرکت در مجمع عمومی مینماید. او میگوید: " امام گفته همه ما کارگریم، مدیر کارخانه هم کارگر است، خداوند هم کارگر است. پس همه ما باید در این جلسات که مربوط به مسائل خودمان است شرکت کنیم، تسازه روزهایی هم که نماز جماعت برگزار میشود نمازخانه

مدیر جدیدی از طرف دولت و با اختیارات تام وارد کارخانه شده و با این تبلیغات که اوضاع کارخانه را سر و سامان میدهد با شورا و آخوندسید پیشنماز (سلیمانی) و باندهای محلی درگیر شده است. آخوند پیشنماز تقاضای افزایش حقوقش را کرده بود که مدیر حقوق او را قطع کرده است. با اینحال او بدون حقوق به کار خود ادامه میدهد. باندهای محلی عده‌ای از سرپرستان قدیمی هستند که از اهالی روستاهای اطراف قزوين میباشند و بسه علت هم محلی بودن متحد هستند. آنها از این اتحاد و همبستگی محلی برای گماردن عناصر خود در جایگاههای کلیدی استفاده میکنند و کاری بسه احقاق حقوق کارگران ندارند. رهبران همین عده در دوره‌هایی که لازم باشد چماق دار میشوند. شورای جدید که تحت ریاست اعضای اصلی شورا است سابق تشکیل شده نیز با او مخالف هستند ولی او با برخورداری خود علیه آنها و وعده وعیدهای بی توانسته کارگران را جذب کند. مثلاً وقتی تعدادی از کارگران در سالن جلو او را گرفتند و از وضع اسفبار زندگی خود گفتند او جواب داد که اگر

رکود تعاونیهای مسکن کارگری - کارمندی

از اوایل سال ۶۵ به بعد تقریبا اکثریت مسکن قریب به اتفاق تعاونیهای مسکن حقوق بگیران از دامنه فعالیتشان کاسته شده است. و نسبت به دوره بین سالهای ۵۸ الی ۶۵ تقریبا اکثریت آنان غیر فعالند. مقدماتا باید گفت که مسئله مسکن در کشور ما در سطح شهرهای بزرگ در طی ۱۰ ساله اخیر به یکی از بزرگترین مشکلات مردم خصوصا کارگران و زحمتکشان شهری تبدیل شده است. در سالهای جنگ ارتجاعی همراه با سیاستهای مخرب رژیم اسلامی بحران مسکن افزایش زیادی پیدا کرده است. بطوریکه مطبوعات رسمی رژیم مرتباً در این باره طی این سالیان مقاله و شواکیه درج کرده اند. هم اکنون قیمت هر متر مربع آپارتمان در برخی از نقاط شمال تهران به متری ۷۰ هزار تومان رسیده است. اما عمده ترین دلایل رکود فعالیتهای تعاونیهای مسکن کدام است. سیاستهای رژیم اسلامی را بعنوان یکی از مهمترین دلایل رکود میتوان نام برد. در پی سیاستهای عمومی رژیم در رابطه با افزایش قیمتها خصوصا کالاهایی که در دست دولت قرار داشتند بطور مثال مصالح ساختمانی در این چند سال اخیر رشد چشمگیری داشته است. بطور نمونه یک کیسه ۵۰ کیلوگرمی سیمان که در سال ۵۷ حدود ۱۰ تومان بوده هم اکنون قیمت دولتی اش رقمی حدود ۱۵۰ تومان میباشد. یا قیمت آهن دولتی از کیلوگرمی ۴۰ ریال به ۷۰ ریال رسیده است. وجود جنگ ارتجاعی ۸ ساله و مهاجرت وسیع به شهرهای بزرگ خصوصا تهران و مراکز استانها تقاضا برای مصالح ساختمانی را نیز در این دور افزایش داده است. این امر توأم گردید با کاهش و تعدیل وام بانکهای دولتی به متقاضیان و ایجاد شرایط نامناسب برای گیرندگان وام که مشکلات را مضاعف نموده است. از طرف دیگر افت درآمدهای ارزی دولت از سال ۶۴ به بعد و ندادن زمین به تعاونیهای از طریق سازمان زمینهای شهری مزید بر علت شده و مشکلات را صد چندان افزایش داده است. قابل ذکر است که سازمان زمینهای شهری طی بخشنامه‌ای به ارگانهای دولتی اعلام کرد که بخاطر افزایش جمعیت تهران به هیچ ارگان دولتی زمین داده نمیشود. رکود فعالیت صنایع ساختمانی و عدم رشد و بعضاً تعطیل شدن برخی از آنها و همچنین گسترش فعالیت بورس پیرامون زمین و خانه در کنار عدم احداث گسترده شهرکها و خانههای ارزان قیمت از طرف وزارت مسکن و شهر سازی نیز از جمله دلایل رکود تعاونیهای مسکن کارگری و کارمندی شده است. در کنار عوامل بر شمرده شده در بالا میتوان افزایش بیسابقه قیمت زمینهایی که خارج از کنترل دولت هستند و ساخت درونی تعاونی مسکن که بشکل بوروکراتیک و زائیده سازمانهای دولتی هستند نیز اشاره نمود.

پیروزی کارگران گروه صنعتی ملی

دو روز آن به نیمه دوم سال ۶۸ موكول گردید. کارگران کلیه اضافه کاری پنجشنبهها را در نیمه اول بر سر کار رفتند، اما وقتی تقویم کارخانه را برای نیمه دوم ۶۸ و نیمه اول ۶۹ که جدید چاپ شده بود را خواندند متوجه گردیدند که برای تعطیلی عید از هم اکنون ۷ روز بدهکاری محسوب کرده بودند که فقط در مهر ۶۸ میبایست در روز پنجشنبه کار میکردند. این مسئله باعث اعتراض شدید کارگران در سطح کل شرکتها شد. کارگران جلو اعضای شورای اسلامی را گرفته و با تجمع در کارگزیی اعتراضات شدید خود را مطرح میکردند. آنها میگفتند اگر مجبور شویم دیگر سرکار اجباری حاضر نخواهیم شد. این اعتراضات آنچنان وسیع و گسترده بود که همان هفته اول مهرماه ۶۸ کلیه شوراها اسلامی کارخانه با هیئت مدیره تشکیل جلسه مشترک دادند و طی اطلاعیه‌ای کلیه روزهای کار پنجشنبه را تساهل اطلاع ثانوی لغو نمودند. اگر چه در اطلاعیه مطرح ساخته بودند که در آینده نسبت به بدهکاری کارگران تصمیم گرفته خواهد شد اما قدر مسلم این بود که شوراها اسلامی کارخانه و هیئت مدیره از وحشت اینکه مبادا در کارخانه حرکتی توسط کارگران شکل بگیرد دست به عقب نشینی زدند. کارگران نیز از اینکه توانسته بودند هیئت مدیره را مجبور نمایند تقویم ضد کارگری تدوین شده خودش را پس بگیرد خوشحال بودند.

وضعیت نان در تهران

در ۸ ماه گذشته از سال جاری وضعیت نان نسبت به سالهای قبل بدتر شده است هم اکنون در مناطق جنوب و شهرکهای حاشیه تهران نانوائی های لواشی بصورت دو شیفته از ۱ شب تا ۸ صبح و از ۸ صبح تا ۴ عصر کار میکنند که همواره در جلوی آنها صفهای زنان و مردان دیده میشود. اگر در سالهای قبل در ساعات ۲ الی ۵ صبح نانوائی های لسواش خلوت بود هم اکنون دیگر از آن وضعیت خبری نیست و در برخی مواقع حتی قبل از اینکسه نانوائی شروع بکار کنند در ساعت ۱۱ الی ۱۲ شب در جلوی آن صف تشکیل میشود. امروزه در ساعات ۲ الی ۴ صبح مادرانی را میتوان مشاهده کرد که کودکان خود را همراه خویش به جلو نانوائی آورده و در صف مردان جای میدهند. بدین ترتیب خواب و استراحت از چشم مردم زحمتکش بخاطر تامین غذای اصلی شان بریده شده است. هم چنین در محلات شمالی و مرکزی شهر که سالهای قبل صفهای نانوائی خلوت تر بوده هم اکنون از شلوغی قابل توجهی برخوردار هستند. لازم به توضیح است که افزایش تقاضا در محلات زحمتکش نشین تهران توسط رژیم برای احداث نانوائی های جدید و دادن سهمیه آرد و حتی تهیه آرد از بازار آزاد با مخالفت مواجه میشود.

یکی از سیاستهای ضد کارگری هیئت مدیره این بود که سعی داشت با ترندهایی همچون به اجرا در آوردن تعطیلیهای غیر رسمی، کارگران را در روزهای بیشتری از روزهای تعطیلی پنجشنبهها به سر کار بکشاند. بدینگونه که فی المثل اگر تعطیلات رسمی نوروزی پنج روز بود، چند روزی را نیز بصورت غیر رسمی کارخانه را تعطیل میکرد تا روزهای تعطیلی زیادتر شود و در نتیجه از کارگران میخواست که بجای آن روزهای تعطیلی، پنجشنبه را بر سر کار حاضر شوند. و یا در زمانی که سرویسها دیر به کارخانه میرسیدند و یا نمیی توانستند کارگران را به سر کار بیاورند، آن روزها را بدخواه تعطیل میکرد و بجای آن روزهای پنجشنبه را روز کار اعلام مینمود. و همینطور در مورد تعطیلات ۱۲ روزه تابستانی. و یا گاه که روزهای یکشنبه تعطیل رسمی بود، مدیریت روز شنبه را نیز تعطیل میکرد و بجای آن از کارگران میخواست پنجشنبهها اجباراً بر سر کار حاضر شوند. بدین ترتیب آنقدر روزهای تعطیلی غیر رسمی و اضافه کاری پنجشنبهها قاطی میشد که دیگر حساب از دست کارگران خارج میکرد. بطوریکه حتی اگر به تعطیلی پنجشنبهها تعطیل رسمی هم میخورد آنها به حساب طلبکاری کارگران نمیگذاشتند. در نیمه اول سال ۶۸ بر اساس تقویم کارخانه بدهکاری کارگران نزدیک به پنج روز کار در پنجشنبهها در نظر گرفته شده بود که اطلاعیه‌ای جداگانه پنج روز دیگر هم اضافه شد که

اعتصاب بعلت عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل

کارگران ماشین سازی اراک تصمیم میگیرند از تاریخ ۶۸/۷/۶ دست به اعتصاب زنند. علت اعتصاب کارگران بخاطر عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل بوده است. اختلاف کارگران با مدیریت و عوامل کارفرما پیرامون دو مسئله در رابطه با طرح طبقه بندی مشاغل میباشد. مدیریت خواهان پرداخت پول عقب مانده از سال ۶۶ و بصورت قسطی است در حالیکه کارگران خواهان اجرای طرح طبقه بندی از سال ۶۲ و پرداخت پول بصورت یکجا و کلی میباشد از نتیجه اعتصاب کارگران ماشین سازی اراک تا کنون خبری دریافت نشده است.

اضافه کاری اجباری

اخیرا در کلیه کارخانجات داروسازی تولید دارو - اسوه - تولی فارما اضافه کاریهای اجباری خصوصا برای کارگران مجرد جهت افزایش تولید رایج شده است. بطوریکه جمعه را هم بعنوان اضافه کاری به کارگران مجرد خصوصا جدیدالاستخدام تحمیل میکنند. آنها تحت پوشش تلاش برای خود کفائی داروئی میهن اسلامی و کمک به بیماران اعتراضات کارگران را سرکوب میکنند، بازسازی و افزایش تولید برای کارگران تنها افزایش فشار کار را بدنبال دارد.

درگیری کارگران با پاسداران

روز سه شنبه ۶۸/۸/۲ خیابان تخت جمشید صحنه یک تظاهرات و درگیری شدید بود. کانون این درگیری نمایشگاه مبل عدالت شعبه تخت جمشید بود. مبل عدالت از جمله شرکت‌های صادره‌ای است که بدست دولت اداره می‌شود. کارگران این شرکت در پی اخراج‌های بی‌رویه و کاهش شدید حقوق و مزایا تصمیم می‌گیرند صدای اعتراضشان را بلند کنند و برای همین منظور همگی تصمیم می‌گیرند در تاریخ فوق در محل نمایشگاه مرکزی واقع در خیابان تخت جمشید جمع شوند. پاسداران مسلح با اطلاع قبلی در محل حاضر شده و آنجا را به محاصره خود در می‌آورند و با شلیک هوایی و تهدید و ارباب خواستار پراکنده شدن کارگران می‌شوند. اما کارگران همچنان بر خواسته‌های خود پافشاری می‌کنند و خواستار رسیدگی مسئولین می‌گردند اما پاسدارها متوسل به زور می‌شوند. کارگران برای دفاع از خود مقاومت می‌کنند و با چوب و تخته و هر وسیله‌ای که دم دستشان بوده بدفاع برمی‌خیزند تمام اسباب و وسایل و چوب و نئوپان را به خیابان میریزند. تمام شیشه‌ها را می‌شکنند که خسارات زیادی بنمایشگاه وارد می‌شود. تعداد زیادی از کارگران بازداشت و تعدادی نیز زخمی می‌شوند. در این درگیری عابرین و مسافرین اتوبوس‌های شرکت واحد هم بکمک کارگران می‌آیند.

بحران سیب زمینی و سرکوب مردم

بدنبال گرانی و کمبود سیب زمینی در محله هفته‌ای دو سه روز از طرف ارگانهای رژیم سیب زمینی کیلویی ۱۵ تومان عرضه می‌شود. این امر باعث ایجاد صفهای طولی در محلهای توزیع سیب زمینی شده است. در هفته آخر مهرماه وقتی که تعداد زیادی زن و مرد در صف سیب زمینی مقابل دکه وچادر بسیج ایستاده بودند بین یکی از بسیجی های مسئول توزیع و یک زن زحمتکش درگیری رخ داد بدین ترتیب که زن مطرح ساخت هر روز که دو کامیون سیب زمینی می‌آید تا بعد از ظهر سیب زمینی توزیع می‌گردید ولی امروز که سه کامیون آمده چرا تا ظهر توزیع می‌کنید، بقیه سیب زمینی‌ها چه میشود که پاسدار بسیجی زن را بطرف جلو هول داده و گفت: یعنی می‌گویی ما دزد هستیم؟ که زن گفت تو که سلمانی چرا به من دست می‌زنی مگر من نامحرم نیستم؟ که بسیجی باز هم روی زن دست بلند کرد. شوهر این زن که در صف مردها بود جلو آمد و با پاسدار درگیر شد که ناگهان پاسداران و بسیجیهای مسلح به مرد زحمتکش حمله کردند و او را شدیداً کتک زدند. مردم از زن و مرد دفاع کرده و

طاعون گاوی در کردستان و کرمانشاه

طاعون گاوی در منطقه کردستان و کرمانشاه گاوهای این منطقه را در خطر نابودی قرار داده است در روستاهای اطراف کامیاران و کرمانشاه بسیاری از روستائیان گاوهای خود را از دست داده‌اند. از طرف دولت قرنطینه‌های دامی بوجود آمد و گاوهایی که مشکوک به ابتلا به این بیماری بودند کشته می‌شدند و به صاحبان آنها حدوداً شش یا هفتست هزار تومان پرداخت می‌کردید. ولی مبلغ پرداختی هیچگاه جای تنها گاو خانواده که منبع درآمد آنها نیز بود را نمی‌گیرد چرا که با آن پول حتی یک کوساله هم نمی‌شود خرید تا چه رسد به یک گاو. در ابتدای اجرای قرنطینه از ورود شیر، ماست و دوغ از روستاها به شهرهای این منطقه جلوگیری بعمل می‌آید و آنان را در بین راه نابود می‌کنند. بسیاری از روستائیان به این امر باور نداشتند و این اقدامات را برنامه‌ای از طرف دولت برای ضربه زدن به روستائیان میدانستند. اما بسیاری نیز به آن باور داشتند اما آنچه که باعث تعجب گردید این بود که بعد از گذشت حدوداً یکماه از اجرای قرنطینه و نابودی شیر و ماست و دوغ روستائیان، دکتسر دامپزشکی از طریق یک برنامه تلویزیونی اعلام کرد که شیر و ماست و دوغ اینگونه گاوها بی ضرر می‌باشد و مصرف آنها نیز آزاد اعلام کرد. توضیحات آقای دامپزشک آنها هم پس از یکماه برای مردم بسیار شک برانگیز بود.

نحوه توزیع ارزاق عمومی

طی چهار ماهه گذشته

طی چهار ماهی که از استقرار دولت جدید رفسنجانی می‌گذرد، با وجود اینکه در مورد تامین نیازهای اساسی مردم وعده و وعیدهای بسیاری داده شده، اما نحوه توزیع کالاهای اساسی نسبت به قبل تفاوت زیادی نکرده است و قیمت مواد خوراکی نسبت به دوره مشابه سال قبل افزایش هم یافته است. چهار قلم کالای اساسی قند، شکر، روغن، پودر لباسشویی تقریباً به همان روال سابق با کوبن اعلام و توزیع می‌شوند. قیمت قند و شکر، روغن در بازار آزاد اندکی نسبت به سالهای قبل کاهش یافته است. در عوض قیمت کره، مرغ، تخم مرغ افزایش یافته است هم اکنون تخم مرغ در بازار آزاد حدود دانه‌ای ۶ تومان است. مرغ کیلویی ۱۴۰ تومان و کره هم از اول سال تاکنون دوبار در سطح تهران اعلام شده که قیمتش در بازار آزاد کیلویی ۴۰۰ الی ۵۰۰ تومان است. برنج که در تابستان قیمتش بطور بیسابقه‌ای بالا رفته بود با دخالت دولت قیمتش شکسته شد و هم اکنون نرخش در حدود سال گذشته است. بطور کلی همانطور که فوقاً اشاره گردید، رژیم طی مدت نکر شده نتوانسته فواصل اعلام کوبنهای کالاهای اساسی را کوتاه‌تر کند. همچنین وضعیت توزیع ناهمگون در سطح شهر و کشور بشکل سابق است. یعنی فقط در تهران و مراکز استانها این کالاها نسبتاً قابل دسترسی می‌باشد. در شهرستانهای درجه دوم و مناطقی دور افتاده کوبن اعلام شده در دست مردم است اما از کالا خبری نیست. بعنوان مثال در شهر ۲۵۰ هزار نفری بروجرد در آبان سالجاری در حدود ۱۴ روز که از اعلام پودر لباسشویی می‌گذرد از توزیع آن خبری نیست.

کمبود سیب زمینی

از وقتی که دولت باصطلاح نرخ‌گذار ی کرده دیگر سیب زمینی به نرخ دولتی که کیس نمی‌آید هیچ، به نرخ آزاد هم بهیچوجه پیس نمی‌شود. گاهی در بعضی میادین تره‌بار توزیع می‌شود و مردم در صفهای طولانی ساعتها منتظر میمانند تازه اگر بدستشان برسد سیب زمینی ناس مرغوب توام با آشغال و ضایعات فراوان بوده و چه سر و دستها که برای همان نمی‌شکند. چند روز پیش حوالی میدان راه آهن گویا یک کامیون سیب زمینی توسط مردم مصادره شده و تمام محموله‌اش به یغما رفته است.

کارگران، با هر عقیده و مرامی، در جبهه واحد کارگری علیه استبداد و استثمار متحد شوید!

فرار حیدر خان افشار (عمو اغلی)

حیدر خان چند روز بعد از بتوپ بستن مجلس (۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۶) تهران را بصوب قفقاز ترک گفت . امیر بهادر جنگ که در آن روزگار همه کاره و دست راست محمد علی شاه بود در اجراء فرمان شاه از کلیه فرماندهان قشون طلبید که حیدر خان را برده یا زنده دستگیر کنند و ده هزار تومان " سر بها " برای حیدر خان معین کردند . حیدر خان در قصبه ای در بین راه تهران و قزوین بایکی از صاحبان منصبان قزاق که نامش را بععللی که روشن است ذکر نمی کنیم برخورد کرد و ضمن صحبت با او از مضمون تلگراف دولت در باره خودش اطلاع یافت . صاحب منصب قزاق تلگراف را به او نشان داد و از حیدر خان خواستار شد که اگر بتواند صورت ظاهر حیدر خان را برایش توصیف کند و بیان دارد که چطور لباس می پوشد تا شاید او بتواند دستورات فوق را اجراء کند و " سر بها " ی ده هزار تومانی موعود را بستاند . حیدر خان که میخواست در لباس روحانی و بعنوان قاری قسرا آن از خاک ایران بگذرد و از سرحد خارج شود ، بناگاه دریافت که این کار خالی از خطر نیست و تصمیم گرفت که شیوه خود را عوض کند و تصمیم گرفت در همان قصبه بماند و لذا به صاحب خانه خود گفت :

" قصد دارم در همین محل برای استراحت چند روزی لنگ کنم و هروقت که خیال عزیمت به رشت را داشته باشم ، خدمتتان عرض خواهم کرد ."

سپس به قهوه خانه برای ملاقات با صاحب منصب قزاق رفت و با او گفت :

" آقا جان ! حقیقت آنست که من این حیدر خان را در زندگی چند دفعه دیده ام و لذا خوب از وضع و حال و بال او خبر دارم و اگر صد بار هم اسم و رسم و لباس و ائانات خود را عوض کند ، من او را بین ده هزار نفر جماعت تشخیص میدهم و از اینهم بالاتر ، خود بنده هم بد نیسالی او هستم ، شاید جائی بچنگم بیافتد و او را دستگیر نمایم و دست بسته تحویل دولت بدهم و ده هزار تومان موعود را بچیب بزنم . من میدانم که او از تهران متواری شده و بجانب سرحد روسیه در حرکت است . البته عین سعادت است که آدم شریف و محترمی مثل سرکار با من در این امر خیر شریک میشد و یکی از قزاقهای سوارتان را در اختیار من میگذاشتید و بخود منم مرکوبی مرحمت می فرمودید . ها ؟ عقیده تان چیست ؟ اگر امتحانی میکردیم بد نبود . شایسته در روزهای آتیه یارو را بداند ازیم و ما هم به غنیمتی دست بیایم . فکرش را بکنید ده هزار تومان ابد ابلخ کمی نیست . اگر موافق باشید و شرط دارم : شرط اول آنست که ده هزار تومان را با المناصفه قسمت کنیم ؛ شرط دوم آنست که به قزاق امر و مقرر فرمائید تا سرحد روس همراه من باشد ."

حیدر خان میگوید :

" این جناب صاحب منصب ساد و لوح تمام شرایط مرا پذیرفت ."

بدین ترتیب وی بهمراه قزاق سوار ، و خود نیز سوار مرکوبی رهوار برای دستگیری خودش در جهت سرحد روسیه بحرکت درآمد .

وقتی حیدر خان وارد بند را نزل شد چند تومانی به قزاق داد و مکتوب زیرین را برای صاحب منصب قزاق خشک و داغ نوشت :

" حضرت اجل ! بسبب مصاحب خوبی که همراه من کرده بودید از آن جناب تشکر می کنم . الحق که رفیقی نجیب و آدمی معقول بود . از بخت بد ممکن نشد شخصی که قرار بود دستگیر کنم ولی جنابعالی از این سوء تصادف متاثر نباشید . چه اهمیتی دارد که موفق نشدم و پولی بچنگ نیاردم ! بقول معروف قسمت نبود . عمرمقا سرکار را خواستارم - خیرخواه شما - حیدر خان ."

{ از خاطرات عباس خان افشار از اقوام حیدر خان عمو اغلی }

هر چه حیدر خان بگوید

بیست و نهم آذر ماه ، سالروز تولد حیدر خان افشار (حیدر عمو اغلو) ، از رهبران برجسته و یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست ایران است . (۱۳۰۰ - ۱۲۵۹) . حیدر خان از قهرمانان انقلاب مشروطه و پرورده ی مکتب بلشویسم در سال ۱۲۹۹ به رهبری حزب کمونیست ایران برگزیده شد ، او در تشکیل نخستین هسته های سوسیال دمکراتیک در ایران ، بهنگام اوج گیری جنبش رهایی بخش و بیداری خلقهای ایران نقشی ارزنده و فعال بر عهده داشت . نقش او در انقلاب مشروطیت آنچنان بارز بود که " ستار خان " هر گاه با مشکلی روبرو میشد از او یاری میگرفت و میگفت ، " حیدر خان هر چه بگوید ، همان است " . حیدر خان بعنوان یکی از پیشروترین و پیگیر ترین رهبران راه آزادی و رهایی خلق ، انترناسیونالیستی بزرگ بود . او علاوه بر پیشبرد مشی انقلابی در کشور خود و دفاع از آن ، در انقلاب سوسیالیستی اکتبر همراه با بلشویکها شرکت داشت و با تشکیل کمیته های فعالانه در آن شرکت جست . این چهره ی تابناک و درخشان تاریخ معاصر ایران ، در تشکیل حزب کمونیست ایران نقشی اساسی ایفا نمود و با ارائه تزه های خود که به " تزه های حیدر عمو اغلو " معروف شد نقشی بسزا در تدوین برنامه و اساسنامه ی حزب ایفا کرد .

او که وظیفه ی سازماندهی حزب در داخل را بر عهده داشت در تعمیق و گسترش جنبش انقلابی در گیلان تاثیر بسزایی داشت . حیدر خان در سن ۴۲ سالگی در نبردی قهرمانانه به شهادت رسید .

مطلب روبرو ، نقل خاطره ایست از حیدر خان :

زنده باد آزادی!

زنده باد سوسیالیسم!

دینکتوری و...

دنباله از صفحه ۱۴
بتواند اکثریت جمعیت را در کنار خود نگاهدارد، و رشد خود انگیخته بوروکراسی، امروز به عوامل عمدی تبدیل شدند که بدون مبارزه با آنها و تصحیح سیاستهای گذشته نمیتوان بر بحران کنونی غلبه کرد.

به کمک يك سازمان بوروکراتيك تا مدتی میتوان به رشد - بویژه رشد عرضی - نیروهای مولده ادامه داد، اما پس از یکدوره بخصوص هنگامیکه پای تحولات عمقی در کار باشد، تکامل متوقف خواهد شد. در اقتصاد سرمایه داری تکاپوی ذاتی سرمایه برای خود افزایشی - که ادامه حیات سرمایه منوط بدان است - رقابت ناشی از آن، سرمایه داران را ناگزیر میکند بهر قیحت امکانات بالقوه موجود در مجموعه نیروهای تولیدی را بخدمت رشد سرمایه بگیرند و این امر موجب میشود که همه امکانات در جهت بکارگیری ابتکارات و اختراعات و رشد تکنولوژی بکار گرفته شود، هر چند که این کار بعلت تناقضات ذاتی سرمایه داری از طریق دامن زدن به جنگ، تولید سلاحهای مخرب، تخریب فرهنگ، ایجاد نیاز کاذب و یا هر شیوه فاسد و غیر بشری صورت میگیرد. (بر خلاف آنچه بسیاری از مدعیان و منتقدان مارکسیسم - منجمله نواندیشان ایرانی - ادعا میکنند لنین نگفت که رشد امپریالیسم - اگر طبقه کارگر آثرا سرنگون نکند خودبخود متوقف میشود، بلکه سرمایه داری در اینصورت با سرعت هر دم افزون تر پیش میرود ولی به شیوهی فاسد و متناقض و ناموزون). در سوسیالیسم، با حذف مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، باید محرکه سود و انباشت سرمایه دارانه، توسط ابتکار خود انگیخته تودهای در چارچوب يك سازمان دمکراتیک، جایگزین انگیزه سودجویی شود، تا عقلانیت اجتماعی جای نفع پرستی را بگیرد.

بنابراین سوسیالیسم با بوروکراتیسم در يك تناقضی ماهوی است، و دوام حیات ایندو در کنار هم به بحران منجر خواهد شد. بنا بر همین اصل بود که ما تا دوام بوروکراتیسم تولید اجتماعی در شوروی در دهه ۲۰ دچار رکود شد. دوره بزرگ از آغاز تناقضی را در خود میبرد. از يك طرف دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم در دورههای قبل در شرایطی که برای اولین بار در جهان، دولت سوسیالیستی بقای خود را تضمین شده میدید - بوروکراسی پدید آمده در دورههای قبلی را لخت و بی تحرک بر فراز جامعه رها کرد و انگلیهای پدید آمده در چارچوب این بوروکراسی به لغت و لیس در موقعیتی مطمئن مشغول شدند، از طرف دیگر اثرات - رکود ظاهر میشود، بی آنکه بوروکراسی کرخت قادر باشد علایم هشدار دهنده آثرا جدی بگیرد.

ژوز مدودف زیست شناس تبعیدی شوروی، که اخیرا پس از "گلاسنوست" به شوروی سفر

کرد، در تشریح شواهدات خود طی باز دید از آزمایشگاههای شوروی، نکاتی را بیان کرده است، که بدقت نقش بوروکراسی را در رکود علم - که در دنیای امروز با صنعت و تولید گره خورده است - نشان میدهد. در پاسخ مخیر روزنامه که از او پرسیده بود - آیا مغزها از شوروی فرار کردهاند، او گفت:

"نه، مغزها آنجا هستند. ولی دانشمندان برای معرفی کشفیات یا گسترش نیروی بالقوه خود همان فرصتی را ندارند که دانشمندان در آمریکا یا غرب دارند. علوم شوروی در چارچوب موسسات بسته و محدودی به گسترش خود ادامه میدهد که برای همکاری، انترکاسیون و یا هماهنگی با تحقیقات بین المللی پیش نمیرود. هدف علوم شوروی این نیست که روشهای جدیدی را گسترش بدهد یا چیزی کشف کند. بلکه اساسا اینست که يك موقعیت مطمئن - پرفسور یا آکادمیسین شدن بمنظور دریافت پاداش - در جامعه پیدا کند. این، علوم شوروی را عقب نگهداشته است. (۸)

او اشاره میکند که در موسسات علمی شوروی يك تقسیم ساختاری بین مردم بر اساس سن و درجه وجود دارد. این يك سیستم اساسا هیئراسیک است که در آن موقعیت و تیتربیش از استعداد "فرماندهی" میکند. بنا براین "برای استعدادهای جوان فرصت نا چیز است"، هیچ رسمیتی مثلا پس از دکتر - وجود ندارد که در آن بتوان به آسانی چرخید، به نقاط کشورهای دیگر رفت و تحقیق کرد. مشکلات ساختاری مانع آن میشود که مردم درك کنند که موقعیت آنها در علم به عملکرد شغلی آنها بستگی دارد نه عوامل مصنوعی وضع شده توسط دولت. "همانجا

البته این مساله روشن است که آقای مدودف هر گز مایل نیست همه جنبههای حقیقت را روشن کند مثلا این که غرب که همچون گذشته مرکز تکامل صنعت و دانش است تا چه حد اجازه "انترکاسیون" و "هماهنگی با تحقیقات بین المللی" را آنها در همه رشتههای علوم میدهد و برای هر قدم سانتکراسیون - که برای غرب "معامله" محسوب میشود - چه بهایی باید پرداخت، و اینکه، شرق هنوز هم ناچار است تکامل علم و صنعت را در شرایطی پیش ببرد که ایزوله شده و از مراکز تکامل دانش بشری جداست و مسایلی از این قبیل، جنبههایی از حقیقت است که امثال آقای مدودف خوش ندارند در باره آن صحبت کنند! جنبههای مهمی از حقیقت هم هست که بویژه مورد تاکید آنها قرار میگیرد و باید بدقت به آنها توجه کرد. ساختار بسته سازماندهی اداری کار که در نتیجه نهادی شدن بوروکراسی در تمام سازمان اجتماعی - اقتصادی عمومی شده است، این جنبه مهم حقیقت است. علم، صنعت و در مجموع تولید سوسیالیستی در این سیستم متوقف میشود. رکود حاصل این وضعیت است. پس باید مجددا تاکید کرد که نمیتوان مشکلات

اردوگاه سوسیالیست را تماما ناشی از فشار امپریالیسم دانست و نیز نمیتوان تضاد بین اقتصاد و سیاست را که عامل اساسی رشد بوروکراسی در کشورهای سوسیالیست بوده است، علت بحران کنونی دانست. همانطور که گفتیم اگر رشد سیاسی و عقب ماندگی اقتصادی در آغاز کار عامل محدود کننده دمکراسی شورایی از يك طرف و تکامل بوروکراتیک تولید سوسیالیستی از طرف دیگر باشد، اکنون سیاست از اقتصاد عقب افتاده است. این نکته بسیار مهم است و توجه ویژهی را میطلبد، زیرا بدان معنی است که امروز لااقل در پیشرفتهترین کشورهای سوسیالیست عوامل اقتصادی و عینی برای يك سازمان دمکراتیکتر اجتماعی - سیاسی و اقتصادی - آماده است. اما دولتها، عقبتر از این شرایط حرکت میکنند. بهمین دلیل بحران کنونی اردوگاه را باید يك بحران رشد دانست، نه آنچه که نیروهای طرفدار بوروکراسی امپریالیست تبلیغ میکنند بحرانی ناشی از ناتوانی ذاتی سوسیالیسم. مقایسهی بین کوبای انقلابی و اتحاد شوروی به درك روشنتر مساله کمک میکند. موقعیت ژئوپولیتیک کوبا به اضافه ضعف درونی نیروهای مولد و سطح پائین تولید اجتماعی که بعلت کوچکی کشور و فقدان منابع سرشار تولیدی تشدید میشود، این دولت انقلابی را - که برآستی نام آن چون ستاره درخشان در تاریخ انقلابهای پرولتری نیمه دوم قرن بیستم خواهد درخشید - در اصلاحات ساختاری ناتوان کرده است. البته مقاومت شدید آلمان شرقی و بویژه رومانی را نمیتوان از این مقوله دانست، این است علت آن پدیدههای که امپریالیستها آثرا پیدایش يك جزیره سیاسی غریب در دنیای سوسیالیسم خوانده و نشریه آقای بابک امیر خسروی از آن بعنوان پیدایش "يك اردوگاه دیگر" در "مجموعههای که ۰۰۰ (هر يك) به ساحل آرام و امنی برای پیلو گرفتن و رهایی از چنبره مشکلات خود میاندیشد، نام میبرد.

نتیجه بگیریم: رشد و توسعه تولید سوسیالیستی تنها با ایجاد يك سازمان خود گردان تودهای قابل تضمین است. بوروکراسی و سوسیالیسم در تناقضی غیر قابل سازش قرار دارند، پس اگر محدودیتهای عینی درونی و فشارهای امپریالیسم جهانی پایه بوروکراتیزه شدن دولت و رشد انحرافات در این کشورهاست، چاره این مشکلات تسلیم شدن به آن نیست بلکه کوشش بی گیر و خستگی ناپذیر برای غلبه بر بوروکراسی از طریق تقویت مداوم شوراها و تعقیب سیاستهای معقول اقتصادی و اجتماعی چاره این امر است.

دولتهای پرولتری و انقلاب سیاسی

از آنچه گفته شد نتیجه میگیریم دینکتوری پرولتاریا هم از موانع عینی - ناشی از عقب نشینی انقلاب در کشورهای پیشرفته - و هم از انحرافات ذهنی آسیب دیده است. عواملی که بطور دو جانبه

دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی محمول عینی این تئوری بود و طبیعی بود که مدل ساختمان سوسیالیسم در شوروی مورد تقلید دولتهای سوسیالیست بعدی قرار بگیرد.

اما این "مدل" چه بود؟ ما قبلا اشاره کردیم که لنین در آخرین مقاله خود خطوط اصلی مدلی را که میبایست در پیش گرفته میشد - روشن کرده بود و تقریبا تا پایان دهه بیست اکثریت حزب بلشویک برهبری استالین در مقابل اپوزیسیون از سیاستهای اقتصادی که پایه طرح لنینی بود دفاع کرد. با اولین برنامه اقتصادی که توسط حزب در ۱۹۲۸ تصویب گردید ناگهان حزب و دولت شوروی به "چپ" چرخیدند. کلکتیویزه کردن سریع کشاورزی اساسا با اعمال فشار شدید بر کولاکها و دهقانان میانه حال و صرفه جویی فوقالعاده در هزینهها که زحمتکشان را تحت فشار قرار میداد پیش رفت. عمده منابع برای ایجاد صنایع سنگین زیر بنایی بویژه سوخت، صنایع فلزی سنگین و راه آهن بخدمت گرفته شد و تلاش شد اقتصاد در چارچوب کشور، خود کفا باشد تا در محاصره امپریالیستی از پا در نیاید. طبیعی است که این سیاست عوارض بسیار نا مطلوبی در ساختار اجتماعی و در بوروکراتیزه کردن آن داشته باشد. زمینه در پیش گرفتن چنین سیاستی تحلیل حزب از اوضاع سیاسی - اقتصادی جهان - بود. احزاب بورژوایی در آلمان جمهوری وایمار را اداره میکردند، سپس بحران بزرگ ۱۹۲۹ فرا رسید و نیروهای راست در سراسر جهان تقویت شدند. هیچ نشانهی از امکان پیروزی انقلابات در جهان نبود و مسلم شده بود که روسیه لااقل تا مدتها تنها و منزوی خواهد ماند. و از نیمه سالهای سی در شوروی هیچکی تردید نداشت که کشور مورد تهاجم قرار خواهد گرفت.

در این شرایط بود که یک اقتصاد متمرکز، خود کفا و میلیتاریزه برای دفاع از خود بر پایه خلق ید وسیع از مالکیت خصوصی، حتی در روستاهای عقب مانده پیش برده شد.

این "مدلی" بود که در کشورهای دیگر تقلید شد. حتی در مورد خود اتحاد شوروی هم این تردید وجود دارد که آیا روش مزبور تنها راه بود. امروز بیشتر سیاستمداران و متفکران شوروی کلکتیویزاسیون دوره استالین را پایه شر میدانند، از سالها پیش بسیاری از محققان مارکسیست - گذشته از آنها که تحقیق را بمنظور تحریف صورت میدهند - معتقد بودند بین آنچه اپوزیسیون میگفت و آنچه حزب به رهبری استالین به اجرا در آورد، راه سومی هم بود. آیا راه سومی بود؟ پاسخ به این سوال آسان نیست. اما این پاسخ هر چه باشد، کاملا مسلم است که تقلید این مدل در انقلابهای بعدی درست نبود. هیچیک از این انقلابها در شرایط مشابهی نبودند، همه در تعادل قوای جدیدی صورت گرفتند، هیچیک در محاصرههای مشابه و وضعیت شوروی قبل از جنگ جهانی دوم

اهرم تعادل در اردوگاه سوسیالیست بشمار میروند این فقط بعلت کمکهای شوروی به دولتهای سوسیالیستی نیست (اگر چه نقش این کمکها در دوره پی از جنگ تا کنون ناچیز نبوده است، هم اکنون معلوم شده که کوبای انقلابی روزانه یک میلیون دلار و ویتنام سالانه میلیونها دلار برای شوروی هزینه داشته است)، آنچه مهم است نقش این کشور در تعادل قوای نیروی سرمایه داری جهانی و نیروی انقلاب پرولتری در جهان است. بی تردید در فضایی که این تعادل باز کرده است انقلاب پرولتری در کشورهای کوچک عقب مانده غلبه عدم تناسب قوا با نیروی عظیم سرمایه داری جهانی، به پیش میروند. از این رو اکنون هر تحول در شوروی سیاست تمام کشورهای سوسیالیستی را زیر تاثیر میگیرد.

آیا اتحاد شوروی نقش عمدتای نیز در سیاستهای انحرافی کشورهای سوسیالیست بازی کرده است؟ بورژوازی و سوسیال فرمیستها این نقش را عمدتا به خصلت استالین و تلاش او برای تحصیل "مدل شوروی" به سایر انقلابات نسبت میدهند. این درست است که شوینیسم دولت بزرگ در سیاستهای استالین نقش ایفا میکرد، اما این بکلی نادرست است که تقلید از "مدل شوروی" با همه جنبههای مثبت و منفی آن ناشی از سیاست استالین بوده است. گذشته از هر هدفی که نیروهای مذکور در فوق در ارائه چنین تحلیلهایی دنبال میکنند، این تحلیلهای در ماهیت خود تحلیلهای اتوییک، ذهنی و در نتیجه عقیم هستند. چگونه میتوان تصور کرد رهبران انقلابهای پرولتری جهان که تقریبا همه در زمان خود از هوشمندترین، مستقلترین و فداکارترین انقلابیون کشورهای خود بودند، بمحتی تسخیر قدرت از چنگال بورژوازی تسلیم "خیانت" یک فرد میشدند! بعلاوه در کوبا و ویتنام دیگر دست آن مرده نراز نبود ولی در اینجا هم ساختمان سوسیالیسم با همان "مدل شوروی" پیش رفت یعنی سانترالیزه و خود کفا؛ و همان محاسن و همان معایب را بهرآورد. (۹)

حقیقت اینست که تقلید از "مدل شوروی" انگیزه خود را نه از خیانت و خیانت بلکه از نقش تحسین آمیز و تکان دهندهای میگرفت که انقلاب بلشویکی در جهان ایفا کرده بود. در شرایطی که سوسیال دمکراسی با خیانت بزرگ به انقلاب آلمان و انقلاب اروپا هر چه بیشتر در میان کارگران انقلابی منزوی و مغفور میشد. بلشویسم به پرچم انقلاب در جهان تبدیل شده بود. کافی است بیاد بیاوریم تا ۱۹۲۰ همه جنبشهای بزرگ کارگری در اروپا روی پرچمهای سرخ خود نام لنین و شعارهای انقلاب بزرگ اکثر "همه قدرت به شوراها" را می‌نوشتند. (۱۰) آنچه که لنین در ۱۹۱۸ نوشت حقیقت داشت که بلشویسم با انقلاب اکثر از مرزهای روسیه بیرون رفت و به تئوری و تاکتیک انقلاب جهانی تبدیل شد، بلشویسم سپس همین نقش را در کشورهای عقب مانده ایفا کرد.

یکدیگر را تشدید و تقویت نموده و دولتهای کمونیستی را بتدریج از مضمون شورایی خود دور کردند. بطوریکه اکنون در کنار اقتصادهای سوسیالیستی (هر چند با نواقص متعدد)، یک سازمان بوروکراتیزه اداری و سیاسی و دولتهای بوروکراتیزه قرار گرفتند، و همین امر برخی را بفکر یک انقلاب سیاسی علیه این دولتها برای هماهنگی سیاست عقب مانده با اقتصاد پیشرفته انداخته است. چنین کسانی که البته فرمولهای خشک تئوریک و خالی از مضمون واقعی بر ایشان جالبتر از همه جهان خاکی و واقعیتی است که بر روی آن میگذرد توجه ندارند که انحرافات دولتهای پرولتری درست بعلت روندی که این انحرافات داشت و قوا مقصلا از آنها یاد کردیم، به لحاظ رهبری فعالترین اپوزیسیون که در مقابل خود ایجاد کرده است. اپوزیسیون بورژوایی است و غیر از این نمیتوانست باشد، چرا که این انحرافات بر پایه سوسیالیزه کردن منتها با شیوههای افراطی و در نتیجه بوروکراتیک تمرکز پیش میرفت و بطور مداوم یک نیروی میانی مخالف را در میدان فعال نگاه میداشت. طبقه کارگر که در طبیعت خود نمیتواند مدافع مالکیت خصوصی باشد. عمدتا منفعل شده یا با در خواستهای صنفی تحت رهبری نیروهای ارتجاعی قرار گرفته است (نمونه لهستان که ضما تنها کشوری است که در آن یک جنبش نیرومند کارگری وجود دارد، روشن کننده است). هم اکنون یک نگاه سطحی به اوضاع کشورهای سوسیالیست نشان میدهد که در این کشورها هنوز هم همان احزاب و دولتهای بوروکراتیزه‌باند که در مجموع مدافع اجتماعی ماندن تولید هستند و رهبری عمده اپوزیسیون، نیروهای طرفدار مالکیت خصوصی بشمار میروند.

بدیهی است که تقویت دیکتاتوری پرولتاریا در این کشورها تنها از طریق اصلاح ساختار سیاسی و اجتماعی میتواند پیش رود، و طرح مساله انقلاب سیاسی علیه دولتهایی که در رابطه با مضمون اجتماعی خود یعنی تلاشی برای حفظ مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید - نوعا پرولتری هستند هیچ مفهومی ندارد مگر در هم شکستن اساسیترین تشکیلات مدافع ساختمان سوسیالیسم در این کشورها و این درست همان سیاستی است که پی از شکست تهاجمات نظامی، امپریالیسم جهانی از زمان روز ولت تا کنون دنبال کرده است و حتی اکنون هم که اینجا و آنجا به نادرست بودن آن اعتراف میکنند تلاشی برای در هم شکستن دستگاه قدرت نظامی سوسیالیستی را از طریق تقویت اپوزیسیون بورژوایی تشدید نموده است. امپریالیستها هم اکنون در لهستان و مجارستان به امید فرا رسیدن این "انقلاب سیاسی" روز شماری میکنند.

"دیکتاتوری پرولتاریا و "مدل شوروی" تردیدی نیست که اتحاد شوروی وزنه اصلی و

نبودند و هیچیک مجبور نبودند اقتصاد خود کفا - حتی خود کفا نسبت به سایر کشورهای سوسیالیست و بی ارتباط با کشورهای سرمایه داری غرب - را سازمان دهند، نیروی مدافع دموکراسی، صلح و حق تعیین سرنوشت در جهان پس از جنگ به سرعت گسترش یافته بود و این نیرو بخودی خود به تامین امنیت این کشورها کمک میکرد. همه آنها از کمکهای اتحاد شوروی برخوردار بودند و ۲۰۰۰۰۰۰۰ پی تقلید چنین مدلی در کشورهای دیگر بشدت نادرست بود، اما کمونیستهای جهان تنها یک تجربه از ساختمان سوسیالیسم داشتند و این تجربه ناموفق نبود. بیاد داشته باشیم که اعتبار شوروی پس از جنگ دوم جهانی در میان انقلابیون جهان بسیار بالا بود، علاوه بر پیروزیهای قبلی، اکنون این کشور تهاجم فاشیسم را هم در هم شکسته بود - بتنهایی و با اتکا بر نیروی خود، با اینکه جنگ کشور را به ویرانی کشانده بود، و شاخصهای تولیدات صنعتی را در رشتههای مهم اقتصاد، به حدی کمتر از ۱۹۱۶ تقلیل داده بود، اما سوسیالیسم چهره روسیه عقب مانده را بگی دگرگون کرده بود و ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ این بود اساس "تقلید از مدل شوروی" در سایر کشورهای سوسیالیست. مدلی که همه جا به رشد غیر قابل اجتناب بوروکراسی و در سالهای اخیر به رکود تولید انجامید. "دیکتاتوری پرولتاریا" از این تقلید بشدت ضربه دیده است.

برای آنها که به

"سوسیالیسم موجود" و بحران اردوگاه با یک چشم نگاه میکنند

بحران اردوگاه سوسیالیست گرایش مخالف انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم در ایران را اکنون مجیز به یک شاهد تاریخی کرده است: این است حاصل هفتاد سال تجربه دیکتاتوری پرولتاریا. اما یکسو نگرى به واپس نگرى می‌انجامد، این آموزش طلائی را که رفیق شهید امیر پرویز پویان تعلیم آن را بیست سال پیش برای چپ ایران لازم دانست، باید ازین بزرگ مرد انقلابی بخاطر سیرد وضع دیکتاتوری پرولتاریایی که لنینیسم برای نخستین بار در جهان بدان حیات بخشیده، بمدت سی سال آزرگار بهتر از آن کوندک ژنده پوشی نبود که پویان در مقاله خود او را به تصویر کشیده است. بی تردید هیچ آدم عاقلی نمیتواند از آن کوندک در زیر دندان گرگ همان توقعی را داشته باشد که از کوندک خوشبخت و مبادی آذابی که در مهد کودکیای مدرن آلمانی و فرانسوی تربیت میشوند. با وجود این، اگر شرح حال سوسیالیسم جهانی در هفتاد سال اخیر دراماتیک و غم‌انگیز است، اما نتایج آن همه مایوس کننده نیست. مانند اغلب حماسه‌های بزرگ بشری این آمیزهای است از قهرمانی و رنج با نتایجی بزرگ. در این مقاله فرصت نیست که نتایج

همه جانبه انقلاب بزرگ اکثر و پیدایش اردوگاه سوسیالیسم را در تحول و پیشرفت سریع دموکراسی و صلح در جهان مورد بررسی قرار دهیم. نه تنها در خود اردوگاه، بلکه در جهان سرمایه داری. پس از حیات یافتن دیکتاتوری پرولتاریا، و بخاطر حیات یافتن آن دیگر جهان آن نبود، که قبلا بود دیکتاتوری پرولتاریا شمشیر دوگانه بود بر سر بورژوازی جهانی که در زیر آن دیگر نمیتوانست با معیارهای گذشته حکومت کند. کسانیکه با تاریخ سیاست در یک قرن گذشته آشنایی دارند، میدانند که زبان سیاست با پیدایش اردوگاه بگلی تغییر کرد و تاثیر انقلاب اکثر در این زمینه بهیچ وجه کمتر از انقلاب کبیر فرانسه در دوران خود نبود و در واقع این دومی بود که به آرمانهای اولی در جهان غرب بطور کامل تحقق بخشید. اما حتی اگر تاثیر عمومی انقلاب اکثر و سوسیالیسم جهانی را بگلی نادیده بگیریم، سوسیالیسم حتی در خود کشورهای پایگاه آن دگرگونیهای غنیمی بوجود آورد. کشورهای سوسیالیست در جهان عقب مانده سرمایه داری تنها کشورهایی هستند که تحول وسیعی در وضعیت و موقعیت محرومترین اقشار جامعه بوجود می‌آوردند. جامعه شناسان غربی خود در رابطه با مشکل رشد در جوامع توسعه نیافته صنعتی به وجود یک سیکل معیوب اشاره میکنند که توسعه در این کشورها را دچار بن بست کرده است. طبق نظر آنها شرط اساسی رشد اقتصادی این کشورها رشد سطح سواد جمعیت است، در حالیکه کاهش بیسوادی خود به رشد اقتصادی وابسته است. آمار نشان میدهد تنها کشورهای که توانستند این سیکل معیوب را بشکنند کشورهایی بودند که در آنها انقلاب سوسیالیستی صورت گرفته است، مطابق این آمار نه تنها در شوروی، چین و کوبا بلکه در عقب ماندترین این کشورها یعنی آنکولا و اتیوپی همین. پدیده مشاهده میشود سطح زندگی پایینترین لایمهای اجتماعی در این کشورها بنحو غیر قابل مقایسای نسبت به کشورهای مشابه ارتقا مییابد - البته اگر نخواهیم کوبا و ویتنام را مثلا با دانمارک و نروژ مقایسه کنیم که چنین مقایسای نه تنها غیر علمی بلکه غیر اخلاقی است. در اتحاد شوروی تحولات - با توجه به شدت مضایب بیشتر به معجزه شبیه بود. در این مورد خوب است به شهادت یک ضد استالینیست دو آتشه مراجعه کنیم.

الکساندر زینویف یک تبعیدی ناراضی شوروی است که از ۱۹۸۷ به تبعیت آلمان غربی در آمده است. اخیرا یکی از مخالفان سرسخت استالینیسم با او مصاحبه‌ای به عمل آورده است و او را بخاطر مقالات اخیر خود در غرب - که در آنها شیوه نقد کنونی رایج در شوروی در ارتباط با دوره کالکتیویزاسیون را مورد انتقاد قرار داده است سرزنش میکند: "آیا این شیوه معهود برخوردار شماسست که جامعه را شوکه کنید؟" پاسخ او - صرف نظر از درستی یا نادرستی نظریاتش در باره

استالین و یا کالکتیویزه کردن کشاورزی و غیره - بعنوان شهادت کسی که از یک عصر تاریخی و از ساختمان سوسیالیسم تجربه ملموسی دارد، جالب است، او میگوید: "من از ۱۶ سالگی ضد استالینیست شدم. امروز همه ضد استالینیست هستند. بپدر حال بر اساسی این قاعده که مردها نمیتوانند دشمنان من باشند. من مسیر انتقاد از واقعیت را تغییر دادم و این بار بعنوان یک محقق به بررسی دوره استالین پرداختم. نتیجه گیری من آن بود که معهدا این یک دوره بزرگ بود. تراژیک و ترسناک بود. جنایات بی‌شماری صورت گرفت. ولی، اگر در مجموع خود در نظر گرفته شود، این پدیده جنایی نبود. اگر تاریخ را با معیارهای قانون و اخلاقی تفسیر کنیم، کلیت آنرا باید یک جنایت بدانیم. من نمی‌خواهم به وحشتهای عصر استالین حقانیت بدهم. من فقط از این دفاع میکنم که باید نسبت به آن یک دید عینی داشت. و من همه آنها را که از طریق انتقاد به یک گذشته بی‌دفاع - انتقادی که برایشان خطری هم در بر ندارد - سود می‌برند کوچک می‌شمارم، چنانکه میگویند حتی یک الاغ میتواند به شیر مرده لکد بزند. چند کلمه در مورد کالکتیویزه کردن. من تجارب دست اولی از مزارع کالکتیو دارم. ما در بمدت ۱۶ سال زارع کالکتیو بود و تمام وحشتهای کالکتیویزه کردن را تجربه کرد. اما او عکس استالین را تا لحظه مرگ نگاهداری میکرد. میدانید چرا؟ بشکرانه مزارع، پسران او روستاها را ترك کردند و در زندگی مدرن شهرها چیزهای بیشتری بدست آوردند. یکی از پسرانش پروفوسور شد، دیگری - یک مدیر کشاورزی، سومی - یک کلنل، سه پسر دیگر مهندس شدند. چیزی مشابه این برای میلیونها خانواده دیگر روس اتفاق افتاد. مزارع کشاورزی، اگر چه تراژیک بودند، میلیونها مردم روسیه را از زنجیرهای مالکیت خصوصی و از کرختی زندگی روستایی رها کرده بودند. من تمام کوششهایی را که میخواهد مردم روسیه را به عقب باز گرداند، و تمام وعدههایی که بر مبنای تصویر مطلوبی از مالکیت خصوصی داده میشود را عمیقا ارتجاعی میدانم. من طرفدار مزارع جمعی نیستم، ولی مخالف هر جنبشی به عقب هستم."

تحلیل از یک عصر تاریخی اگر قرار باشد علمی و عینی باشد، نمیتواند یک عنصر ذهنی را، عنصر تعیین کننده آن بداند، و اگر در جستجوی عناصر تعیین کننده‌های هستیم که دوره استالین را با همه پیچیدگیها و پدیدههای متناقضی بوجود آورد، آنگاه از یک طرف سوسیالیسم را خواهیم دید با آن توان ذاتی شگرفش برای پیشرفت و تکامل جامعه بشری و از طرف دیگر تنگناهای مادی را خواهیم دید که سوسیالیسم را در منگه گذارده بود. در دوره استالین تلاش شد بر این تناقضی دردناک بکند فشار و زور - و تنها فشار و زور - غلبه شود و

"دکامیست"ها و "کهنه" اندیشان تصور میکردند درنده و نامهربان نیست - به کارگر مزدور نه تنها خانه که لوستر هم میدهد، با او مودبانه بر سر حقوق چانه میزند، و دستمزد هم سر آخر زندگی خوبی برای کارگر تامین کرده است، مگر سوسیالیستها چه کردند؟ ژورنالیسم هم که بهترین تکنیک مقایسه نابرابرها را فراهم کرده است.

اینهاست پایه فرار "نوبل" از مارکسیسم، انقلاب بولوتاری و دیکتاتوری بولوتاریا. البته اینها همه پایه ذهنی این رویکردانی است، پایه‌های عینی را اوضاع و احوال جدید فراهم کرده است. تحولات بزرگ در پایان قرن بیستم، تغییر نقش کشورهای زیر سلطه در روابط جهانی، چشم انداز تسریع گسترش سرمایه داری در این کشورها، تحولات سیاسی و اقتصادی ایران پس از انقلاب بیستم و ۰۰۰ بخشی از خرده بورژوازی را که یک رکن مهم دمکراسی در ایران در طول قرن اخیر بوده است، بطرف بورژوازی میکشاند. این بخش از خرده بورژوازی آرمان بزرگ خود - آزادی - را که از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بیستم محرک او در مبارزه بود، دیگر در انقلاب نمی‌بیند. این بخش از خرده بورژوازی دیگر آرمانخواهی خود را بتدریج کنار میگذارد و در یک جمهوری بورژوایی بدنبال مکان امنی میگردد و از بورژوازی میخواهد که او را در خوشبختی خود سهیم کند. خرده بورژوازی شهری در ایران، که در غیاب یک بورژوازی مستقل همان نقشی را در انقلابها و مبارزات اجتماعی ایران ایفا کرده است که بورژوازی دمکرات در دو قرن پیش در اروپا، اکنون به همان راهی میرود که آن بورژوازی پس از انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه در پیش گرفت، بویژه که بتدریج طلبی که جنبش گسترده کارگری در چشم انداز ایران جا باز میکند. این خرده بورژوازی جمهوریخواه اکنون نماینده خود را می‌طلبد و آترا از همانجا میکند که تا کنون به آن نیرو میداد. این است علت گزیر دسته جمعی چپ رفرمیست از دنیای "کهنه‌اش" و اعتقادات "کهنه‌اش"، بررسی مفصل این علل عینی را به مقالهای دیگر واگذار میکنیم و در اینجا فقط اشاره میکنیم آن بورژوازی غربی که خرده بورژوازی را در جمهوری دمکراتیکش به شرکت گرفت، جهانی را برای تجارت در اختیار داشت، این بورژوازی که خرده بورژوازی ما بدان امید بسته است چشمش بدست بورژوازی گردن کلفتی است که برای اعطای هر سهم، غارت تام و تمام یک ملت را می‌طلبد. چند نقطه از دنیای عظیم زیر سلطه میتواند کاندید اعطای چنین سهامی باشد؟ به خوش خیالان روزگار باید گوشزد کرد تاریخ "غرب"، "در شرق" تکرار نخواهد شد، خوب است باز هم از پیویان انقلابی یاد کنیم که "تاریخ باز گشت نیست، توالی چشم اندازهای بی بازگشت است."

و باز در این ارتباط لازم است تاکید کنیم که کمونیستها نمیتوانند از سوسیالیسم و حکومت بولوتاریا تصور اتوپیایی داشته باشند. بورژوازی برای

این با تناقض جدیدی روبرو شد: سوسیالیسم نمیتوانست با استبداد سیاسی و اجتماعی کنار آید. سوسیالیسم در ذات خود، خودگردانی تودمائی را می‌طلبد. باید با تناقضی جدید - هر لحظه هر دم برخورد میشد تا مرحله تنگناهای ساختمان سوسیالیسم کنار میرفت و سوسیالیسم بر پایه واقعی خود، حداکثر دمکراتیسم ممکن بنا میشد. اما اینکار نشد. سیاست از اقتصاد عقب ماند و بنوبه خود اقتصاد را به رکود کشانید. فاجعه نزدیک شد - رکود در سوسیالیسم! سوسیالیسم و رکود؟ این است جوهر اصلی فاجعه.

این تاریخ تجربی - این هفتاد سال، چه چیز را ثابت میکند؟ اولا سوسیالیسم را - این آخرین دستاورد تلاشهای رنجبران روی زمین را برای غلبه بر این "تدن جنایتکار که پابش اسارت کار است" ثانیا آزادی را - بمثابه تنها راه غلبه بر همه دشمنانی که بر علیه بولوتاریا متحدند. چپ و راست - یکی اولی را و دیگری دومی را - نمی‌فهمد.

در مقابل انبوه رمانتیسم آبی که اکنون بر گشتگان از مارکسیسم اندر شرارت کمونیسم جهانی عرضه میکنند، تأیید بر چند نکته الزامی است.

چپ ایران در ۴۰ سال اخیر هرگز انقلاب اجتماعی بولوتاریا و دیکتاتوری بولوتاریا را تدارک نکرد. در مجموع این چپ، در ذهنیات خود به انقلاب اجتماعی، دیکتاتوری بولوتاریا و مارکسیسم - لنینیسم وفادار بود. اما از اینهمه اتوپیایی ساخته بود که "موانع تکامل سرمایه داری" و "امپریالیسم" و "استبداد" به گمان او تدارک برای تحقق عینی این اتوپیی را غیر ممکن مینمود. وقتی طوفان بزرگ در بهمن ۵۷ در رسید، و برای پیروزی خود حضور تشکیلاتی و سیاسی بولوتاریا را جهت یک تحول رادیکال در جامعه به هزار زبان طلب کرد، طبیعی بود این "چپ" ناتوان‌ترین و سرگردان‌ترین نیروی جامعه باشد. وقتی خمینی - این فرزند نا مشروع انقلاب - "چپ" را که طبرغم همه اشتباهات و انحرافات سنگین خود ملتهب‌ترین و بیقرارترین نیروی سیاسی جامعه بود و برای آزادی و پیروزی بولوتاریا و زحمتکشان خود حاضر بود همه جان خود را فدا کند - به خاک و خون کشید، و از آن طوفان بزرگ جامعه‌ی ایران و آشفته سر برآورد که زیر پای استبداد قرون وسطایی له میشد، سرخوردگی "چپ" چندان عجیب نبود، بخش بزرگی از این "چپ" نه به راه خود که به اتوپیایی خود تردید کرد و این قاعده همه انقلابهای بزرگ شکست خورده است. در این احوال بحران اردوگاه هم در رسید. بخشی از چپ سرخورده که اتوپیایی بیشتری خود را در اردوگاه سوسیالیست تحقق یافتند دیدند، با سرعتی که نباید حیرت انگیز بنامید به همه آرمانهای خود پشت کرده و اکنون "دنیای نو" خود را در این سو جستجو میکنند. و در چشم انداز تازه‌اش میبیند امپریالیسم آنطور هم که

۱- نشریه "راه ارانی" شهریور ۱۳۶۸

۲- مراجعه کنید به کارل مارکس - "جامعه باز و دشمنانش" ترجمه علی اصغر مهاجر

۳- منتخبات نوشته‌های سیاسی آنتونیو گرامش - ۲۶

۱۹۲۱ - متن انگلیسی - ص ۴۳۱

۴- مراجعه کنید به نامه تولیاتی به گرامشی مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۶ - منبع فوق - صفحات ۴ - ۴۳۲

۵- همانجا - ۴۳۱

۶- همانجا - ص ۴۱۲

۷- لیر - پول ایتالیایی که گرامشی برای روشن کردن مساله نزد خواننده ایتالیایی بطور شامتیک در نظر گرفته است.

۸- نیوزویک - سپتامبر ۸۹

۹- تونین نماینده پارلمانی حزب کارگران انگلیس در صاحبه‌ای که اخیرا باره کارگر بین‌المللی بعمل آورده اشاره کرده که برنامه تامین اجتماعی که حزب کارگر پس از رسیدن به قدرت در دوره بعد از جنگ جهانی در انگلیس به مرحله اجرا در آورد، با تقلید از مدل شوروی و با همان محاسن و معایب بود، یعنی در عین آنکه بخش وسیعی از مردم زحمتکش رانحت پوشش قرار داده بهمان صورت اجرا شده در شوروی، سانترالیزه و بوروکراتیزه بود. میبینیم که قدرت نفوذ اولین جمهوری شوروا حتی احزاب کارگری راست در جهان غرب را تحت تاثیر قرار میداد.

۱۰- مسکونیوز - اوت ۸۹

نشریه بی مسای "راه ارانی"، ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران در شماره ۱۸ خود (آذر ماه) محض دفاع از خود در قبال افشاگریهای ما، مقاله مطولی دارد با عنوان "دیوار ذهنیت راه کارگر کی فرو میریزد؟". چند نکته در این مقاله در خور اشاره است. یکی اینکه "راه ارانی" ما را مدافع پیگیر "مدل استالینی و ضد انسانی" سوسیالیسم معرفی کرده و چنین وانمود میکند که گویا علت اختلافات ما با حزب دمکراتیک مردم ایران در طرفداری این حزب از دمکراسی است، زیرا که "در فرهنگ راه کارگر مدافع پیگیر دمکراسی بودن عیب تلقی میشود".

این ادعا به دو دلیل آشکار، بی پایه است: اولاً زمانی که راه کارگر نوپا از دمکراسی دفاع میکرد و برای آن قربانی میداد، موسسین حزب دمکراتیک مردم ایران در دستگاه رهبری حزب توده تشریف داشتند و برای آزادی کشی ضد امپریالیستی امام خمینی کف میزدند. ثانیاً امروز که گویا حضرات بی به ارزش دمکراسی بردانند، مدافع دمکراسی قلبی و دیکتاتوری پارلمانی بورژوازی اند، و نه مدافع دمکراسی واقعی که جز حاکمیت اکثریت مردم، و بنابراین حاکمیت استثمار شوندهگان بر استثمارگران نمیتواند باشد. راه کارگر هم در عمل، در تبلیغ، در ترویج، در سازماندهی خود همواره، بر دمکراسی و اهمیت کلیدی آن چه کلا و چه در مورد ایران تاکید کرده و بیشترین پلمیکهای سیاسی و ایدئولوژیک را در دفاع از دمکراسی با تودهای های دیروزی و امروزی و آثارشستهای پوپولیست داشته است؛ و هم در طرح برنامه خود آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را در صدر مطالبات حداقل خود قرار داده و از دوام و ضرورت آن در جامعه سوسیالیستی صراحتاً و پیگیرانه دفاع کرده است. پس مسئله بر سر این نیست که در فرهنگ راه کارگر، مدافع پیگیر دمکراسی بودن عیب تلقی میشود. اختلاف واقعی ما با شما بر سر این است که شما اولاً در دفاعتان از دمکراسی صادق نیستند و حق رای و آزادیهای سیاسی را بجای دمکراسی قالب میکنید؛ و ثانیاً در این ادعایتان نیز که "سوسیالیسم و دمکراسی دو چیز جدائی ناپذیرند" صادق نیستند و هم در نظر و هم در عمل، دفاع از دمکراسی را وسیله و بهانه برای جدائی دمکراسی از سوسیالیسم و طرد سوسیالیسم قرار نداداید. شما به بهانه تقفان فاجعه بار آزادیهای سیاسی در کشورهای سوسیالیستی و همه انحرافات و بیراهه رویها و ناکامیهای که رخ داده است، نفس انقلاب سوسیالیستی و ایدههای سوسیالیستی را مورد حمله و استهزا قرار میدید؛ هر آنچه را که سوسیالیسم علمی و کمونیسم بعنوان علم رهائی پرولتاریا با آن مشخص میشود طرد و انکار میکنید و بازهم میگویید: "ما کمونیستها" [این ریاکاری است. شما به "مدل استالینی

ضد انسانی و کمینترنی" سوسیالیسم حمله میکنید ولی خواهان کنار گذاشته شدن ایدههای اساسی مارکس انگلس و لنین (مبارزه طبقاتی، حاکمیت طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا، نقش تاریخی طبقه کارگر، سانترالیسم دمکراتیک و غیره) میشوید. آیا این ایدهها مال استالین بودند؟ چرا نمیگوئید مدل ضد انسانی مارکس، انگلس و لنین، و اصول آنان را بنام استالین رد میکنید؟ [این ریاکاری نیست؟ ما میگوئیم ریاکاری را کنار بگذارید، شما همانقدر کمونیست و چپ هستید که نشریتمان راه ارانی را میپساید!]

نکته دوم در مقاله "راه ارانی" پاسخی است به این مطلب ما که گفته بودیم حزب دمکراتیک مردم ایران که ادعای راه کارگر را مبنی بر بی اعتقادی اش نسبت به دیکتاتوری پرولتاریا و لنینیسم رد میکند و تهمت می‌آید، با اوج گیری بحران در کشورهای سوسیالیستی رو در بایستیا را کنار گذاشته و فارغ از قید و بند به داشتن نظراتی اعتراف میکند که قبلاً حاشا میکرد. راه ارانی در اشاره به این موضوع، اعتراف میکند که در کنگره موسسان این حزب، نظرات امروزی وجود نداشته ولی در میان افراد این جریان، اشخاصی وجود داشتند که از همان ابتدای شکل گیری این جریان "به غلط بودن بسیاری از دکمهای متداول" (یعنی اصول اساسی سوسیالیسم علمی مارکس همچون دیکتاتوری پرولتاریا، ماهیت طبقاتی دولت، ضرورت انقلاب سوسیالیستی و...) اعتقاد داشتند. راه ارانی می‌نویسد: "گاه در این یا آن نوشته نظریات آنها نیز به چشم میخورد" و می‌افزاید: "ما در يك حزب دمکراتیک افراد و عناصر نیستند که بجای جمع تصمیم می‌گیرند. حزب ما سازمان "مرجع تقلیدی" راه کارگر نیست که عداوتی به حکم "انضباط آهنین" بجای همه تصمیم بگیرند. در حزب ما اندیشههای نو باید بطور علنی و آزاد به بحث همگان گذاشته شود و در کنگره دمکراتیک... طرح گردد و پس از تصویب به موضع حزب بدل گردد. این همه آن چیزی است که در درك راه کارگر "ریا کاری" نام دارد."

ولله درست است و همین هم شاهی بر ریاکاری است! راه ارانی اعتراف میکند که در کنگره موسس درك واحد و پختنای از دیکتاتوری پرولتاریا وجود نداشته و کنگره رهبری آتی را مامور تهیه سندی در رابطه با نقش دمکراسی در جامعه سرمایه داری، بعد از انقلاب دمکراتیک، در جامعه سوسیالیستی و بویژه در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و چگونگی اعمال دمکراسی و تأمین پلورالیسم سیاسی کرده است تا در واحدها به بحث گذاشته شود. ما که هنوز این چنین سندی را که "بطور علنی و آزاد به بحث همگان" گذاشته شد، می‌شنیدیم و اگر فقط "در واحدها" مورد بحث قرار دارد، پس گفتن

اینکه "در حزب ما اندیشههای نو باید بطور علنی و آزاد به بحث گذاشته شود"، ریاکاری است. وانگهی نتایج و جمع بندی این بحثها در کجاست یا کدام کنگره به "دکم بودن" و "غلط بودن" دیکتاتوری پرولتاریا، ماهیت طبقاتی دولت، انترناسیونالیسم پرولتری، سانترالیسم دمکراتیک و دیگر اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم حکم داده و آنرا به تصویب رسانده و به موضع حزب تبدیل کرده است که "راه ارانی"، آنرا به موضع رسمی، "واحد و پخته" خود در برخورد با کلیه رویدادهای کشورهای سوسیالیستی، در تحلیل کنگره سازمان فدائی، و در برخورد با سازمانهای سیاسی ایران تبدیل کرده است؟ مگر نه این است که معنی "کنگره دمکراتیک" اعتبار مصوبات آن تا کنگره بعدی و ملاک قرار گرفتن آن بی یرو بر گردد، در عین بحثهای آزاد تا کنگره بعدی است؟ چطور شده که "راه ارانی" مصوبات هنوز تصویب نشده کنگره هنوز برگزار نشده آتی را که قرار است در باره موضوعاتی اساسی چون دیکتاتوری پرولتاریا و غیره تصمیم بگیرد، به موضع "واحد و پخته" خود بدل کرده است؟ کسی که مواضع راه ارانی را در قبال موضوعاتی که قرار است در کنگره آتی در بارشان تصمیم گرفته شود ببیند ولی در همان حال داعیه دمکراسی تشکیلاتی و "نوبر نویر" کنگره گوشش را کر کند، چه نامی جز ریاکاری میتواند به این داعیها بدهد؟!

نکته سوم در مقاله "راه ارانی" با این سوتیتر درشت مشخص شده است: "راه کارگر بحران را نمیبیند!" (منظور، بحران در کشورهای سوسیالیستی است).

این هم يك بهتان مضحك است. از دید حزب دمکراتیک مردم ایران، چون راه کارگر از اصول مارکسیسم - لنینیسم دفاع میکند، پس بحران را نمیبیند؛ چرا؟ چون در "بینش نوین" حزب دمکراتیک مردم ایران و همه سوسیال دمکراتها و سوسیال لیبرالها و بورژواها و ضد کمونیستها - که از وجود این بحرانها به وجد آمدنند، ریشه و آشخور این بحرانها در خود مارکسیسم - لنینیسم است و از ایلرو راه علاج بحران، مبارزه با اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم است و هر کس هم که از این اصول دفاع کرد، لابد "بحران را نمیبیند"! راه ارانی ناخشنود و عصبی از پایبندی راه کارگر به مارکسیسم - لنینیسم و محض لوٹ کردن این پایبندی، می‌نویسد: "از نظر راه کارگر تقریباً همه مسائل گذشته، حال و آینده بشریت توسط مارکس، انگلس، لنین و همزمانشان یکبار و برای همیشه حل و فصل شده‌اند." این البته يك دروغ آشکارا حاکی از خشم است و هیچ احمقی هم آنرا جدی نمیگیرد؛ اما شما می‌نویسید: "مـ" بقیه در صفحه ۲۶

کمیونستی کارگران و زحمتکشان را به مبارزه در راه آنها فرا میخواند و تحقق آنها راه را برای اجرای برنامه حداکثر یا هدف نهایی میکشاید.

رفرمیسم و ابضا پیوپولیسم همواره میان سوسیالیسم یا هدف نهایی و مطالبات فوری دیوار چین کشیدند و میکشند. از همین رو در اغلب برنامههایی که از سوی جریان "چپ" مطرح شده است، پس از تعریف و تمجید پیرامون سوسیالیسم و ضرورت آن، بلافاصله با این جمله که در شرایط کنونی، سوسیالیسم در دستور نیست، خیال خود را راحت کرده، به تصویر نظامی که باید پس از انقلاب در جامعه پیاده شود - و البته ربطی به سوسیالیسم ندارد - میبازند.

برنامه پرچمداران انحطاط سوسیال دمکراتیک در سازمان فدایی، اما "پا" را از اینهم فراتر نهاده و الحق "نو آوری" آنان را حتی نزد حزب توده که پیشکسوت سازشکاری و بی پرستی بوده نیز نمیتوان سراغ گرفت.

اگر انواع درک خرده بورژوازی از برنامه و مطالبات حداقل و حداکثر، در ضدیت با تئوری مارکسیستی انقلاب مداوم قرار دارد، برنامه آقایان نواندیش، اساسا در ضدیت با انقلاب است که طراحی شده است. اگر برنامههای خرده بورژوازی خود را به سرنگونی رژیم محدود میکنند و در واقع خواهان اصلاحاتی در نظام سرمایه داریند، آقایان نواندیش حتی خواهان سرنگونی نیز نیستند. آن خرده بورژوا، به شیوه انقلابی برای رفرم میجنگد و این "خرده بورژوا" به شیوه لیبرالی و فرقی ایندو، زمین تا آسمان است.

تدوین کنندگان طرح برنامه کذا، پس از تشریح سوسیالیسم دمکراتیک، یاد آوری میکنند که "با توجه به مختصات فوق الذکر سوسیالیسم و نظر به سطح رشد اقتصادی و اجتماعی ایران ۷۰۰ جامعه ایران قبل از اینکه به نظام سوسیالیستی برسد، باید در طی طولانی از رشد اقتصادی و اجتماعی ۷۰۰ با ستمگری سوسیالیستی را طی کند،" (همانجا - ص ۱۹ - تاکید از ما) تا اینجا همان کاری صورت گرفته که برنامههای "سنٹی" خرده بورژوازی نیز میکنند. اما چرا به همین جا ختم نمیشود. طرح برنامه "نواندیشان"، در قدم بعدی توضیح میدهد که برای گذار از دیکتاتوری به دمکراسی باید گامهای اساسی برداشته شود که عبارتند از: ائتلاف دمکراتیک وسیع؛ تشکیل دولت موقت از طرف این ائتلاف و برگزاری انتخابات آزاد برای مجلس

موسسان همچنین در رابطه با دوران گذار وظایفی را بر میشارد. اما این مسائل نیز طبق توضیحات برنامه جزو "اهداف وسیعتر" بشمار میآیند و در واقع از جنس باندند! آقایان "نواندیش" بیش از آن به "واقعیتهای جامعه و جهان معاصر" توجه دارند که مسائلی را در برنامه عملی بگنجانند که تنها پس از طی "دورهی طولانی" میتوانند در دستور قرار گیرند. پس نقدا باید "مردم ایران را به مبارزه در راه اهداف و خواستهای" فرا خواند که در چهار چوب رژیم اسلامی قابل دسترسی است و صد البته

سازمان فدایی...

دنباله از صفحه ۱۰

میدید؟ آنگاه از "همسنگی" مورد ادعای شما چه باقی خواهد ماند؟ وقتی سفارت آمریکا در تهران تسخیر میشود، کارگر آمریکائی باید از کدام منافع دفاع نماید؟ وقتی شهروند آمریکائی در لبنان ربوده میشود یا در هواپیما گروگان گرفته میشود، کارگر آمریکائی از چه چیزی باید دفاع کند؟ و فراتر از آن وقتی غارت مملکت عقب مانده، اقتصاد "ملی" آمریکا را شکوفا میکند، تکلیف کارگر آمریکائی در قبال این "منافع ملی" چیست؟ تنها یک انترناسیونالیست که در موضع سرنگونی سرمایه داری و "منافع ملی" ایستاده باشد، میتواند به این سئوالات پاسخ صحیح بدهد. آقایان [فرمول] داهیهان شما تنها بکار تیز کردن سلاح جنگ طلبان و حمایت از آدمخواران میخورند. چنانکه تا کنون نیز حاصلی جز این نداشته است.

ه - نظام سرمایه داری

از جمله توضیحات طرح برنامه "نواندیشان" در رابطه با سرمایه داری اینست که این نظام دچار بحران عمومی نیست و در مرحله انحساری همچنان از ظرفیت رشد برخوردار است. در عین حال انقلاب علمی و تکنولوژیکی معاصر برخی از تضادهای را تخفیف داده و ظرفیت سرمایه داری را برای کنترل بحرانها افزایش میدهد. اما مهمترین مسئلهای که در این زمینه در برنامه گنجانده شده عبارتست از اینکه انقلاب علمی و تکنولوژیکی "با نشان دادن قدرت عظیم انسان معاصر، بتدریج فرهنگ جدیدی در میان مردم ۷۰۰ ایجاد میکند که خواستهای مشارکت روزمره در تصمیم گیری و اداره امور تولید و جامعه ۷۰۰ از جمله خصوصیات مهم آنست." (همانجا - ص ۱۸) هر گاه این عبارات را در کنار این حکم که "شرکت و دخالت هر چه فزاینده مردم در تحول جامعه، یعنی دمکراسی راه نیل به سوسیالیسم است" قرار دهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که تدوین کنندگان برنامه بطور ضمنی این ایده را مطرح میکنند که سرمایه داری در شرایط کنونی و بویژه پس از انقلاب علمی و تکنولوژیکی وارد مرحله تحول تدریجی به نظام سوسیالیستی شده است و عامل این تحول نیز همانا "شرکت و دخالت فزاینده مردم در تحول جامعه" است. یعنی همان روندی که جناب برنشتاین صد سال پیش از این برای آینده نظام سرمایه داری پیشبینی کرده بود. شاید به همین دلیل نیز هست که تدوین کنندگان برنامه در پایان همین بخش یاد آوری میکنند که: "نیروهای چپ کشورهای سرمایه داری پیشرفته، در حال حاضر با وظیفه تدوین استراتژی مناسب برای شرایط انقلاب علمی و تکنولوژیکی ۷۰۰ روبرو هستند." (همانجا - ص ۱۸)

و - مطالبات فوری

هویت اصلی هر برنامه کمیونستی در واقع در طرح مطالباتی جلوتر میشود که برای تغییر جامعه در خواست میشود. بعبارت دیگر مطالبات فوری مقدمترین اهدافی است که هر حزب یا جریان

این "به معنای مطالبه آنها از رژیم نیست، بلکه به معنای این است که تودهها میتوانند از طریق مبارزاتشان خواستهایشان را به رژیم تحمیل کنند." (! (همانجا - ص ۱۷) و صد البته این مسئله به معنای اعتقاد به استحاله رژیم اسلامی نیست، چرا که "مقدمترین شرط چنین تحولی در درون رژیم جمهوری اسلامی آن است که دیگر رژیمی ایدئولوژیکی نباشد، یعنی جدایی دین از دولت را بپذیرد." (همانجا) و از آنجایی که ما مطالبه جدایی دین از دولت را در مطالبات فوری خود نگنجانده ایم پس به استحاله باور نداریم!]

لیست مطالبات فوری طرح برنامه کذا عبارتست از: انتخابات آزاد، آزادی تشکلهای صنفی، آزادی احزاب دفاع از حقوق بشر، آزادی زندانیان سیاسی، لغو مجازات اعدام و شکنجه، انجمنها، ساوا، انحلال انجمنهای اسلامی و ۷۰۰، افزایش دستمزد متناسب با تورم، بازگشت اخراجیها، بیمه بیکاری، رفع تبعیضات ملی، قومی و مذهبی، لغو قوانین ارتجاعی در مورد زنان، لغو شهریههای دانش آموزی و دانشجویی، کاهش بودجه نظامی، مبارزه با تروریسم دولتی و دفاع از فرهنگ مسلی و مترقی ایران و والسلام، نامه تمام]

سرنگونی پیش کش، حتی تمام مطالبات دمکراتیک نیز در این لیست گنجانده نشده است! این لیست حتی از کار پایه سیاسی قبلی که توسط همین دار و دسته به کنگره اول ارائه شده بود نیز عقب تر است. این ارتداد نیست، بلکه ارتجاع است! تا کنون در جنبش ما رایج بوده که برای انحراف، از مفاهیم اپورتونیزم و رفرمیسم استفاده میشود. اما این پدیده را با آن کلمات نمیتوان توصیف نمود. باید فرهنگ لغت جدیدی برای توصیف "نواندیشی" در ایران ابداع نمود. و اینجا توضیح این نکته ضروری است که عنوان سوسیال دمکرات را برای این جماعت باید مسامحتا بکار برد این عنوان بدلیل شبهات استدلالها اطلاق شده است. اما در واقعیت اینها از یک جنس نیستند. واقعیت اینست که اشخاصی مانند اسکراگهونتن و ویلی برانت را نباید به هیچ وجه با این آقایان در یک ردیف قرار داد. سوسیال دمکراسی اروپائی، جریانی است با پایه نیرومند کارگری که اگر چه به انقلاب سوسیالیستی خیانت میکند، اما نه تنها از دمکراسی بورژوازی دفاع میکند بلکه برای تعمیق آن نیز مبارزه میکند. نواندیشی ایرانی حزب جماعت "معطر"ی است که نه از دمکراسی، بلکه از دیکتاتوری و آنهم از بدترین نوع آن حمایت میکند. اولی اگر در چهار چوب دمکراسی بورژوازی در جا میزند، دومی در چهار چوب دیکتاتوری ولایت فقیه خواهان اصلاحاتی است. به همان درجعی که ولایت فقیه از دمکراسی بورژوازی عقب ماندهتر و ارتجاعیتر است، به همان نسبت نیز نواندیش ایران از سوسیال دمکرات اروپایی عقب ماندهتر و مرتجعتر است!

و بالاخره باید پرسید آیا میان این مطالبات

جهانی تاکید کرده است. در حالی که پیش نویسی ۵ نفره حتی استفاده از لغت "انقلاب" را هم مغایر با "نواندیشی" دانسته است، پیش نویسی ۸ نفره انقلاب ایران را در وهله حاضر، دمکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری ارزیابی کرده، پیروزی قطعی این انقلاب را بدون فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری و در هم شکستن دولت بورژوازی، ناممکن دانسته است.

هر کس که اندکی با "علم" تشکیلات و مبارزه آشنا باشد، بروشنی اینرا میداند که چنین اختلاف نظری در یک تشکیلات واحد نمیگنجد. این حد از تنوع نظری قطعاً وحدت در عمل را نیز از میان خواهد برد. مگر آنکه سازمان جدیدالتاسیس فدایی آزادی در نظر و وحدت در بی عملی را سر مشق خود قرار دهد. یعنی همان بی عملی و فلج کاملی را که در فاصله دو اجلاس کنکره حاکم شده و محصول گریز ناپذیر "وحدت" غیر اصولی در اجلاس اول میباشد.

بنابراین این سؤال مطرح میشود که آیا ۵ پرچمدار سوسیال دمکراسی که تمام نیت خود را آشکار کردهاند، خیال انشعاب ندارند؟ البته پاسخ این سؤال منفی است. آقایان "نواندیش" بیش از آن "واقع بین" هستند که چنان خیالی در سر ببروانند. آنها حداقل نشان دادند که در چشم به قهقرا پیکرند و به این سادگی میدان را ترک نخواهند کرد. آنها کل "سازمان" را میخواهند و نه بخشی از آنرا. برای انقلاب و طبقه کارگر چیزی نباید باقی گذاشت!

پس هدف از ارائه چنین طرح برنامه‌ای چیست؟ این تناقضی، تنها در پرتو سیاست کودتای خرنده و موجودیت سانتریستهای بی پرنسیپی که تحت شعار وحدت حاضر به هر کاری هستند، قابل فهم خواهد بود. در واقع تناقضی در کار نیست. قرار است همان سناریوی اجلاس اول کنکره اجرا گردد. با این تفاوت که اگر در اجلاس اول "فراندم برای حذف ولایت فقیه" از برنامه حذف شد و عبارت کوچک "دیکتاتوری پرولتاریا" دستکاری شد و آنگاه، در اجلاس دوم کل سازمان باید یکدم دیگر براساس بردارد و آقایان نواندیش ظاهراً قدمی به "چپ" و اینبار سانتریستها هورا بکشند که چه کنکره موفقی داشتیم و چشم دشمنان کور! انشالله فرقه‌مان جان سالم بدر برد! و برخی نیز چون کلب سردر برف، باد به غیغب بیندازند و با افتخار بگویند که دیدید چگونه تعرض سوسیال دمکراسی را شکست دادیم! و این قصه سر دراز دارد تا به سر منزل مقصود برسیم. مگر نه اینکه برای چانه زدن با بازگان نیز باید چند هوادار و هوراکش وجود داشته باشد؟

تنها راه خروج از این منجلاب، پایان دادن به فرقه گرای و وحدتهای غیر اصولی است. رفتن انقلابی طرفدار مارکسیسم - لنینیسم و پایبند به منافع طبقاتی پرولتاریا اگر حقیقتاً و صمیمانه خواهان مبارزه در راه اهداف و برنامه‌های خود

به قهقرا، شوکه نشود و بالاخره برای آنکه بدنه هراس از تلاش "سازمان" از سانتریسم حمایت کند و به عدول از پرنسیپهای مارکسیستی تن دهد.

و اینک سانتریسم کاملاً شکل گرفته و در بدنه، روحیه بی پرنسیپی و سازش را - که در گذشته "سازمان" نیز ریشه دارد - بیش از پیش تقویت کرده است. اینک، همان آقای حیدر کشاورز و همراهانش باز هم در دوره دوم نشریه در راه کنکره در تجلیل از دستاورهای کنکره و اینکه وحدت حفظ شده است و فرقه از هم نپاشیده است والی آخر مقاله مینویسند و در واقع خواهان سازش بیشتر و حفظ وحدت بیشتر میشوند. پس میتوان برده دری کرد و چهره کریه واقعیت را نشان داد و از شوکه شدن بدنه نیز نهراسید. چرا که در دور اول به بخشی از آن عادت کرده است! مگر نه اینکه کودتای خرنده همواره موفق‌ترین نوع کودتاهاست؟!

آری، علت طرح صریح و روشن سیاست و برنامه سوسیال دمکراسی منحط، چیزی نیست جز سانتریسم دلال منشی که با شعار حفظ وحدت، راه را بر سوسیال دمکراسی میگذارد و قدم قدم کل "سازمان" را در اختیار آن میگذارد. و این حقیقتی بود که ما در شماره پیشین راه کارگر یاد آور شدیم و اینکه از آفتاب نیروز نیز روشنتر است.

هدف از ارائه برنامه پنج نفره چیست؟

طرح برنامه ۵ نفره، اما، تنها طرح برنامه‌ای نیست که برای بحث در کنکره ارائه شده است. شماره دوم "در راه کنکره" همچنین حاوی طرح برنامه دیگری است که توسط ۸ نفر امضا شده است. این برنامه (با وجود ایراداتی که از نظر ما دارد و نیز با وجود برخی ملاحظات و فرمولبندیهای سانتریستی که در آن هست) به اصطلاح به ساخت سنتی برنامه وفادار مانده و از همان "اشکال اساسی" بر خوردار است که آقایان "نواندیش" آنرا بشدت مورد حمله قرار دادند. بدین معنا که مبارزه طبقاتی و آستی ناپذیری منافع طبقات کارگر و سرمایه دار را حاشا نکرده، چاره ناپذیری استثمار و فقر و بدبختی توده‌های کارگر و زحمتکش را در جامعه سرمایه داری و ضرورت انقلاب سوسیالیستی را برای رهایی از نوع سرمایه مورد تاکید قرار نداد. رهایی طبقه کارگر و نابودی بنیادهای نظام سرمایه داری را تنها در توان پرولتاریا دانسته؛ کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و استقرار دولت پرولتری را شرط ضرور تحقق انقلاب سوسیالیستی دانسته و سوسیالیسم را جایگزین مالکیت خصوصی وسائل تولید و مبادله با مالکیت اجتماعی، سازماندهی برنامه ریزی شده تولید و پایان بخشیدن به استثمار انسان از انسان تعریف کرده؛ مضمون دولت گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را نیز دیکتاتوری پرولتاریا دانسته، و بر انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم همبستگی جهانی کارگران، بر شالوده عینی اشتراک در موقعیت، اهداف، منافع و مبارزه مشترک طبقه کارگر علیه دشمن مشترک یعنی بورژوازی

و پلاتفرم جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت مردم ایران یا میان تدوین کنندگان آن یا مثلاً با آقای منوچهر گنجی تفاوتی هست؟ اگر تفاوتی باشد، در ریاکاری نواندیشان ایرانی است! این مطالبات، آنقدر ولرم و آنچنان "واقع بین" است که حتی قادر نیست در جناح چپ آقای بازگان بایستد. و معلوم نیست کسانیکه شعارشان در رابطه با حزب "تنوع در نظر، وحدت در عمل" است و پلاتفرمشان همان پلاتفرم لیبرالهاست، چرا بجای ائتلاف وسیع، خواهان ایجاد حزب واحد با دار و دسته لیبرال و سلطنت طلب نشدهاند؟!

در یک کلام، این "طرح برنامه"، برنامه به معنای اخی کلمه نیست بلکه پلاتفرمی است برای یک موقعیت تاکتیکی برای تنظیم جهت گیری و اتحاد عمل با لیبرالها و امثالهم. و اگر آقایان در شعارهای خویش بی‌گرم باشند و به تعمیق "واقع بینی" خود با همین سرعت ادامه دهند، در آینده‌ای نه چندان دور، عبارت سوسیالیسم دمکراتیک را نیز حذف کرده و بجای عبارت مانند جامعه ترقی و تجدد خواهند نشاند تا هر عامل مزاحمی برای تبدیل این اندیشه به یک جنبش سیاسی جدی و تودمگر "از میان برخیزد."

علت ارائه "طرح برنامه پنج نفره چیست؟

هر گاه طرح برنامه تازه پرچمداران انحطاط سوسیال دمکراتیک در سازمان فدایی را با طرح برنامه قبیلشان مقایسه کنیم، این سؤال مطرح میشود که علت این تغییر چیست؟ تدوین کنندگان این طرح برنامه، در مقدمه خود سعی کردهاند چنین وانمود کنند که "مشخصتر شدن اختلافات و فرصت کار بیشتر، موجب چنین تغییری شده است. اما واقعیت چیز دیگری است. اگر به دوره اول "در راه کنکره" مراجعه کنیم و در همانجا کار پایه سیاسی ارائه شده از سوی ۷ نفر و طرح برنامه همینها را مورد توجه قرار دهیم، آنگاه بروشنی در خواهیم یافت که همین درک امروزی از برنامه، دیروز نیز وجود داشته است. پس علت را نه در مشخص شدن اختلافات و کار بیشتر آقایان نواندیش بلکه در تغییر عوامل بیرونی باید جستجو نمود. واقعیت اینست که در آن مقطع بدنه سازمان هنوز ظرفیت هضم چنین صراحتی را نداشت و "واقع بینی" آقایان نواندیش حکم میکرد که نه تمام واقعیت بلکه بخشی از آنرا علنی کنند. بدین معنا که در "کار پایه" خواهان فراندم برای لغو ولایت فقیه شوند و در برنامه برای دمکراسی خلقی نسخه بپیچند! در آن مقطع این کار لازم بود. برای آنکه سانتریستهای همچون حیدر کشاورز در بولتن کنکره طی مقالات خود این طرح برنامه یک و دو را مقایسه کنند و نتیجه بگیرند که هیچ فرق اساسی و بنیادی بیان آنها نیست. (در راه کنکره - دوره اول - شماره ۷ مقاله مقایسه دو پیش طرح برنامه - حیدر کشاورز) برای آنکه بدنه در برابر یک جهش ناگهانی

دو کلام با ...

دنباله از صفحه ۲۳

مارکسیستها... و خودتان را مارکسیست مینامید، بیا باید ریاکاری را کنار بگذارید و به خوانندگان خود بگوئید از دید شما چه چیزی در مارکسیسم اعتبار دارد و شما به چه دلیل در اعتقاد به چه چیز مارکسیسم، خود را "مارکسیستها" مینامید؟! (وایضا و عینا در مورد لنینیسم و بطور کلی کمونیسم) حضرات ما را منکر بحران و "افراطی" و غیره مینامند و اینکه گویا فکر میکنیم هیچ اتفاقی نیفتاده است! این القاب را کسانی به ما می‌دهند که تا همین اواخر که در کادر رهبری حزب توده تشریف داشتند هر انتقادی را از خطاها و انحرافات در کشورهای سوسیالیستی بجرم زندگه تکفیر میکردند. هیچکس فراموش نکرده است که در سال ۶۰، یعنی ۸ سال پیش که همین تودهایای سابق بلکی منکر بحران در لهستان بودند و می‌گفتند هیچ اتفاقی نیفتاده است و هر چه هست تبلیغات و تحریکات امپریالیستی است، ما در همین نشریه راه کارگر طی تحلیل مفصلی بحران لهستان را محصول سیاستهای غلط حزب کمونیست آنجا و لخالسا را محصول این خطاها دانستیم، بدون آنکه دیدن بحران و ترک مسئولیت حزب کمونیست در تکوین و گسترش آن را به دشمنی با اردوگاه سوسیالیستی، انکار مارکسیسم لنینیسم و هم‌نوازی با آقای پاپ و سیا را تبدیل کنیم.

اگر کسی افراطی باشد، همین حضرات تازه دمکرات شده است که تا تودهای بودند، بطور افراطی از بی‌عیبی و بی‌خطائی اردوگاه سوسیالیستی دفاع می‌کردند و ما را اگر انتقادی در حد اطلاعاتمان میکردیم، ساخته‌های ساواک و سیا نام میدادند! و امروز هم که فکر میکنند باید انتقاد کرد، سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم را زیر حملات هیستریک قرار می‌دهند و حتی از بنی صدر که میگوید اشتباهات و اتفاقات منفی در این کشورها محصول مارکسیسم نیست بلکه محصول انحراف از آن است، تندتر می‌روند! گفتند جلو نیا می‌آفتی. آنقدر عقب رفت که افتاد! یا منکر افراطی بحران، یا منکر مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم!

نکته آخر، تهمت "دروغگویی، پرونده سازی و جعل اخبار" به راه کارگر است. کدام دروغگویی، پرونده سازی و جعل اخبار؟ "راه ارانی" به نوشته ما در مورد امضای دو سند در اعتراضی به پارلمان اروپا اشاره میکند که خبرش را خود راه ارانی درج کرده بود. يك سند با امضای مشترك سلطنت طلبان و جمهوریخواهان ملی، و سند دیگر همین

علیرضا زمریدیان

دنباله از صفحه ۴

توز، بلافاصله شکنجه‌های وحشیانه را آغاز کردند. هدف در هم شکستن اراده علیرضا و ودار کردن او به مصاحبه تلویزیونی بود. تا شاید از این طریق زخم کهنه خویش را مرهم نهند. و چون با اراده سازش ناپذیر علیرضا روبرو شدند، این تلاش بیپوده را ۶ سال تمام ادامه دادند. و حاصل آن چیزی نبود جز آنکه پوزه کثیفشان به خاک مالیده شود. علیرضا در زندان فقها نیز همچون دوران ستمشاهی، یکی از سازماندهندگان اصلی مقاومت در زندان بود و در سازماندهی اعتصابات قهرمانانه زندانیان سیاسی، نقش برجستهای ایفا می‌نمود. سرانجام جانباں حاکم که از برزائو در آوردن رفیق علیرضا نا امید شده بودند، در جریان یورش وحشیانه خویش به زندانها، او را نیز همراه با دیگر عاشقان آزادی به جوخه اعدام سپردند. او قهرمانانه جنگید و قهرمانانه بر خاک افتاد تا پرچم آزادی و سوبالیزم در اهتزاز بماند.

سازمان فدایی: دو برنامه ...

دنباله از صفحه ۲۵

باشند، بی‌اندکی تردید و بطور مسلم در چارچوب سازش و وحدت با خائنین سوسیال لیبرال و سوسیال دمکرات، به بی‌عملی و انزوا کشیده خواهند شد. آنان اگر به واقعیت و تناوم مبارزه طبقاتی پرولتاریا، به حقانیت جنبش کارگری، به اهداف جنبش کمونیستی و انقلاب سوسیالیستی باور دارند، باید مطمئن باشند که در جدائی کامل از صفوف عمال بورژوازی و در تسویه حساب قطعی با میانه گیران بی‌ریشه و اصول، دچار انزوا و بی‌عملی نخواهند شد. در میان طبقه کارگر قهرمان و انقلابی ایران و در درون جنبش کمونیستی ایران برای آنان کوهی از کار و انبوهی از باران و هم‌زمان هم‌خون و هم‌سنگند وجود خواهد داشت.

جنگ مضاربه ...

دنباله از صفحه ۷

جمهوری اسلامی برای دفاع از موجودیت خود شرایطی می‌آفریند که در آن تولید نمی‌تواند دچار رکود نباشد و بنابراین طبیعی است که سرمایه گذاری در تجارت و خدمات انگلی سود آور باشد. بیرون آمدن از این بن بست اقتصادی اقداماتی می‌طلبد که موجودیت رژیم جمهوری اسلامی را به مخاطره می‌اندازد. بنابراین هاشمی رفسنجانی و هم‌پالکی‌هایش قادر نیستند، به چنین اقداماتی دست بزنند. آنها جز اینکه دور خودشان بچرخند راه دیگری ندارند.

بدین ترتیب، نتیجه جنگ مضاربه، مانند جنگهای دیگر از همین حالا معلوم است. اگر تهدیدات سرده‌داران رژیم علیه دستهای پنهان و رموزی که سیب زمینی را گران میکنند، به جانی رسید، اگر فروش ارز دولتی توانست بازار آزاد ارز را از میان بردارد، هیاهو علیه شرکتهای مضاربتای نیز موجب رونق بازار بورس تهران و گسترش سرمایه گذاری در صنایع خواهد شد! شتر در خواب بیند پنبه دانه.

جمهوریخواهان ملی با حزب دمکراتیک مردم ایران و چند حزب و سازمان دیگر پس خبری جعل نشده بود. اما آنچه ما نوشته بودیم، ابراز خرسندی و امیدواری این حزب از گذاشته شدن امضای مشترك این شخصیتها با گرایشهای مختلف بر پایه دو سند مشترك بود. خود "راه ارانی" که ما را متهم به دروغگویی و پرونده سازی میکند، می‌نویسد: "البته باید صادقانه اعتراف کرد که در صفحه محافل سیاسی راه ارانی شماره ۱۲، متأسفانه بدون توجه به طیف امضا کننده نامه دوم، از هر دو نامه یکجا نام برده شده و از گذاشته شدن امضای مشترك تعدادی از عناصر و شخصیتها با گرایشهای سیاسی و عقیدتی مختلف بر پایه دو سند مشترك اظهار خرسندی و امیدواری شده است."

پس دروغگویی و پرونده سازی‌ئی هم در کار نبوده است و این "راه ارانی" است که به این شیوه‌ها متوسل میشود تا مشیت باز شده را پنهان کند. وانگهی، فرض کنیم که آن ابراز خرسندی و امیدواری، از "بی‌توجهی" به طیف امضا کننده نامه دوم بوده و شما از نزدیکی با بخشهایی از سلطنت طلبان خرسند و امیدوار نمیشوید؛ پس دموت صریح شما را از مشروطه طلبان برای تشکیل جبهه با شما، به چه حسابی باید گذاشت؟ اشتباه چایی؟ یا دروغگویی و پرونده سازی و جعل خبر توسط راه کارگر؟! *

سرنگون باد جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!

واپس

فصلی نو در موسیقی سنتی ایران

۲

باز هم درباره بیعت‌گیری جمهوری اسلامی از هنرمندان

در باره "بیعت‌ها" هنرمندان با جمهوری اسلامی، ما در شماره ۶۸ راه کارگر، مقاله کوتاهی نوشته بودیم که مورد انتقاد پارهای از رفقای سازمان و خوانندگان نشریه قرار گرفته است. این انتقاد مخصوصا با توجه به حوادثی که اخیرا در رابطه با کسرت آقای شجریان و گروه عارف صورت گرفت، اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

حقیقت این است که در نوشته یاد شده، این احتمال که "بیعت‌ها" هنرمندان با جمهوری اسلامی زیر فشار صورت گرفته باشد، مورد توجه قرار نگرفته بود، و حال آنکه ادامه بیعت‌گیری اجباری، که درست بشیوه "رستاخیزی" در دوران شاهنشاهی صورت می‌گیرند جای تردیدی نمی‌گذارد که غالب این اعلام بیعتیها، زیر فشار و حتی بدون اطلاع بسیاری از هنرمندان انجام گرفته است. این شیوه نفرت‌انگیز همه نظامهای استبدادی است.

هر هنری برای شکوفائی خود به فضای آزاد و قابل تنفس نیاز دارد. اگر موسیقی اصیل ایرانی در دوره شاه، تحت فشار موسیقی مبتذل کابارهای قرار داشت و قاچاقی تنفس میکرد، حکومت خونبار ققها، موسیقی را هنوز هم از دایره حلال و حرام بیرون نیاورده است. و یکی از علل روی آوردن تودنای مردم به موسیقی اصیل ایرانی، تعارض موسیقی با شرایط موجودیت رژیم ققهاست. و در واقع راز شکوفائی آن در گره خوردگی با مردم است. بیعت‌گیری اجباری از هنرمندان ترفندی است برای بهره برداری از محبوبیت هنرمندان بزرگ موسیقی ایرانی. اما آخوندها چنان در خون و جنایت غرق‌نند که نامشان در کنار نام هر کسی که قرار گیرد مایه بی آبرویی او میگردد. موسیقی دانان ایرانی برای دفاع از "موسیقی بخاطر موسیقی" نیز بوده باشد، نمیتوانند با ققها همراهی نشان دهند، آنها بصورت دسته جمعی از این امر در حکم پذیرش تیغه ساطور ققها بر پیکر موسیقی و کشتن آتس، حساب تتی انگشت شمار که خود را در خدمت یک رژیم ویرانگر و بهیمنی قرار میدهند، از حساب طیف بزرگ هنرمندان جداست. بخش بزرگی از کسانی که کیهان فقهاتی نام آنان را در لیست "بیعت‌ها" اجباری خود آورده است، از جمله محمد رضا شجریان، درست باین خاطر مورد احترام بوده و هستند که هنرشان در خدمت مردم قرار داشته

بقیه در صفحه ۳۰

داده، امری که در موسیقی سنتی دیده نمیشود. ریتیمها در کارهای وی از تحرکی برخوردار هستند که موسیقی او مفهومی نوبه خود میگیرد و اصولا موسیقی علیزاده نظر به پیش دارد. استفاده از چهار مضراب، رنگ و ضرب در کارهای وی حضوری فعال دارند. مضراب‌های او تند، پر شتاب و منقطع هستند. در بداهه نوازیهایش ریتیمهایی دیسیده میشوند که نشان از برداشت خاص اوست و همین برداشت است که به کارهایش ویژگی خاصی میبخشد. خصیصه ویژه کارهای علیزاده سیر تکاملی آنهاست. این تکامل را میتوان با نگرشی کوتاه بر "نوا"، "سواران دشت امید"، "نوروز" و "سرانجام" "نی نوا"، "هجرا" و "قطعه ترکمن" به خوبی مشاهده نمود.

برخی از کارهای علیزاده چون "نی نوا" داستان وار هاند، شنونده به همراه داستان سفری پر سوز را در کشاکش زندگی آغاز میکند و در فراز و فرود های آن به پیش میروند. "نی نوا" از طرفی دیگر تداعی کننده تعزیه در ذهن نیز هست و ایسن در اصل واقعیتی است که به آن جان بخشیده. "نی نوا" حکایت نسلی است که برای بقای انسان رزمیده و چه باک که مرگ نصیبش گشته است. مرگ واقعیت است ولی مرگ در راه زندگی، زندگی ساز است و زندگی همچنان به پیش میتازد و همین پیش تاختن زندگی است که "نی نوا" را اهمیت تاریخی میبخشد. "نی نوا" روایتی است از زندگی انسانها در برهه‌های تاریخ، روایتی از انقلاب که معنی خاص خویش را از هنر وام گرفته است.

"نی نوا" شبه درامی است که در کارهای بعدی علیزاده نیز به چشم میخورد. "هجرا" نیز در همین مایه‌ها قدم میگذارد قدمی استوار که دیوارهای "نظم" و "ردیف" را در هم میریزد و به سطحی نوین پا میگذارد. در همین قطعه است که جدال داخل داستان به جدال با "دستگاه" های موسیقی فرا میرود. نبردی سهمگین آغاز میگردد و نهایت قفس تنگ "دستگاه" ها در هم میشکند و نوزاد متولد میشود. تولدی جاودانی که باید قدم مبارکش را در موسیقی ایران گرامی داشت. "هجرا" از جمله کارهای علیزاده، در زمانی است که وی در خارج از کشور بسر میبرد و ایسن قطعه نیز در اصل بیانگر همین حال و هواست. در د غم نهفته در "هجرا" حکایت سوز و گدازها و رنجی است که بر انسان رفته و اکنون مشتاق پایان یافتن آن است. هجرا را پایانی است، امید به پایان، پایانی برای یک آغاز. هجرا سراسر اشک است و شوق. اشک فراق و شوق وصال

سالهای سال ما سزاوار تحول بودیم. ما میبایست نو میشدیم، همانطور که در شعر شمیم و اکنون در برهه‌ای از زمان قرار گرفته‌ایم که دیگر اجتناب ناپذیر است. صحبت بر سر مرگ و زندگی موسیقی ملی ایران است. در چهارچوب تنسگ گذشته ماندن و سفر به خمار خانه‌های تاریخ را دیگر زمانه اجازه نمیدهد، در جا زدن نیز هیچ حاصلی جز عقب ماندگی و بیشتر عقب افتادن نخواهد داشت و اینجاست که باید تکلیف خود را روشن کنیم. عده‌ای دارند آگاهانه یا ناخود آگاه با ساز خویش گذشته را فریاد میزنند. شکست انقلاب دارد عده‌ای از موسیقیدانان ما را دوباره به کنج خانقاه ها میکشاند. موسیقی عرفانی تبلیغ میشود. ولی واقعیت این است که ما سالهای سال در موسیقی یأس زده بودیم. دیگر نباید به این یأس اجازت سر بر آوردن داد. نباید دوباره موسیقی را به این ورطه کشاند. هنرمند نباید اسیر و مغلوب ایسن یأس گردد زیرا زندگی در پیش است. زمانه نور را میطلبد و در زمانه زینندگان منتظرند. این انتظار بی‌مورد و بی‌پهلو نیست. برای نمونه آنچه در سالهای اخیر بخصوص توسط حسین علیزاده در عرصه موسیقی سنتی ایران صورت گرفته، آگسز ادامه یابد، یکی از پاسخهای مناسب به این انتظار است.

همزمان با علیزاده، لطفی و مشکاتیان نیز ابتکارات جسورانه‌ای از خویش نشان دادند. لطفی با تسلطی که بر تار دارد و تجاری را که در موسیقی صاحب است، بسیار کوشید تا دیوار بین نوازنده و شنونده را در هم بریزد و به اصطلاح "سما" را احیا کند و تار لطفی کاوش در درون انسان را آغاز نمود. بر هم زدن آرامش درون و به خروش واداشتن آن از کارهایی بود که لطفی آغاز کرد و در آن موفق نیز بود. در حالت "سما" نوازنده به همسراه شنونده، به کمک ساز سفری را در درون انسان آغاز میکنند و در کنار هم به جوش داخل خویش دست یافته، با ساز یکی میشوند. ولی متاسفانه لطفی نتوانست به این سیر و سلوک در داخل انسان ادامه دهد. انگار در مهاجرت غم غربت بر وی مستولی گشته، با سکوت او یکی از امیدهای موسیقی ایران دارد می‌میرد.

مشکاتیان نیز با آغازی امیدوار کننده وارد میدان شد ولی متاسفانه خیلی زود تن به عقب نشینی داد. در کارهای اخیر او کمتر میتوان جای پایی از تحول پیدا نمود. افکار او نیز نمیخواهد تحول را از چهارچوب "ردیف" ها و "دستگاه" ها بیرون بکشد. در مقابل سکوت لطفی و عقب نشینی مشکاتیان، علیزاده قرار دارد. هنرمند جوانی که تحرك درون را دستمایه کارهایش قرار

که سالهای سال منتظرش بودیم . این حرکت آن هنری است که به زندگی معنی میبخشد . و نهایت اینکه کارهای علیزاده جلوه‌هایی هستند از امکاناتی که موسیقی ایران در مقابل موسیقی سنتی و عامیانه میتواند از خود نشان دهد . " این موسیقی هزاران بار گویاتر از گفتار است " (رومن رولان) .

و در پایان اینکه موسیقی ما امروزه یکی از حساسترین لحظات تاریخ زندگیش را میگذراند . زمان ، زمان تصمصیم است و انجام رسالت . اگر موسیقیدانان ما نتوانند این ضرورتها را درک کنند، به آن دامچاله‌ای افتاده‌ایم که آرزوی دگم گرایان و همچنین رژیم فقهاست . امروز استقبال توده‌ای از موسیقی در حال تحول مشت محکمی بر پوزه رژیم است . این مشت را با تکامل موسیقی ملی باید محکمتر فرود آورد . پریشانی خیال ، تنهایی ، ترس ، مقاومت ، همبستگی ، مبارزه ، عشق ، شکنجه ، مرگ ، یاس ، امید ، و ... در کمتر دوره‌ای از تاریخ کشور ما به این شدت بر زندگی مردم حاکم بوده‌اند و همیناست که باید دستمایه کار هنر و هنرمند باشند . هنرمندی امروز موفق است که این مسائل را عمیقتر درک کرده باشد ، چرا که دامنه شناخت هنرمند با دامنه تحول در هنرش پیوندی تنگاتنگ دارد .

هنر امروز باید از آنچنان صلابتی برخوردار باشد تا انسان بحران زده را از خویش به دور کند . جهانی نو در مقابل چشمانش بگشاید . در اینکه چیزی در همه ابعاد بیگانه بالای سرمان است واقعییتی است انکار ناپذیر . واقعییتی که زخمی عمیق به خیال ما کشیده ولی از عمق همین زخم است که باید تخیل نو و تحول پا بگیرد و در ایسن شکی نیست که پا خواهد گرفت . اگر گوش شنوا داشته باشیم صدای قدمبایش را از هم اکنسوان میتوانیم بشنویم . واقعیات زندگی نباید هنرمند و هنر او را به خود فرو رفتن صوفیانه بکشاند و تخیلش کند . مبارزه بین دو قطب این واقعیت، یعنی در خود فرو رفتن و یا به جلو خیز برداشتن موضوع هنر روز است . مبارزه در ذات متناقض جامعه نباید هنرمند را اسیر ذات متناقض خویش گرداند . زندگی با تمام زیباییهایش جلوی چشمانمان دامن گسترده است . چشم‌برزیباییها باید گشود . این سر زندگی و راز جاودانه هنر است .

پایان
الف - دهقانی

استفاده از موسیقی اسپانیا و ایتالیا و تلفیق آن با موسیقی خویش آثار با ارزش و ماندنی بی خلسی کرده‌اند . از آن گذشته اصلا موسیقی روس از تلفیق با موسیقی کلاسیک توسط " کورساکف " ، " بالا - کیروف " ، " بوردین " و ... بود که غنا گرفت . کیست که امروزه " خروس طلایی " و یا " شهرزاد " " کورساکف " و یا " چمنزارهای آسیای میانه " اثر " بوردین " را بشنود و لذت نبرد . " برامس " مجاری بر همین اساس ، " راسپودهای مجار " را خلق نمود و " روزاک " ، " رقصهای اسلاو " را .

" شوپن " آهنگساز لهستانی و " میخائیل گلینکا " آهنگساز روس از جمله کسانی هستند که با استفاده از ملودیهای محلی و تلفیق آن با تکنیک و دستاوردهای آهنگسازی غرب ، موفقیتها ی شایانی کسب کردند . در همسایگی خودمندان ، آذر بایجان شوروی ، ساختن " شور " توسط " امیرا " که در ایران نیز محبوبیتی فراوان دارد بدون تکیه بر موسیقی کلاسیک ، تنها با استفاده از سازهای سنتی امکان پذیر نبود .

اگر موسیقیدانان ایرانی نیز بر موسیقی ملی تسلط و بر موسیقی قومی و محلی ایران احاطه داشته باشند و در کنار آن به دست آوردهای موسیقی در سطح جهانی آشنایی کامل داشته باشند ، طبیعی است که از تلفیق آنها بتوان آثار بزرگی خلق نمود . این کارها هم اکنون در ایران دارد تجربه میشود . بیژن کامکار در موسیقی کردی ، علی اکبر شکارچی در موسیقی خلق لر ، محمد رضا درویشی در موسیقی مازندرانی و ... در این زمینه کارهای با ارزشی انجام داده‌اند . در این شکی نیست که این آثار در ابتدای امر بدون اشکال نمیتوانند باشند ولی چه هراس ؟ جمارت را در این راه باید پاس داشت . جمارت در این راه باید با واقعیت و ضرورت بیامیزد . دخالت آگاهانه در بافت موسیقی اگر متکی بر تکنیک و ساخت هنری باشد نتیجه بخش خواهد بود .

اقوام و ملیتهای مختلف ایرانی ، هر یک دارای موسیقی غنی و ملودیهای زیبایی هستند که در برابر موسیقی سنتی دارای اعتبار و ارزش والایی هستند . آهنگسازان ایرانی بدون توجه به ایسن پشتوانه غنی مشکل بتوانند گامی در عرصه تکامل موسیقی ایران بردارند .

یکی از رمزهای پیروزی علیزاده نیز در همین نهفته است . او چندین سال است که با جمع آوری ملودیهای محلی به این سر دست یافته است . آخرین کارش در این زمینه ، قطعه " ترکمن " ، برداشتی تازه از موسیقی محلی ایران است . قطعه زیبایی که شرار از تحرك و پویایی است . ملودی نابی که ذهن علیزاده بدان خلاقیت بخشیده و پنجه‌هایش آنرا بارورتر نموده است ، يك بداهسه نوازی در دستگاه راست پنجه‌ای که تمام جمله‌ها و فرودها به آن بازگشت داده میشوند . مرکب نوازی این قطعه از آثار ماندنی و ناب موسیقی ماست . حرکتی که در سر تا سر این قطعه موج میزند به آن ویژگی خاصی داده است . این حرکت آن چیزی است

و این هر دو به شکلی عالی در این قطعه حضور دارند . اشک درد و شوق دیدار ، غم رنجی که بر انسان رفته و شوق رهایی از رنج ، " هجران " شاید زندگی خود علیزاده باشد که بدینسان با زندگی مردم گره خورده است . بازتابی ناب از احساسات ناب انسان ؛ و اصلا موسیقی همین است . آنچه که در بعد جهانی نیز صورت گرفته و میگیرد ، خلق آثار با ارزشی از رنجها و دردهای انسان ، انقلابات ، نبردهای تاریخی ، حماسه‌ها ، اسطوره‌ها ، افسانه‌های ملی ، حالات مختلف طبیعت ، شادی و غم ، مرگ و پیروزی و ... اینگونه موسیقی هیچگاه بدون موضوع نمانده و نخواهد ماند . مهم این است که موسیقیدان به این حقیقت دست یابد .

در " هجران " و هم در " نی نوا " لحظات گوناگونی از زندگی انسانها واگویی میگردد که با هم در تضاد و تقابلند و علیزاده با تجسم آنها بدینگونه میخواهد آنها را به شنونده منتقل و القاء کند . اصلا استفاده از ریتمهای متقابل (تند و کند) و ملودیهای متقابل (شاد و محزون ، جنگد و صلح و ...) در کارهای او فراوان به چشم میخورد . در درون هر آهنگساز یا نوازنده خلاق حالات بسیار متفاوتی وجود دارد که در نواختن و ساختن او را فراتر از حالات مشخص ذکر شده برده و فضاهای کیفیت های دیگر گونه‌ای را به وجود میآورد (علیزاده - روی جلد نوار ترکمن) .

از دیگر کارهای با ارزش علیزاده ، استفاده از موسیقی قومی و یا محلی است ، کاریکه ابوالحسن صبا شروع کرد ولی ادامه نداد . موسیقی ایران در طول تاریخ از موسیقی قومی و محلی مناطق گوناگون ایران بهره فراوانی برده است و از این طریق به غنای خویش افزوده است ، به این شکل که در قالب موسیقی سنتی قسمتهایی از موسیقی محلی را به آن افزوده‌اند . " دیلمان " کار صبا از این نمونه است . این کارها در موسیقی سنتی گاه آنچنان عمیقند که دیگر از شکل محلی خارج گشته و خود شکل " گوشه " مستقلا را پدید آورده‌اند . از آن جمله‌اند " گوشه " های " شوشتری " ، " گیلکی " و ...

از آنجا که سازهای ایرانی بازگوکننده حالات درونی فردند و این امر برای سمفونی کافی نیست و يك سمفونی حجم خاصی از ابزار موسیقی را میطلبد که سازهای ایرانی برای آن ناکافی هستند ، موسیقی دان ایرانی نباید خود را اسیر يك فضای معیسن سازد ، چرا که موسیقی امری است بین المللی ؛ موسیقیدان نباید خود را در چهارچوب سازهای يك قوم محصور گرداند . دخالت سازهای محلی و استفاده از ابزار گوناگون موسیقی و کلا دست‌آوردهای موسیقی در سطح جهان لازمه کار هر موسیقیدانی است . چه بسا موسیقیدانان نام‌آوری که از ایسن طریق در غنای موسیقی کوشیده‌اند . " ریمسکی کورساکف " و " چایکوفسکی " روسی و " موریس راول " فرانسوی از زمره کسانی هستند که بسا



برای مدافعان سوسیالیسم و دمکراسی

ما به سفارت جمهوری اسلامی و جاسوسانش اجازه نخواهیم داد که علاقه مردم به موسیقی اصیل ایرانی را وسیله تثبیت خود قرار دهند. جاسوسانی که برای جمع آوری اطلاعات و تنظیم نقشه تسرور رهبران دمکرات و انقلابی به خارج اعزام میشوند، نمیتوانند کنار ما صندلی خود را بگذارند. ما و آنها مقابل هم هستیم. ما هستیم و خواهیم بود بر آنکه مبارزه مردممان را در همه جای جهان بسرای سرنگونی این جمهوری جهنمی و برای آزادی و عدالت اجتماعی سازمان دهیم.

نوای رسای مرکز بر جمهوری اسلامی بسا نغمه موسیقی ایرانی هیچ تناقضی ندارد. حال که گلوی هنرمندان را در داخل کشور در چنگال خود گرفته‌اند، باید صدای آنها را که در دلشان فرو رفته است فریاد کرد و هر کدام آنها که واقعا بزور و بدون تمایل خودشان، نامشان پای بیعت نامه جعلی است خوشحال خواهند شد که صدای خود را از گلوی شنوندگان و تماشاگران خود بشنوند و حتما با شور بیشتری به هنر نمایی خواهند پرداخت. آنچه در شبهای کنسرت شجریان اتفاق افتاد، خود گویای همه حقایق بود. ماموران سفارت در شب دوم با دسته گل سرخ به کنسرت آمده بودند و برگزار کنندگان و کسانی که روی صحنه بلندگوها را تنظیم میکردند کسانی بودند که در همین چند ساله یک یا چند نفر از اعضای خانواده‌شان بدست رژیم شهید و اعدام شده بودند و برای اغلب فعالین دمکرات یا قبلا دمکرات کاملا شناخته شده و سرشناس بودند، قرار بود که اینها با دست مبارک خودشان دسته گلها را از دست ماموران سفارت بگیرند و ما هم برایشان دست بزنیم، عجب آشتی کنانی!

هم شب اول، هم شب دوم کنسرت با شعار: زنده باد موسیقی ایرانی، مرکز بر جمهوری اسلامی افتتاح شد. شب اول برنامه بخوبی برگزار شد، شب دوم، شبی که ماموران با دسته گل به سالن آمده بودند، شعار مزبور هر چه بلندتر فریاد زدند و ۶۰۰-۵۰۰ نفر در سالن با شوق فریاد میکردند و صد البته که تنها بخش کوچکی از آنها را فعالین سیاسی تشکیل میداد. نماینده کانون تلاش کرد که شعار را متوقف کند تا شجریان بتواند برنامه خود را ادامه دهد و قسمت اول برنامه اجرا شد و زمان استراحت اعلام شد. در سالن مردم یک ماسور جمهوری اسلامی را احاطه کردند، او مسلح بود و قبلا در تظاهرات روز قدس که حزب الهی‌ها یکی از فعالین سیاسی را با کارد از پا درآوردند، در میان مهاجمین حزب الله دیده شده بود، و تلاش بقیه در صفحه ۳۰

درآید و البته از همه هنرمندان هم نمیتوان انتظار داشت آزادهای کبیر چون رفیق شهید سعید سلطان پور باشند.

توطئه بسیار گسترده بود، هنوز کانسون ایرانیان مقیم استکهلم (متشکل از سازمانهای مبارز و انقلابی) حتی یک جلسه تشکیل نداده بود که حول این مسئله به بحث بپردازد، هنوز اعضا و هواداران راه کارگرد سوئد یک بار مسئله را به بحث نگذاشته بودند، که خبر در شهر پیچید که راه کارگر قرار است کنسرت شجریان را به هم بریزد، که کانسون قرار است مانع برگزاری کنسرت شود و قس علیها ۰۰۰. در همین حال فضای آشتی با رژیم ساخته میشد: سفارت بلیط کنسرت را میفروخت، جاسوسان رژیم در مباحثات شرکت میکردند و از روح عرفان اسلامی در موسیقی ایرانی دفاع میکردند، کسانی که همین سال پیش در جریان قتل عام بزرگ، خواهر و برادرشان بدست رژیم به شهادت رسیده بودند، دوره افتاده بودند که مگر شما قیم ایرانیان هستید، ما تصمیم گرفته ایم کنار ماموران جمهوری اسلامی بنشینیم، دوره، دوره انقلابی نیست و باید با رژیم سازش کرد؛ بخش وسیعی از مهاجران به ایران رفت و آمد دارند و به سفارت احتیاج دارند، باید راه آنها را باز کرد، پناهندگان بمثابه یک گروه اقلیت در کشورها ی اروپایی تحت فشار هستند، باید وطنی داشت و سقارتی که از حقوق آنها دفاع کند ۰۰۰ باید سازمانها سیاسی را نابود کرد این "وزغ" ها هر وقت به خیال "پرواز" میافتند ملت را به بدبختی میکشند، "پس از دیوار برلین نوبت میز کتابهای سازمانهای سیاسی است" و از این قبیل ۰۰۰ در مقابل این توطئه‌ها یکی از واحدهای سازمان در سوئد اعلامیه‌ای داد و اتهام مبنی بر قصد ما برای بر هم زدن کنسرت شجریان را رد کرد، اما بدیهی است که در برابر توطئه عافیت جویان ما ساکت نبودیم و حق نداشتیم که ساکت باشیم. حرف ما چه بود؟ ما گفتیم

خانمها و آقایان ریاکاری را کنار بگذارید و موضعتان مبنی بر بیعت با رفسنجانی را از زبان خودتان اعلام کنید، نه از زبان در بند هنرمندان. ما از هنرمندان نمیخواهیم که جای احزاب سیاسی را بگیرند و محدودیتهای آنها را زیر پیک فشار جهنمی درک میکنیم، اما اول بیعت هر کسی را در هر شرایطی با جمهوری اسلامی محکوم میکنیم، ثانیاً آنها را به مقاومت دسته جمعی فرا میخوانیم، چرا که تنها راه در هم شکستن غول استبداد دیرپا مقاومت متحد همه گروههای اجتماعی است نه فقط احزاب سیاسی.

در مورد کنسرت شجریان در استکهلم هیاهوی وسیعی برافشاده است، بطوریکه تشخیص سره و ناسره برای کسانی که از نزدیک دست اندر کار ماجرا نبوده‌اند بشدت دشوار شده است. بویژه که از کیهان لندن گرفته تا کیهان رژیم اسلامی، از محافل عافیت جویان گرفته از میدان سیاست گرفته تا سیاست بازان حرفهای کنار گود نشین، بشدت به تکاپو افتاده‌اند تا با گل آلود کردن آب، چنین بنمایند که آن دسته از سازمانهای سیاسی که برای آزادی و انقلاب میجنگند مخالف هنرند و مخالف آنند که هنرمندان از فضای کوچکی که در جهنم رژیم اسلامی باز شده استفاده کرده و به خارج سفر کنند و با مهاجرین و آوارگان گریخته از ستم رژیم تماس برقرار کنند. طبیعی است که در یک فضای آشفته هر کس رشته خود را میریزد، اما حقیقت چیست؟

حقیقت آن است که از سه هفته قبل از تاریخ برگزاری کنسرت، ناگهان در محافل معیسی در استکهلم نغمه‌ای همزمان آغاز شد و بسرعت تمام محافل روشفکری در سوئد و سپس همه کانسونها، مدارس و مکانهای محل تجمع ایرانیان را در این کشور فرا گرفت. بهانه چه بود؟ مقاله‌ای که در ارگان مرکزی سازمان ما راجع به بیعت روشفکران با خامنه‌ای چاپ شده بود و بیعت با این رژیم فاسد را محکوم کرده و هنرمندان ایران را به مقاومت فرا خوانده بود. تم اصلی چه بود؟ در شرایط تنونی که آلترناتیوی برای رژیم اسلامی نیست، اعتراضات وسیع مردم ایران به شورش کور نان تبدیل خواهد شد و کشور را فرسوده خواهد کرد. آلترناتیو سازنده برای ایران کنونی، رفسنجانی است و باید در بیعت با او ایران را بازسازی کرد. چه کسانی هیاهو را بر پا کرده بودند؟ مشخصا افراد کاملاً شناخته شده‌ای که از سیاست گریخته‌اند و آشکارا با هر نوع حزب و مبارزه سیاسی با رژیم مخالفست میکنند بعلاوه تمام کانسونها و محافلی که از حزب توده و سازمان اکثریت جدا شده یا وابسته به آندو به امید گرفتن حق رای از رژیم اسلامی یا بورژوازی هنوز در میدان سیاست مانده‌اند. بیچاره گسره عارف مستمسک قرار گرفته بود و توطئه بسیسار ناجوانمردانه بود، ریاکارانی که خود شهادت اعلام صریح موضع سازش با رژیم اسلامی را از ترس نفرت مردم و بی آبرویی ندارند، بیعت نامه هنرمندان را به پرچم خود تبدیل کرده بودند، حال آنکه چنانکه از قراین پیداست بسیاری از هنرمندان و منجمله همین گروه عارف، اسامیشان بدون آنکه خود بدانند پای بیعت نامه عمدتا جعلی رفته و کافی است این حقیقت را اعلام کنند تا شمیر لاجوردی به حرکت

رقص شکم در سیمای جمهوری اسلامی

بازهم درباره بیعت‌گیری...

دنباله از صفحه ۲۷

است. ما وضع دشوار این هنرمندان را درک نمیکنیم و سکوت آنها را علامت رضا نمی‌دانیم و انتظار نداریم که هنرمندان کفن بیوشند و سلاح بدست بگیرند. البته این را نیز پنهان نمی‌کنیم که برای هنرمندانی که با هنر و تمام هست و نیست شان در سنگرهای رهایی مردم می‌جنگند، احترام و ویژگی‌های قائلیم. فراموش نکنیم که ویکتور خارا درست باین دلیل به جزئی از حافظه تاریخی مردم شیلی و مردم مارتی و بشر دوست جهان تبدیل شده است که حاضر شد دستها و زبانش قطع شود ولی هنر خود را در خدمت دیکتاتور شیلی قرار ندهد و تا واپسین لحظه حیات خود ب مردم وفادار ماند. ما هنرمندان خود را نه فقط بخاطر هنر شان، بلکه بخاطر مردمی بودنشان ارج می‌گذاریم و انتظار داریم که آنان، نگارند یک رژیم خونبار، نام آنان را آلوده سازد.

در این میان، کیهان هوایی و کیهان سلطنت طلب سعی کرده‌اند با گل آلود کردن آب، از آن ماهی بگیرند و سازمانهای چپ را مخالف با هنر نامیده و خاصه سازمان ما را به ضدیت با هنرمندان و ایجاد "مسزاحمت در اجرای موسیقی اصیل ایرانی در استکلهم" متهم ساختند. کیهان هوایی نوشته است: کمونیستهای ضد انقلاب، حافظ و سعدی رامداح جمهوری اسلامی دانستند" (حقیقت این است که همیشه این چپها بودند که از فرهنگ و هنر ایرانی، از جمله موسیقی اصیل ایرانی بدفاع برخاستند، بعلاوه حافظ و سعدی در زمان خود، از دست همین فقها و زاهدان ریا کار در فغان بودند و آخوندها همین امروز هم شعر حافظ و سعدی را در موسیقی سانسور میکنند و اگر آنان امروز سر از قبر بردارند و بفهمند آنان را متهم به جانبداری از جمهوری اسلامی ساختند، از فرط ناراحتی به صورت بی حیای آخوندها تف می‌اندازند! آخوندها، چنان آلوده‌اند که اگر حافظ و سعدی امروز دو باره زنده میشدند و به "مدح جمهوری اسلامی" می‌پرداختند، باید جنایت جمهوری اسلامی در چنان ابعادی است که نمیتواند به آن نزدیک شود و به جنایت آلوده نگردد. *

در استکلهم مسئله نه هنر بود نه هنرمندان نه حتی بیعت نامه جعلی. اینجا توطئه مشخصی بیعت چپان بود با سوء استفاده از هنر مندان. این توطئه درهم شکست. سوسن آرام

برابر میلیون ها نفر از مردم کشور، رقص شکم را به مدت پنج دقیقه بر سیمای خود تحمل کنند. آخر درست است که واعظان " چون به خلوت میروند، آن کار دیگر میکنند "، و درست است که رقص شکم اساسا برای التذاذ شیوخ و خلیفه‌ها بوجود آمد، اما اگر در ملاء عام، واعظان و فقیهان مجبور شوند، آن کار دیگر را صورت دهند، رسوایی‌ای به بار می‌آید که با هیچ چیزی امکان رفع و رجوعش نیست! روزنامه‌های رژیم، اگر چه نورا مواضع خشمگین خود را نثار سیمای فقها کردند و اگر چه نماینده های مجلس اسلامی، مجازات کسانی را خواستار گردیدند که باعث نقش بستن رقص شکم بر سیمای مطبقها شدند، اما پس از چندروز، یکباره همه سروصداها خوابید و چون چاره‌ای جز سکوت نبود (تا بیش از این لکه‌ی مزبور، جلب توجه نکند!) همسایه‌ی شمشیرها غلاف شد. آنچه به جا ماند، خاطرهای خوش بود از لحظاتی که فقها در تلاش جلوگیری از تماشای رقص شکم بر سیمایشان توسط مردم، در وحشت و رسوائی، بخود می‌پیچیدند!

توطئه بیعت‌چیان...

دنباله از صفحه ۲۹

کرد از دست مردم بگیرد و به برگزارکنندگان بیعت چی پناهنده شد. نقشه آشتی بهم خورده بود. پس از استراحت اعلام شد که شجریان از ادامه کنسرت منصرف شده است. چرا؟ مردم که تازه بر سر ذوق آمده بودند، پس چرا کنسرت قطع شد، نظر عموم بر آن است که برگزارکنندگان بیعت چی مانع ادامه کنسرت شده‌اند، زیرا بهنگام اعلام قطع برنامه، برگزارکنندگان علت قطع برنامه را سر دادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی خواندند. بهر حال هیچ دلیلی برای قطع برنامه وجود نداشت و با احتمال قوی گروه عارف نمیتواند از این شعار انزجار داشته باشد.

اکنون که توطئه سازش بهم ریخته است، بیعت چپان نوای دیگری ساز کرده‌اند، آنها که حتی تا یک هفته پس از کنسرت، از حق رای مردم و انتخاب آنها مبنی بر نشستن کنار ماموران رژیم صحبت میکردند، اکنون نقشه خود را انکار میکنند (و ما خوشحالیم که فضایی بوجود آمده که آنها را مجبورند زبان سازش را در کام بکشند) و نیروهای سیاسی را مخالف هنر جلوه میدهند! باید ادعا کرد که در این میان بودند کسانی از قبیل نیروهای ح. ک. کومله که هنرمندان را سفیر هنسری ج. ا خواندند و میخواستند پای آنها را قطع کنند، اما همه میدانند که کومله همیشه نوای خود را در انزوا ساز میکند و این ربطی به موضع اکثریت قاطع نیروهای سیاسی نداشت.

مسابقات " جام صلح و دوستی " در کویت، اگر چه بخاطر هدف خاص سیاسی‌ای که دنبال میکرد، مورد توجه ناظران سیاسی قرار گرفت، اما بدلیل حضور تیمهای ضعیف و نیز ساخت و پاختهای سیاسی فی مابین تیمهای شرکت کننده، برای مردم ایران بعنوان مسابقات فوتبالی حائز اهمیت نبود و تماشای آن بازیها چنگی به دل نمیزد. تا روز بیست و یکم آبان، که یکباره این بازیها به پسر بیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیون ایران تبدیلی شد! پخش مستقیم بازیها باعث شد که نه فقط خود بازی بلکه حواشی آنها مستقیم بر سیمای فقها نقش بندد و مردم ایران را از این لکه دار شدن سیمای فقها محظوظ گرداند! ماجرا این بود که در وقت استراحت بین یکی از بازیها، تلویزیون کویت به پخش رقص شکم دست زد که بر صفحه‌ی تلویزیون ایران نیز ظاهر شد و تا هول و لا آمد به اقدام قطع برنامه منجر شود، پنج دقیقه طول کشید. تصورش هم برای فقها ناممکن بود که در

وضع اسفبار تحقیقات در ایران

آماري که در زیر آمده وضع اسفبار تحقیقات در ایران و نسبت ناچیز هزینه‌های آموزشی به تولید ناخالص ملی را در حاکمیت سیاه رژیم ارتجاعی و قرون وسطایی اسلامی نشان میدهد. این آمار که توسط یکی از نمایندگان مجلس ارائه شده و در روزنامه ۱۷ آبان ماه ۶۸ جمهوری اسلامی منعکس شده بدون کمترین تفسیری نقش مخرب و ویرانگر رژیم تاریک اندیش فقها در نابودی علم و فرهنگ جامعه ما را بنمایش میگذارد.

بر اساس این آمار " نسبت هزینه‌های آموزشی به تولید ناخالص ملی در کشورهای اندونزی، مالزی، الجزایر، مصر بترتیب ۹/۲ - ۷/۸ - ۶/۱ - ۵/۵ درصد است، در حالیکه این نسبت برای کشور ما ۳/۸ درصد میباشد. همچنین تعداد محققین بازا، یک میلیون نفر برای کشور ژاپن، آمریکا، کره، آرژانتین هندوستان و فیلیپین بترتیب ۴۸۰۰ - ۳۳۰۰ - ۱۱۰۰ - ۳۸۰ - ۱۵۰ - ۱۰۰ و برای ایران فقط ۸۲ نفر گزارش شده "

قیام ضد استبدادی در رومانی

دنباله از صفحه ۱

بیرحمانه آتش گشودند. در جریان این سرکوب وحشیانه چهار صد نفر از مردم کشته شدند. انتشار خبر این کشتار با سرعتی انفجار آمیز تمام کشور را علیه حکومت چائوشسکو شوراند، و حکومتی که ظاهراً همه چیز را بطور کامل زیر کنترل داشت در چشم بهم زدن سرنگون شد. تمام حوادث - از نخستین تظاهرات در "تیمی شوارا" تا محاکمه و اعدام چائوشسکو و همسرش - در یک فاصله زمانی ده روزه اتفاق افتاد. فروپاشی این چنین سریع دیکتاتوری چائوشسکو بدون شکاف در حزب و دولت قابل تصور نبود. در یکی دو سال اخیر حکومت چائوشسکو نه تنها در سطح بین المللی به انزوای کامل رانده شده بود، بلکه در ترون حزب و دولت نیز اپوزیسیون نیرومندی در مقابل سیاستهای چائوشسکو شکل گرفته بود. در اوائل سال ۸۹ (در ماه مارس گذشته) نامه سرگشاده شش تن از رهبران قدیمی حزب کمونیست رومانی در اعتراض به دیکتاتوری چائوشسکو و سیاستهای او، نشان داد که در سطوح بالای حزب و دولت، مخالفتی حادی با چائوشسکو وجود دارد. مگر چه چائوشسکو بنحوی خشن همه این مخالفتها را سرکوب میکرد - مثلاً شش رهبر یاد شده بلافاصله در خانه هایشان زندانی شدند و چائوشسکو رسماً آنها را به همدستی با بیگانگان متهم ساخت - ولی با این کار موقعیت خود را نیز بیشتر شکنندتر میساخت. بنحوی که در پایان کارش - علی رغم کنگره مخزرمای که براه انداخت - در انزوای کامل قرار داشت. تمام کشورهای همسایه رومانی در جریان حرکات تودمائی با مردم همدلی نشان میدادند. در واقع گزارشات خبرگزاریها و رسانمهای کشورهای سوسیالیستی و مخصوصاً اتحاد شوروی، مجارستان، یوگسلاوی و آلمان دمکراتیک - که در رومانی به آسانی شنیده میشوند - در اشاعه و انتقال سریع اخبار و مرتبط کردن مردم مناطق مختلف رومانی با همدیگر نقش مهمی داشتند. اوج انزوای چائوشسکو را میشد در آخرین تظاهرات فرمایشی که بمنظور حمایت از او بعد از بازگشت از ایران سازمان داده شده بود، مشاهده کرد: جمعیتی که برای حمایت از او در مقابل کاخ ریاست جمهوری گرد آورده شده بود پسخرنایی او را هو کردند و چائوشسکو که انتظار چنین حادثهای را نداشت با دستپاچگی سخنانی را نیمه تمام گذاشت. وزیر دفاع رومانی در جلسهای که بلافاصله بعد از آن سخنرانی برای بررسی اوضاع و مقابله با حرکات تودمائی تشکیل شده بود، اعلام کرد که ارتش رومانی بر روی مردم آتش نخواهد گشود، این نقطه شروع شکاف در دستگاه دولتی بود. وزیر دفاع ظاهراً در همان جلسه دستگیر میشود و بوسیله مأموران امنیتی وفادار به چائوشسکو اعدام میشود و این موجب میگردد که ارتش در کنار

مردم برای سرنگونی چائوشسکو وارد عمل گردد. در نتیجه، مقاومت طرفداران چائوشسکو به سرعت در هم میشکند و او و همسرش النا دستگیر میشوند و در یک دادگاه نظامی که فقط پنجاه دقیقه طول میکشد محاکمه و اعدام میشوند.

نیکلا چائوشسکو که در جوانی یک کارگر بود در سال ۱۹۲۳ به حزب کمونیست رومانی پیوست که در آن هنگام حزبی کوچک و زیر زمینی بود. او در سال ۱۹۶۵ به دبیر کلی حزب و رهبری دولت رومانی دست یافت. او در دوران حکومت بیست و پنجسالش بر رومانی مسیر واحدی را دنبال نکرد، اما هسته اصلی تفکر خودش را که بی تردید ناسیونالیسم بود، همیشه حفظ کرد. مارکسیسم - لنینیسم برای چائوشسکو پریشی بود برای ناسیونالیسم. در راستای همین اندیشه ناسیونالیستی بود که او کوشید رومانی را به غرب نزدیک سازد. از همان اوائل حکومتش روابط اقتصادی و سیاسی فعالی با کشورهای سرمایه داری غرب ایجاد کرد و از بلوک کشورهای عضو پیمان وروشو در عمل فاصله گرفت. در حالیکه تمام کشورهای سوسیالیستی در فردای جنگ ژوئن ۱۹۶۷ روابطشان را با اسرائیل قطع کردند، او همچنان روابط دیپلماتیک رومانی را با اسرائیل حفظ کرد و در سال ۱۹۶۸ نه تنها حاضر نشد همراه سایر کشورهای عضو پیمان وروشو در حمله به چکسلواکی شرکت کند، بلکه برای مقابله با حمله احتمالی شوروی به رومانی، حالت آماده باش عمومی اعلام کرد. فاصله گرفتن او از شوروی، تحسین کشورهای غرب قرار گرفت. در راستای روابط گرم با کشورهای سرمایه داری او در سالهای هفتاد فضای سیاسی بازی در رومانی بوجود آورد. در آن هنگام مطبوعات رومانی در بین مطبوعات کشورهای سوسیالیستی بیشترین آزادی انتقاد را داشتند. این مسیر در اوائل سالهای هشتاد (در کنفرانس ۱۹۸۲) عوض شد. زیرا سرمایه گاربهائی که رومانی با گرفتن وامهای سنگین از غرب در بخشهای مختلفی تولیدی انجام داده بود، با عدم موفقیتهای جدی روبرو شدند. چائوشسکو دریافت که روند همبستگی اقتصادی با غرب و لیبرالیزه کردن سیاسی کشور میتواند "کمونیسم ملی" و اقتدار فردی او را به مخاطره بیندازد. بنابراین او مصمم شد بدهیهای خارجی رومانی را بپردازد و در رابطناش با غرب تجدید نظر کند. رومانی که در میان کشورهای اروپای شرقی بعد از لهستان بدهکارترین کشور محسوب میشد در فاصله یک دهه حدود ۲۱ میلیارد دلار بابت بدهیهای خود پرداخت و در اوائل سال ۸۹ نه تنها بدهی نداشت بلکه ۲/۵ میلیارد دلار نیز بستانکار بود. اما این سیاست خشن به بهای فشار بسیار وحشتناک بر مردم رومانی عمل شد. در این مدت واردات کشور بشدت کاهش یافت و صادرات تا آنجا که ممکن بود افزایش پیدا کرد. بخش اعظم تولیداتی که مورد نیاز

مردم بودند صادر میشدند در حالیکه واردات کالاها مصرفی مردم عملاً متوقف شده بود. تردیدی نیست که چنین سیاستی بدون سازماندهی يك سرکوب خشن و همه جانبه نمیتوانست پیش برود. بنابراین چائوشسکو يك دستگاه سرکوب چینی ایجاد کرد و دیکتاتوری فردی لگام گسیختگی را سازمان داد. حزب کمونیست رومانی عملاً به دستگاه حکومتی خاندان چائوشسکو تبدیل شد به روایتی ۲۵ نفر و به روایتی ۸۰ نفر از اعضای خانواده چائوشسکو در رأس مقامهای حساس حزبی و دولتی رومانی قرار داشتند و پرستش شخصیت چائوشسکو به شعار رسمی کشور رومانی تبدیل شده بود. سیاستهای خیال پردازانه و بی حساب وضع را بدتر میساخت. مثلاً چائوشسکو تصمیم گرفته بود برای مدرنیزه کردن کشاورزی جمعیت نیبی از ۱۴ هزار روستای کشور را در یانصد مرکز کشاورزی - صنعتی متمرکز سازد. این سیاست نارضائی بسیار وسیعی در میان مردم ایجاد میکرد. چائوشسکو سیاست خشنی در قبال اقلیت ملی مجار که حدود دو میلیون نفر از جمعیت ۲۳ میلیونی رومانی را تشکیل میدهند و در منطقه ترانسیلوانی در غرب کشور متمرکز هستند، اتخاذ کرده بود تا حدی که دهها هزار نفر از آنها در همین دو سال گذشته از کشور گریخته و به مجارستان پناهندگی داده بودند.

سرنگونی دیکتاتوری چائوشسکو آتیم از طریق يك انقلاب قهر آمیز تمام عیار نقطه اوج تحولات تکان دهنده سال ۸۹ در کشورهای سوسیالیستی بود. مرگ چائوشسکو برآستی حادثه تکان دهندهای است. این حادثه عریانتر از همه حوادث دیگر نشان داد که بنام سوسیالیسم و بنام حزب کمونیست و طبقه کارگر چه دستگاه سرکوب مخوفی میتوان سازمان داد. این حادثه نشان داد که سوسیالیسم بدون دمکراسی نه معنائی دارد و نه طرفداری در میان مردم و طبقه کارگر. این حادثه شاید عریانتر از هر حادثه دیگر نشان داد که بدون حضور فعال تودمهای مردم در صحنه سیاست و شرکت فعال آنها در همه سطوح اداره امور جامعه، و بدون دمکراسی و آزادیهای سیاسی، شعارهای انقلابی و انسانی سوسیالیسم، کمونیسم، مارکسیسم و لنینیسم به آسانی میتوانند مورد استفاده خود کامگان و عوام فریبان گردد. این حادثه میتواند درس بزرگی برای همه کمونیستها و انقلابیون صادق باشد.

معلوم نیست بعد از چائوشسکو، رومانی در چه جهتی سیر خواهد کرد. بی تردید حضور فعال کمونیستها در رأس ارتش، حزب و در رهبری تودمهای مردم امیدوار کننده است، اما گرایشات ضد کمونیستی و ضد سوسیالیستی بعضی از رهبران جدید نیز هم اکنون مشهود است. محاکمه و اعدام شتابزده چائوشسکو و همسرش اقدامی بود که سلماً به رشد آگاهی سیاسی مردم رومانی و کارگران و زحمتکشان سایر کشورها کمکی نمیکند و بحق مورد انتقاد مردم رومانی قرار گرفته است. انقلاب میتواند از شیوههای استبداد اجتناب کند و باید چنین کند. ●



اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی در باره

برگزاری رفراندوم سازمانی پیرامون ماده ۲۴ طرح جدید اساسنامه سازمان

پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی در ۱۰ بهمن ۱۳۶۷ تصمیم گرفته بود که ماده ۲۴ طرح اساسنامه جدید سازمان به رفراندوم سازمانی گذاشته شود و پس از رفراندوم تا برگزاری کنگره، نتیجه رفراندوم مبنای سازماندهی مباحثات سازمانی قرار گیرد.

دبیر خانه سازمان پس از دریافت نتایج رفراندوم از تشکیلاتهای سازمانی نتیجه آنرا از طریق این اطلاعیه اعلام میکند. متأسفانه هنوز نظر بخشی از رفقای تشکیلاتی داخل کشور به دبیرخانه نرسیده است اما چون زمان تعیین شده برای جمع بندی نتایج سپری شده است لذا نتایج رفراندوم که بر اساس آراء قطعی و یک فرد یک رای برای همه تشکیلاتهای سازمانی محاسبه شده است بترتیب زیر اعلام میگردد:

ماده ۲۴، نظر اکثریت کمیسیون اساسنامه مندرج در طرح اساسنامه جدید سازمان، ۷۳٪ نظرات دیگر، ۲۲٪ آراء متعین، ۳٪.

بنابراین با توجه به نتیجه رفراندوم کلیه مباحثات سازمانی تا برگزاری کنگره سازمان بر اساس نظرات اکثریت کمیسیون اساسنامه هدایت خواهد شد. دبیر خانه کمیته مرکزی دی ماه ۱۳۶۸



صدای کارگر

راه پوی سازمان کارگران انقلابی ایران - دوره کنونی

برنامه های سراسری صدای کارگر:

★ هرشب ساعت ۸/۵ روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متربرابر با ۴ مگاهرتز پخش میشود.
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح روزبعد تکرار میگردد.

★ جمعه هاین برنامه ویژه پخش میشود.

★ برنامه های صدای کارگرویزه کردستان:
✦ روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت ۶ بعدازظهر به زبان کردی و فارسی روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متربرابر با ۴ مگاهرتز پخش میشود. همین برنامه روزهای یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.
✦ جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه پخش میشود. این برنامه ساعت ۶ بعدازظهر جمعه تکرار میشود.

آدرس در خارج از کشور

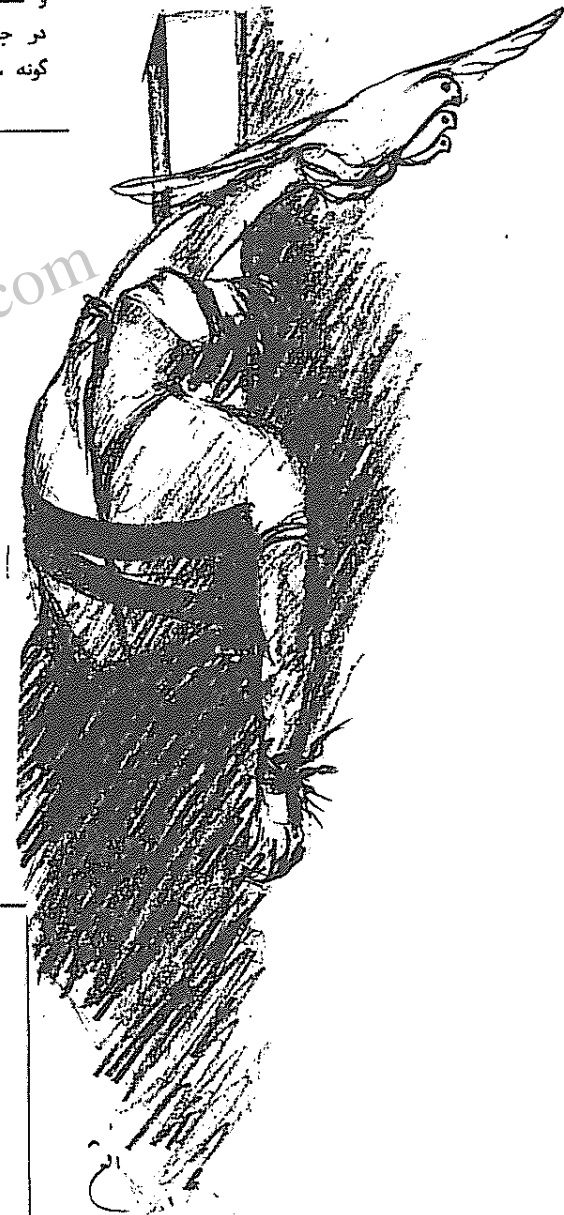
فرانسه

ALIZADI BP 195
75564 PARIS-Cedex12
France

آلمان

Postfach 650226
1 BERLIN 65
W.Germany

Postfach 1124
5200 Siegburg 1
W.Germany



کمک های مالی و سهای نشریات
را به حساب زیروارسز کرده و رسیداسکی
آن راه آدرس نشره درفرانسه ارسال
کند.

CREDIT LYONNAIS
MERCURE 808
CPT.43956^{er} HASSAN
PARIS - FRANCE

برای سفارش یا سفارش
آرشیو نشریات، یا سفارش
۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰
سفارش بفرستید. سفارش
مکان اسامی سفارش را خارج از کشور
توسط روزنامه اسامی سفارش
را بفرستید. در داخل کشور یا این شماره
تلفون سفارش بفرستید.